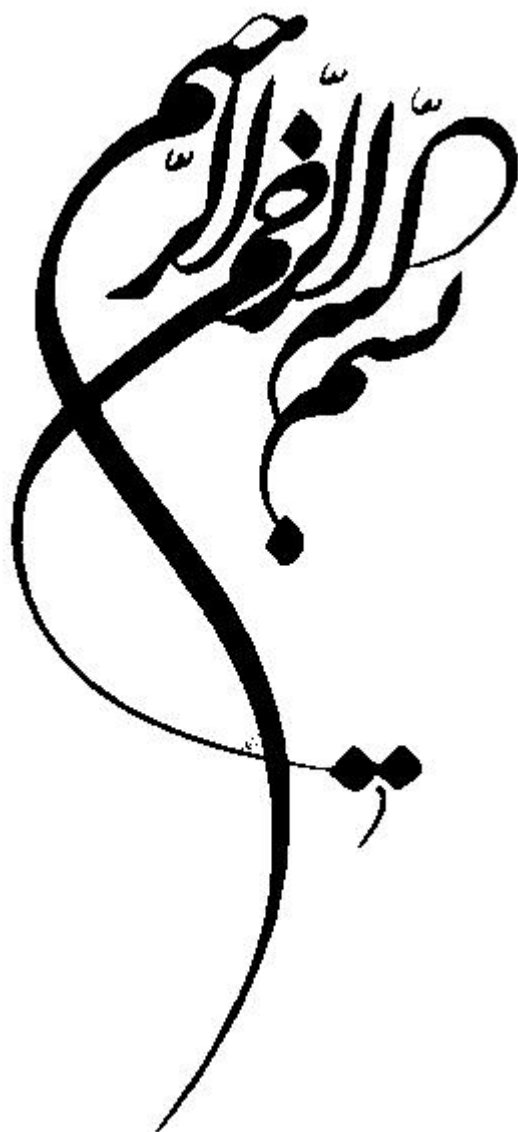




عرفان اسلامی جلد 8

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 7

عرفان اسلامی جلد هشت

باب 27

در بیان سکوت

قال الصادق عليه السلام:

الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَحَفَّ الْقَلَمُ بِهِ، وَهُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالصَّوْنُ مِنَ الْخَطَايَا وَالزُّكْلُ.

وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سِرًّا عَلَى الْجَاهِلِ وَتَزِينًا لِلْعَالِمِ وَفِيهِ عَزْلُ الْهَوَى وَرِيَاضَةُ النَّفْسِ وَحِلَاوَةُ الْعِبَادَةِ وَزَوَالُ قَسَاوَةِ الْقَلْبِ وَالْعَفَافُ وَالْمُرُوءَةُ وَالظَّرْفُ.

فَاغْلِقْ بَابَ لِسَانِكَ عَمَّا لَكَ مِنْهُ بُدٌّ لَا سِيَّمَا إِذَا لَمْ تَجِدْ أَهْلًا لِلْكَلامِ وَالْمُسَاعِدَ فِي الْمَذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ.

وَكَانَ الرَّبِيعُ بْنُ خُنَيْمٍ يَضَعُ قِرْطَاسًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يُحَاسِبُ نَفْسَهُ فِي عَشِيَّتِهِ مَا لَهُ وَمَا عَلَيْهِ وَيَقُولُ: آه بَنَّا الصَّامِتُونَ وَبَقِينَا.

وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَضَعُ حَصَاةً فِي فَمِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ فِي اللَّهِ وَلَوْجِهِ اللَّهُ أَخْرَجَهَا مِنْ فَمِهِ.

وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الصَّحَابَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ كَانُوا يَتَنَفَّسُونَ الصُّعْدَاءَ وَيَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرْضَى.

وَأَمَّا سَبَبُ هَلَاكِ الْخَلْقِ وَبِحَاثِمِ الْكَلَامِ وَالصَّمْتُ، فَطُوبَى لِمَنْ رُزِقَ مَعْرِفَةَ غَيْبِ الْكَلَامِ وَصَوَابِهِ وَفَوَائِدِ الصَّمْتِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَشِعَارِ الْأَصْفِيَاءِ.

وَمَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ، وَمَنْ أَشْرَفَ عَلَى لَطَائِفِ الصَّمْتِ وَائْتَمَّنَ عَلَى خَزَائِنِهِ كَانَ كَلَامُهُ وَصَمْتُهُ عِبَادَةً.

وَلَا يَطْلُبُ عَلَى عِبَادَتِهِ هَذِهِ إِلَّا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 8

[الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَجَفَّ الْقَلَمُ بِهِ]

در این روایت که از مهم ترین روایات «مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة» است، امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام به توضیح خاموشی و فوائد و منافع آن برخاسته‌اند و از این رهگذر پرمهرترین درس را به اهل دل و به هر کس که خواهان سعادت دنیا و آخرت است داده‌اند.

در این روایت امام صادق علیه السلام بر اهل حال و صاحبان قلب و خرد و آنان که خواستار سلامت در دین هستند، اتمام حجت نموده و پرفروغ‌ترین چراغ را، فرا راه هر انسانی برای نجات از مهالك و خطرات قرار داده است.

در این روایت، تا اندازه‌ای به خطرات عظیم زبان اشاره شده و حساسیت بسیار مهم این عضو در صحنه حیات انسان، بازگو شده است.

در این روایت نشان داده می‌شود که خاموشی زبان از آنچه باید خاموش باشد، قفلی بر تمام درهای جهنم و کلیدی برای بازکردن درهای بهشت الهی است.

در این روایت بازگو می‌شود که انسان در کنار زبان یا در خطر عظیم و یا در نقطه نجات و سعادت است؛ در صورت عدم خاموشی و آزاد گذاشتن زبان بر لبه پرتگاه و در صورت حفظ زبان، در مرز سعادت و نجات است.

بی‌توجهی به زبان و اعمال آن، علت شقاوت و مورث بدبختی و هلاکت است، ساکت و صامت مورد عنایت و مرحمت و لطف خاص حضرت الهی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 9

زبان در آینه دانش

کتاب‌های توضیح دهنده اوضاع اعجاب‌انگیز بدن که محصول تحقیقات و زحمات بسیاری از دانشمندان تاریخ و به خصوص روزگار فعلی است، درباره زبان و اهمیت این عضو در ارتباط با مسئله چشایی، خوردن غذا، گویایی، مسائلی را یادآوری می‌کنند که انسان با توجه به آن مسائل به عظمت دستگاه آفرینش پی برده و با تمام وجود، خود را برای تواضع

و خضوع در برابر صاحب خلقت و به وجود آورنده هستی، آماده می کند و روی گردانی از آن پیشگاه مبارك را، کمال بی انصافی و عین ظلم می داند.

از جمله وظایف مهم زبان، حس چشایی آن است که اگر نبود، موجود زنده از درك انواع مزه ها محروم بود.

گیرنده های حس چشایی، جوانه های چشایی هستند که بر روی زبان، کام، ستون های قدامی حلق و اپیگلوت قرار گرفته اند.

جوانه های چشایی شامل سلول های نگاهدارنده و سلول های عصبی پوششی هستند که مانند يك پیاز بر هم منطبقند، هر جوانه يك فرو رفتگی یا حفره مرکزی موسوم به منفذ چشایی دارد.

رشته های عصبی وارد انتهای عمقی جوانه شده و در مجاورت سلول های چشایی نور و اپیتلیال ختم می شوند.

ممکن است تعداد زیادی گیرنده در يك پایی وجود داشته باشد، محلول ها وارد منفذ می شوند تا گیرنده ها را تحريك کرده و امواج عصبی تولید کنند.

چهار طعم اصلی وجود دارند:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 10

1- شیرینی

2- ترشی

3- تلخی

4- شوری

بعضی مواد، گیرنده های لمس و حرارت و درد را در عصب سه قلو در زبان تحريك کرده و به این ترتیب بر روی طعم تأثیر می گذارد.

مواد باید به حالت محلول باشند تا طعم آنها احساس گردد، یکی از اعمال بزاق حل کردن مواد است، تا بتوانند جوانه های چشایی را تحريك کنند.

زبان، به طور یکسان در تمام نواحی خود به چهار طعم اصلی حساس نیست، عقب زبان به تلخی، نوک زبان به شیرینی، کناره‌های زبان به ترشی و نوک و دو طرف زبان به شوری حساس‌ترند «1».

خلقت زبان

در عظمت خلقت زبان، کتاب «کالبدشناسی توصیفی» عجایب و آثار قابل توجه و مسائل مهمی به توضیح زیر نشان می‌دهد:

زبان، عضوی است متحرك و مخروطی شکل از بالا به پایین مسطح و قاعده آن در عقب و نسبتاً غیر متحرك می‌باشد و رأس آن در جلو و کاملاً متحرك است.

این عضو دارای دو سطح فوقانی و تحتانی و دو کنار جانبی و يك رأس و يك قاعده است و روی هم رفته می‌توان برای آن دو قسمت قائل شد: یکی قسمت قدامی یا قسمت دهانی که به طور افقی قرار گرفته است و دیگری قسمت خلفی یا

(1) - فیزیولوژی انسان: 174.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 11

حلقی که به طور عمودی در عقب قسمت اولی واقع است.

سطح فوقانی زبان

این سطح مانند تمام زبان دارای دو قسمت افقی و عمودی است، قسمت افقی در دهان واقع و متوجه سقف آن می‌باشد و قسمت عمودیش در عقب و مواجه با حلق است.

در حدّ فاصل این دو قسمت، خط فرورفتگی است به نام شیار انتهایی که محل تقاطع دو شاخه مشکله آن، عمیق‌تر و خلفی‌تر از سایر قسمت‌های آن است و به سوراخ اعور، یا روزنه کور موسوم می‌باشد.

در روی قسمت افقی این سطح اجزای زیر دیده می‌شود:

1- در خط وسط، شیار قدامی خلفی که از نوک زبان شروع و به سوراخ اعور ختم می‌گردد، به اسم شیار میانی.

2- چین‌هایی که عرضاً قرار گرفته و عده آن‌ها زیاد است.

3- برآمدگی‌هایی که در تمام این سطح پراکنده بوده و از متفرعات مخاط زبانی است به نام حبه‌های زبانی که عده‌ای از آن‌ها نسبتاً بزرگ و در جلوی شیار انتهایی واقع و روی هم رفته تشکیل زاویه حاده را می‌دهند که فرجه آن به طرف جلو است و به هشت زبانی موسوم می‌باشد و بالاخره پاره‌ای از حبه‌ها که کوچک‌ترند، در روی تمام قسمت افقی سطح فوقانی موجود می‌باشد و ما در موقع شرح مخاط زبان به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت.

قسمت عمودی سطح فوقانی که متوجه به حلق است، غیر منظم و دارای غددی است که مجموع آن‌ها را لوزه زبانی می‌نامند، بین انتهای تحتانی این قسمت و غضروف مکبی که در عقب آن قرار دارد، سه چین مخاطی موجود می‌باشد که

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 12

زبان را به غضروف مکبی متصل نموده و به چین‌های زبانی مکبی میانی و طرفی موسومند، بین چین‌های طرفی دو فرورفتگی است به نام حفره‌های زبانی مکبی.

سطح تحتانی زبان

وسعت آن از سطح فوقانی کمتر و متوجه به کف دهان می‌باشد، این سطح توسط مخاط پوشیده شده و در روی آن قسمت‌های زیر دیده می‌شود:

- 1- در وسط آن چین مخاطی برجسته‌ای است که از جلو به عقب کشیده شده و مهار زبان نامیده می‌شود.
- 2- در جلو و در امتداد مهار، شیار نسبتاً عمیق قدیمی خلفی وجود دارد که تقریباً تا نوک زبان ادامه پیدا می‌کند.
- 3- انتهای خلفی مهار، به برآمدگی ختم می‌گردد که در روی آن دو سوراخ مشاهده می‌شود که منافذ مجاری وارتون می‌باشند.
- 4- در طرفین مهار دو برآمدگی است که مربوط به وجود غدد زیر زبانی بوده و در روی هر يك، سوراخ‌های متعددی وجود دارد که منافذ مجاری مترشحه این غدد می‌باشند.
- 5- بالاخره آورده نوک زبان که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ خط وسط از جلو به عقب کشیده شده و باعث برآمدگی مخاط سطح تحتانی زبان می‌گردند.

کناره‌ها

گرد و مجاور دندان‌ها می‌باشند و هر قدر از عقب به جلو نزدیک‌تر می‌شویم نازک‌تر می‌گردند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 13

قاعده

پهن و ضخیم بوده و به ترتیب از جلو به عقب با اجزای زیر مجاور می‌باشند:

1- عضلات فکی لامی و زنجی لامی.

2- استخوان لامی.

3- غضروف مکبی.

رأس

که از بالا به پایین پهن و در این شیارهای سطوح فوقانی و تحتانی زبان، به یک دیگر منتهی می‌گردند.

قسمت دوم ساختمان زبان

زبان از سه قسمت مختلف تشکیل شده است:

اول: اسکلت استخوانی لیفی

دوم: عضلات

سوم: مخاط

اسکلت استخوانی لیفی

این اسکلت شامل استخوان لامی و دو تیغه لیفی به نام غشای لامی زبانی و غشای میانی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 14

غشای لامی زبانی

تیغه لیفی است که عرضاً در ضخامت قسمت خلفی زبان قرار گرفته است.

این تیغه روی کنار فوقانی تنه استخوان لامی «در فاصله بین شاخ‌های کوچک» چسبیده و سپس به طرف بالا و کمی به جلو متوجه شده و در ضخامت زبان قرار می‌گیرد، طول این غشا در خط وسط، تقریباً یک سانتی متر است.

غشای میانی یا غشای زبانی

تیغه لیفی است که در خط وسط و در سطح سهمی، عمود بر غشای لامی زبان قرار دارد.

این تیغه بین دو عضله زنجی زبانی واقع است و به شکل داس کوچکی است که قاعده آن در روی وسط سطح قدامی غشای لامی زبانی و روی کنار فوقانی استخوان لامی چسبیده است.

رأس آن تقریباً در حدود نوک زبان، بین عضلات مختلفه این عضو قرار دارد، کنار فوقانی محدب و به موازات سطح فوقانی زبان می‌باشد و از آن بیش از سه الی چهار میلی متر فاصله ندارد، کنار تحتانی مقعر و مجاور الیاف عضله زنجی لامی است.

عضلات زبان

زبان دارای هفت عضله است، یکی از آن‌ها که به نام زبان فوقانی است فرد و بقیه زوج و هشت جفت می‌باشند.

به استثنای عضلات عرضی زبان که کاملاً در داخل این عضو هستند، سایر

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 15

عضلات زبان، به یکی از استخوان‌ها و یا اعضای مجاور نیز چسبندگی دارند و از این جهت آن‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: آنهایی که مبدأشان به یکی از استخوانهای مجاور متصل است، این سه دسته شامل سه زوج عضله می باشند از این قرار:

1- زنجی زبانی

2- نیزه زبانی

3- لامی زبانی

دسته دوم: عضلاتی که مبدأشان در روی اعضای مجاور، چسبندگی دارند و عبارتند از:

1- کامی زبانی

2- حلقی زبانی

3- لوزه زبانی

دسته سوم: عدهای که مبدأشان هم در روی اعضا و هم در روی استخوانهای مجاور می باشند، این دسته شامل عضله زبانی تحتانی و عضله زبانی فوقانی است.

1- زنجی زبانی

عضله ای است ضخیم و مثلثی شکل که رأس آن در جلو و قاعده اش مانند بادبزی در داخل زبان پخش می شود.

مبدأ: به توسط الیاف کوتاه وتری در روی زائده زنجی فوقانی استخوان فك اسفل می چسبد.

مسیر: الیاف عضلانی از یکدیگر جدا شده و مانند بادبزی به طرف سطح فوقانی زبان استخوان لامی متوجه می گردند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 16

انتها:

1- الیاف قدامی یا فوقانی، قوسی را تشکیل می دهند که به طرف جلو مقعر است و به رأس زبان منتهی می گردند.

2- الیاف میانی که همه به مخاط سطح فوقانی و به غشای لامی زبانی متصل می گردند.

3- الیاف تحتانی یا خلفی در روی کنار فوقانی تنه استخوانی لامی می چسبند.

مجاورات: سطح داخلی آن، مجاور عضله همنام طرف مقابل است و بین آن‌ها در طرف بالا، غشای میانی و در طرف پایین نسج سلولی قرار دارد، سطح خارجی آن مجاور با غده تحت زبانی و مجرای وارتن و شریان زبانی عصب زیر زبانی و عضلات لامی زبانی و نیزه زبانی تحتانی می باشند، کنار قدامی اش مقعر و مجاور با مخاط سطح تحتانی زبان است، کنار تحتانی آن روی عضله زنجی لامی تکیه می کنند.

عمل: الیاف قدامی نوك زبان را به طرف پایین و عقب می کشانند، الیاف میانی زبان را به جلو می برند، الیاف خلفی یا تحتانی زبان و استخوان لامی را به بالا و جلو می کشانند و در صورتی که کلیه الیاف این عضله بالاتفاق منقبض گردند، زبان را به طرف کف دهان می گسترانند!!

عصب: شاخه‌هایی است از عصب زیر زبانی.

2- نیزه زبانی

عضله‌ای است طویل و نازک که از زائده نیزه به قسمت طرفی زبان کشیده شده است.

مبدأ: در روی نقاط ذیل می چسبند:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 17

1- روی قسمت قدامی خارجی نوك زائده نیزه استخوان گیجگاه.

2- روی رباط نیزه فکی.

3- در بعضی موارد روی زاویه فك اسفل و مجاور آن، روی کنار خلفی این استخوان.

مسیر: عضله به طرف پایین و جلو و خارج متوجه شده در حدود انتهای خلفی کنار طرفی زبان به دو دسته الیاف فوقانی و تحتانی تقسیم می گردد.

انتها:

1- الیاف فوقانی به شکل بادبزی در روی سطح فوقانی زبان پخش می گردند، این الیاف در طرف عقب عرضاً قرار دارند و هر چه به طرف نوك زبان نزدیک تر شوند، بیشتر به طرف داخل و جلو متمایل می گردند و بالاخره، کلیه آنها روی غشای میانی منتهی می شوند، باید دانست که خارجی ترین این دسته در امتداد کنار طرفی زبان تا نوك این عضو کشیده می شوند.

2- الیاف تحتانی از میان رشته های عضلات لامی زبان و زبانی تحتانی عبور نموده و به غشای میانی اتصال می یابند.

مجاورات: این عضله از طرف خارج با غده بنا گوش و عضله رجلی داخلی و مخاط زبانی و عصب زبانی مجاور است و از طرف داخل با رباط نیزه لامی و عضله تنگ کننده فوقانی حلق و عضله لامی زبانی مجاورت دارند.

عمل: زبان را به طرف بالا و عقب می کشانند.

عصب:

1- شعبه ای از عصب زیر زبانی.

2- شعبه ای از عصب صورتی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 18

3- لامی زبانی

عضله ای است پهن و نازک و چهار گوش که در قسمت طرفی و تحتانی زبان قرار دارد.

مبدأ: در روی نقاط زیر می چسبد:

1- روی تنه استخوان لامی مجاور شاخ کوچک آن.

2- روی سطح فوقانی شاخ بزرگ و در طول کنار خارجی آن.

مسیر: الیاف عضلانی به طرف بالا و کمی به جلو متوجه شده و وقتی که به کنار طرفی زبان رسیدند تغییر جهت داده و تقریباً افقاً به طرف داخل و جلو متوجه شده و از يك دیگر دور می شوند.

انتها: این الیاف در ضخامت زبان با رشته‌های فوقانی عضله نیزه زبانی مخلوط شده و به اتفاق آن‌ها در روی غشای میانی متصل می‌گردند.

باید دانست که در بعضی اوقات این عضله، شامل دو دسته الیاف مجزا از یکدیگر می‌باشند، یکی: به نام قاعده زبانی که از تنه استخوان لامی مجزا می‌گردد و دیگری: شاخی زبانی که مبدأ آن در روی شاخ بزرگ استخوان لامی است و اغلب در بین این دو دسته فاصله‌ای موجود است که در صورت تشریح دقیق، ممکن است شریان را نیز در این فاصله مشاهده کرد.

مجاورات: سطح عمقی آن با عضلات تنگ کننده میانی حلق و زبانی تحتانی و زنجی زبانی و شریان زبانی مجاور است و شریان به طور مایل از عقب به جلو و از پایین به بالا کشیده شده است، اما سطحاً این عضله با عضلات فکی لامی و نیزه لامی و دو بطنی و غده تحت فکی و مجرای وارتن و اعصاب زبانی و زیر زبانی مجاور است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 19

عمل: عضلات لامی زبانی چپ و راست، بالاتفاق زبان را به طرف پایین می‌کشانند.

عصب: شاخه‌ای از عصب زیر زبانی.

4- کامی زبانی

عضله‌ای است نازک و طویل که در ضخامت ستون قدامی لوزه قرار دارد.

مبدأ: روی سطح تحتانی شراع الحنك، یعنی در روی سطح تحتانی نیام کامی می‌چسبد.

مسیر: الیاف عضلانی به طرف پایین و جلو ممتد گشته و قوسی را تشکیل می‌دهند که تقعر آن به جلو و بالاست.

انتها: الیاف این عضله در حدود قاعده زبان از یکدیگر دور شده عده‌ای عرضاً و پاره‌ای طولاً پیش رفته و با الیاف عضله نیزه زبانی، یکی می‌گردند.

مجاورات: قسمت عمده این عضله، مجاور مخاط است و چنان که می‌دانید قسمتی از تنه آن در جلو لوزه قرار دارد.

عمل: زبان را به بالا و عقب می‌کشانند.

عصب: شعبه‌ای است از عصب صورتی، ولی در حقیقت، عصب این عضله، شاخه‌ای است از عصب ریوی معدی که به توسط عصب پیوندی حفره و لامی آن داخل در عصب صورتی می‌گردد.

5- حلقی زبانی

عضله‌ای است نازک که در حقیقت از متفرعات عضله تنگ کننده فوقانی حلق می‌باشد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 20

مبدأ: چنان که گفته شد الیاف آن جزئی از عضله تنگ کننده فوقانی است.

انتهای: الیاف فوقانی با رشته‌هایی از عضلات کامی زبانی و نیزه زبانی در ضخامت زبان مختلف می‌گردند، ولی الیاف تحتانی آن پس از آن که از زیر عضله لامی زبان عبور کردند با رشته‌هایی از عضله زبانی تحتانی یکی می‌شوند.

مجاورات: قسمتی از این عضله در زیر عضله لامی زبانی قرار دارد.

عمل: زبان را به عقب و بالا می‌کشانند.

عصب: شعبه‌ایست از عصب زیر زبانی.

6- لوزه زبانی

عضله‌ای است پهن و بسیار نازک که همیشه نیز موجود نیست.

مبدأ: روی سطح خارجی پوشه لوزه اتصال می‌یابد.

مسیر: الیاف آن به طرف جلو و پایین متوجه می‌شوند.

انتهای: عضله در ضخامت قاعده زبان تغییر جهت داده و عرضاً متوجه خط وسط گردیده و در این نقطه با الیاف عضله طرف مقابل، متقاطع می‌گردند.

مجاورات: این عضله ابتدا در سطح خارجی لوزه قرار دارد، ولی در ضخامت زبان در زیر عضله زبانی فوقانی واقع است.

عمل: بالا برنده قاعده زبان می باشد.

عصب: شعبه‌ای از عصب سه زیر زبانی است.

7- زبانی فوقانی

تنها عضله فرد زبان است که به شکل تیغه نازکی در زیر مخاط سطح فوقانی زبان از قاعده تا رأس این عضو کشیده شده است:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 21

مبدأ: این عضله از سه دسته الیاف میانی و طرفی تشکیل شده است از این قرار:

1- دسته میانی که در روی غضروف مکبی و چین زبانی مکبی می چسبد.

2- دسته‌های طرفی که در روی دو شاخ کوچک استخوان لامی اتصال می یابند.

مسیر: دسته‌های نامبرده به طرف جلو و بالا و داخل متوجه شده و کمی نیز به عرض آنها افزوده می گردد و بالاخره با يك دیگر مخلوط گشته و تشکیل تیغه واحدی را می دهند.

مجاورات: سطحاً با مخاط زبان و عمقاً با سایر عضلات زبان که در زیر آن قرار دارند، مجاور است و در طرفین آن عضلات کامی زبانی و حلقی زبانی و نیزه زبانی واقع اند.

عمل: نوك زبان را به بالا و عقب می کشانند و در نتیجه این عضو را کوتاه می نمایند.

عصب: شعبه‌ای است از عصب زیر زبانی.

8- زبانی تحتانی

عضله‌ای است نازک و مسطح و طویل که در سطح تحتانی زبان قرار دارد.

مبدأ: روی شاخ کوچک استخوان لامی می چسبد و نیز عده‌ای از الیاف حلقی زبانی و نیزه‌ای زبانی به آن ملحق می گردند.

مسیر: عضله به طرف جلو و بالا متوجه شده و قوسی را می‌پیماید که تقعر آن به طرف پایین و جلو است.

انتها: در روی سطح عمقی مخاط نوك زبان اتصال می‌یابد.

مجاورات: این عضله در زیر عضله نیزه زبانی و بین عضلات زنجی زبانی «در طرف داخل» و لامی زبانی «در طرف خارج» قرار دارد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 22

عمل: زبانی را پایین آورده و به عقب می‌کشاند و در نتیجه آن را کوتاه می‌نماید.

عصب: شعبه‌ای از عصب زیر زبانی.

9- عرضی

عضله‌ای است نازك که عرضاً از خط وسط تا کنار زبان کشیده شده است.

شخص چند ساعتی غذا نخورده باشد سفید یا سفید زرد رنگ است.

حبه‌های زبان

سطح مخاط زبان صاف و هموار نیست، بلکه دارای برآمدگی‌هایی است به نام حبه زبانی که بر حسب شکلشان به چند دسته تقسیم می‌شوند از این قرار:

1- حبه‌های کاسی شکل که حجمشان از سایر حبه‌ها بزرگ‌تر و در وسط هر يك، برآمدگی مدوری است که دور آن را نیز شیار احاطه نموده است، عده آن‌ها معمولاً نه است و در جلوی شیار انتهای و محاذات آن قرار گرفته‌اند و تشکیل هشت زبانی را می‌دهند.

2- حبه‌های قارچی شکل که مانند قارچ است که از سر حجیم و يك پایه باریکی تشکیل شده است، عده آن‌ها یکصد و پنجاه الی دویست عدد است که بیشترشان روی سطح فوقانی زبان در جلوی هشت زبانی پراکنده‌اند.

3- حبه‌های نخ‌شکل، برآمدگی‌های استوانه یا مخروطی شکل فوق العاده کوچکی هستند که از رأس آن‌ها استطاله نخ‌شکل متنوع می‌گردد، این حبه‌ها نیز در جلوی هشت زبانی واقعند.

4- حبه‌های نیم‌کروی - بسیار کوچک و در تمام مخاط زبان پخش می‌باشند.

ساختمان مخاط زبان

این مخاط علاوه بر عروق و اعصاب که بعداً ذکر می‌شود دارای قسمت‌های

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 23

ذیل است:

الف: مخاط به طور کلی که مانند کلیه مخاطهای بدن از دو طبقه عمقی کوریون و سطحی «پوششی» تشکیل شده است.

ب- غدد، که خود به دو نوعند: یکی غدد فولیکولر و دیگر غدد مخاطی.

1- غدد فولیکولر که چنان که در شکل خارجی زبان ذکر شد، در عقب هشت زبانی قرار گرفته و مجموعشان را لوزه زبانی می‌نامند.

2- غدد مخاطی که غدد خوشه‌ای هستند و مانند سایر غدد خوشه‌ای دهان می‌باشند.

روی هم رفته مجموعه این غدد شبیه به نعل اسبی است که قسمت میانی آن روی ثلث خلفی سطح فوقانی زبان قرار گرفته و شاخه‌های این نعل در امتداد کناره‌های زبان واقع است.

انتهای شاخه در روی سطح تحتانی زبان و مجاور رأس آن می‌باشد و بدین ترتیب می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم کرد: یکی: دسته خلفی که فرد و میانی است و در عقب هشت زبانی قرار دارد و دیگری: دسته طرفی که به موازات دو کنار زبان از حبه‌های کاسه‌ای شکل تا نوک زبان کشیده شده است، سوم: دسته قدامی تحتانی یا دسته نوک زبان که در سطح تحتانی این عضو و در طرفین خط وسط واقع می‌باشند. این دسته را به اسم غده بلانده یا غده نون نیز می‌نامند.

ج- جوانه‌های ذائقه، این جوانه‌ها مخصوص مخاط زبان‌اند و در ضخامت طبقه پوششی آن قرار گرفته و در حقیقت عضو اصلی ذائقه می‌باشند.

هر يك از این جوانه‌ها به شکل بطری‌ای است که ته آن روی کورین قرار گرفته و گلوی آن عموداً از طبقه‌های مختلفه سطحی پوششی عبور نموده و بالاخره، دهانه آن در روی سطح آزاد مخاط قرار دارد، از این دهانه چندین استتاله نخی

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 24

شکل خارج می گردد به نام مژگان ذائقه.

این جوانه ها فقط در دو نقطه یافت می شوند:

اول: روی حبه های کاسی شکل.

دوم: روی حبه های قارچی شکل.

و بدین ترتیب محل آن ها در روی کناره های زبان و دو سوم قدامی کاسی سطح فوقانی این عضو و به خصوص در حدود هشت زبانی است.

اگر قطع عمودی از يك حبه شکل ملاحظه می شود که جوانه های نامبرده به خصوص در سطوح طرفی حبه ها قرار دارند، ولی مکان آن ها در روی حبه های قارچی شکل فقط در حدود انتهای آزاد یا رأسشان می باشند.

عروق و اعصاب زبان

اول، شراین: شریان عمده این عضو شریان زبانی می باشد (شاخه ای از شریان سبات خارجی) که در زیر عضله لامی زبانی قرار دارد و از آن دو شاخه عمده مجزا می گردد که در ضخامت عضلات زبان پخش می شوند، یکی به نام شاخه پشتی زبان و دیگری موسوم به شاخه نوک زبان.

شراین فرعی عبارتند از: شاخه هایی از شراین کامی تحتانی (شعبه ای از شریان صورتی) و حلقی صعودی (شعبه ای از شریان سبات خارجی).

دوم، آورده: بیشتر وریدهای زبان در سطح خارجی عضله لامی زبان قرار گرفته و بعضی نیز در سطح داخلی این عضله واقع اند، با این آورده با یکدیگر جمع شده، ورید زبانی را تشکیل می دهند که معمولاً با واسطه تنه وریدی درقی زبانی صورتی، به ورید وداج داخلی منتهی می گردند.

سوم، عروق لنفاوی: عروق لنفاوی نوک زبان، به غدد لنفاوی زیر چانه منتهی می گردند، ولی عروق لنفاوی سایر قسمت های این عضو به غدد لنفاوی تحت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 25

فکی و غدد قدامی زنجیر وداج داخلی منتهی می گردند.

چهارم، اعصاب: اعصاب زبانی دو نوع تقسیم می شوند از این قرار:

یک: اعصاب محرکه که شعبی از اعصاب صورتی و زیر زبانی می باشند.

اعصاب عضلات نیزه زبانی و کامی زبانی و گاهی نیزه زبان تحتانی، شاخه‌هایی از عصب صورتی هستند و به علاوه کلیه عضلات زبان از عصب زیر زبانی، عصب می گیرند.

دو اعصاب حسی که شاخه‌هایی از اعصاب زبانی و زبانی حلقی و ریوی معدی می باشند.

1- عصب زبانی «شاخه عصب فك اسفل» قسمتی از مخاط را که در جلوی هشت زبانی است عصب می دهد.

2- عصب زبانی حلقی در ناحیه حبه‌های کاسی شکل و قسمتی از مخاط زبان که در عقب هشت زبانی قرار دارد پخش می شود.

3- عصب ریوی معدی با واسطه عصب حنجره فوقانی مخاط، چین‌ها و حفره‌های زبانی مکبی را عصب می دهد.

باید دانست که عموم این اعصاب در ناحیه زبان دارای خاصیت حس عمومی «حسی» و خصوصی «حساسه» می باشند و در سه نقطه مختلف مخاط زبان پخش می شوند:

1- در روی حبه‌های کاسی شکل.

2- در داخل جوانه‌های ذائقه.

3- در داخل غدد زبانی «1».

(1) - کالبدشناسی توصیفی نوشته استادان دانشکده پزشکی، کتاب ششم ص 103 تا 116 به نقل از لغت زبان «لغت نامه دهخدا».

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 26

عزیزانی که در جستجوی حق و حقیقت هستید و می‌خواهید به خیر دنیا و آخرت برسید و همای سعادت و خوشبختی را برای ابد در آغوش جان بگیرید، در صفحات گذشته، عظمت خلقت زبان را یافتید و دانستید که خدای عزوجل چه قدرتی در آفرینش زبان تجلی داده، بجااست که از این نعمت بسیار مهم الهی به طور صحیح استفاده شود و از خرج کردن آن در مواضعی که حضرت او نمی‌پسندد جداً خودداری کرد.

بنده، اگر بخواهد شکر این نعمت بی‌نظیر را به پیشگاه حضرت حق ادا کند، در درجه اول باید از گناهان مربوط به این عضو و حتی از سخنان بی‌فایده و بیهوده سکوت کند و در درجه بعد به بیان حق در تمام زمینه‌های لازم اقدام نماید، چنانچه حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت می‌فرمایند:

سکوت و حرف نزدن، شعار زندگی آن کسانی است که در حقایق ثابت و محقق، بررسی و رسیدگی کامل کرده‌اند.

آری، صمت و خاموشی طریقه اهل تحقیق است و شعار کسانی است که به چشم بصیرت در احوال گذشته‌ها نظر کنند و تغییرات و تبدیلات که بر انبیا و ملوک و اشقیا و سعدا واقع شده تفکر نمایند، چه معلوم است که این چنین نظر، موجب حیرت است و حیرت و تعجب موجب صمت و سکوت، سکوت از شکوه، سکوت از یاوه‌گویی، سکوت از هر نوع دروغ و غیبت و تهمت و باطل‌گویی و از همه مهم‌تر سکوت در برابر قضا و قدر الهی.

البته، سکوت و صمت زائد بر این از طاقت عموم بیرون است، به همین خاطر فرمود: وَجَفَّ الْقَلَمُ بِهِ.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 27

حفظ زبان در روایات

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ رَجُلٌ:

أَوْصِنِي فَقَالَ لَهُ: إِحْفَظْ لِسَانَكَ نَعِزُّ وَلَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِكَ فُتَذِلُّ رَقَبَتَكَ «1».

عثمان بن عیسی می‌گوید: خدمت حضرت ابو الحسن علیه السلام بودم که مردی به آن جناب گفت: به من توصیه‌ای بنما. حضرت فرمود: زبانت را نگهدار تا عزیز باشی، و مهار خود را به دست مردم مده، تا از خواری و ذلت دور بمانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که برای زیارت آن حضرت آمده بود فرمود:

تو را به چیزی راهنمایی نکنم که به خاطر آن خداوند تو را به بهشت برد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله. فرمود: از آنچه خدا به تو مرحمت فرموده، بپرداز.

گفت: اگر خودم محتاج تر باشم چه کنم؟ فرمود: ستمدیده‌ای را یاری کن. گفت:

اگر ناتوان تر از آن ستمدیده باشم. فرمود: بیخردی را هدایت کن. گفتم: اگر خود بدبخت و بیخرد باشم بیش از آن که محتاج به راهنمایی است. فرمود: زیانت را جز از خیر حفظ کن، آیا شاد نیستی که یکی از این صفات در تو باشد و تو را به بهشت کشد «2».

راستی، حضرت حق برای نجات همه جانبه انسان چه درهایی از رحمت و لطف و عنایت به روی انسان باز کرده؟!

راهی به سوی سعادت و سلامت وجود ندارد، مگر آن که خداوند مهربان تمام

(1) - الکافی: 2 / 133، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 12 / 190، باب 119، حدیث 16048؛ بحار الأنوار: 68 / 296، باب 78، حدیث 68.

(2) - الکافی: 2 / 133، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 12 / 182، باب 117، حدیث 16026؛ بحار الأنوار: 68 / 296، باب 78، حدیث 69.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 28

انسان‌ها را به آن راه هدایت فرموده است.

او از هر جهت عاشق انسان و علاقه‌مند به سعادت آدمی است، میل دارد تمام انسان‌ها در وادی بندگی وارد شده و از دستوره‌ای سعادتبخش او پیروی کنند، او جهنم و عذاب را برای احدی نمی‌پسندد و خزی دنیا و آخرت را برای کسی نمی‌خواهد.

دعوت جناب او، دعوت به دارالسلام و دعوت به خیر و دعوت به سلامت است و دعوت به عاقبت بخیری و دعوت به لقاء الله است، اما این انسان است که بین خود و او هزاران حجاب قرار داده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فَضِيلَةٍ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: لقمان به فرزندش گفت: پسر! اگر تصور می‌کنی سخن از نقره است، به حقیقت که خاموشی از طلا است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تُصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ، ثُمَّ قَالَ: وَلَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَحْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زیانت را حفظ کن که حفظ زبان در حقیقت دستگیری از خودت می‌باشد، آن گاه فرمود: هیچ بنده‌ای حقیقت ایمان را نشناسد، مگر این که زبانش را در بند کند.

(1) - الکافی: 2 / 114، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 12 / 183، باب 117، حدیث 16027؛ بحار الأنوار: 68 / 297، باب 78، حدیث 70.

(2) - الکافی: 2 / 114، باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث 7؛ مشکاة الأنوار: 175، باب 20؛ بحار الأنوار: 68 / 298، باب 78، حدیث 71.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 29

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَجَاهُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نجات مؤمن در نگهداشتن زبان است.

امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

عادت ابوذر این بود که فریاد می‌زد: ای دانش خواه! به حقیقت که این زبان کلید خیر و شر است، چنانچه بر طلا و نقرهات مهر می‌زنی تا از دستبرد محفوظ بماند، بر زیانت نیز مهر خاموشی بزنی، تا از عذاب دنیا و آخرت در امان بمانی «2».

عیسی بن مریم می فرمود:

به جز ذکر خدا سخن بسیار مگویند؛ زیرا بسیار گویان جز در ذکر خدا دل هاشان سخت است، ولی نمی دانند «3».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَكُلُّ غُضُوٍّ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكْفِّرُ اللِّسَانَ يَقُولُ: نَشْدُتُكَ اللَّهُ أَنْ تُعَذِّبَ فِيكَ «4».

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی نیست، مگر این که هر عضوی از اعضای بدن در برابر زبان کرنش کند و بگوید: تو را به خدا قسم خودت را حفظ کن، مبادا من برای تو عذاب بکشم.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ

(1) - الکافی: 2/ 114، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 9.

(2) - الکافی: 2/ 144، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 12/ 191، باب 119، حدیث 16052.

(3) - الکافی: 2/ 144، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 68/ 301، باب 78، حدیث 75.

(4) - الکافی: 2/ 144، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 68/ 302، باب 78، حدیث 76.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 30

صَبَاحٍ فَيَقُولُ: كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْنَا وَيَقُولُونَ: اللَّهُ اللَّهُ فِينَا وَيُنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ: إِنَّمَا تُثَابُ وَتُعَاقَبُ بِكَ «1».

امام سجاد علیه السلام فرمود: هر بامداد زبان آدمی بر همه اعضای تنش سرکشد و گوید: حالتان چطور است؟ گویند: اگر ما را رها کنی بخیر است، و می گویند: خدا را خدا را درباره ما و او را قسم می دهند و می گویند: همانا به خاطر تو یا ثواب گیریم یا به عذاب الهی دچار شویم.

مردی خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرضه داشت: مرا نصیحتی کن.

فرمود: زبانت را حفظ کن، وای بر تو، آیا مردم را جز روییده‌های زبان به روی در دوزخ درافکند «2»؟!

عَنِ الْوُثَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا أَرَادَ الْعِبَادَةَ صَمَتَ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ «3».

وَتَّاءٌ مِي گويد: از حضرت رضا عليه السلام شنيدم مي فرمود: هر مردی از بني اسرائيل مي خواست عابد شود، پيش از آن ده سال خاموشي اختيار مي کرد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِّلِسَانِهِ «4».

(1) - الكافي: 2 / 115، باب الصمت حفظ اللسان، حديث 13؛ ثواب الأعمال: 237؛ وسائل الشيعة: 12 / 189، باب 119، حديث 16046.

(2) - الكافي: 2 / 115، باب الصمت وحفظ اللسان، حديث 14؛ بحار الأنوار: 68 / 303، باب 78، حديث 78.

(3) - الكافي: 2 / 116، باب الصمت وحفظ اللسان، حديث 18؛ وسائل الشيعة: 12 / 183، باب 117، حديث 16028؛ بحار الأنوار: 68 / 306، باب 78، حديث 82.

(4) - الكافي: 2 / 116، باب الصمت وحفظ اللسان، حديث 20؛ بحار الأنوار: 14 / 39، باب 3، حديث 20.

عرفان اسلامي، ج 8، ص: 31

امام صادق عليه السلام فرمود: در حکمت آل داود است: هر خردمند است که زمان خود را بشناسد و بر برنامه خودش روی آرد و زبانش را نگهدارد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا «1».

امام صادق عليه السلام فرمود: پيوسته بنده مؤمن نيکوکار نوشته شود، تا وقتی خاموش است و چون به سخن آید نيکوکار يا بدکار نوشته شود.

زبان از نعمت‌های عظیم الهی و لطائف صنع غریب ربوبی است، زبان جرمش صغیر و جرم و طاعتش بزرگ و عظیم است، زبان نهایت طاعت و طغیان عبد است، زبان میدان‌دار تمام اوضاع باطن و ظاهر است «2».

آری، این نعمت عظیم و این ودیعه بزرگ الهی چون در سخن گفتن راه انحراف گیرد، گناهان عظیم از او سرزند و چون به راه حق و حقیقت رود طاعات بزرگ و منافع کثیره از او ظهور کند، اگر به ارزیابی تعداد گناهان برخیزیم به این نتیجه می‌رسیم که سهم عمده گناهان بر دوش زبان است، چنانچه اگر به ارزیابی طاعات دست زنیم می‌بینیم قسمت اعظم طاعات سهم زبان است.

بیاید درباره این عضو فوق‌العاده حسّاس بیشتر اندیشه کنیم و از عاقبت آزادی زبان و بی‌بند و باری آن بترسیم که بدترین روز، در فردای قیامت روز زبان است و سخت‌ترین عذاب در فضای دوزخ، عذاب زبان است.

(1) - الکافی: 2/ 116، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 21؛ الحصال: 1/ 15، حدیث 53؛ بحار الأنوار: 68/ 307، باب 78، حدیث 85.

(2) - محجة البيضاء: 5/ 190، کتاب آفات اللسان.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 32

[وَهُوَ مُفْتَاخُ كُلِّ رَاحَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالصَّوْمُ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّكَاةُ وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ سِتْرًا عَلَى الْجَاهِلِ وَتَزِينًا لِلْعَالَمِ]

منافع سکوت

امام صادق علیه السلام در ادامه روایت به فوائد و منافع عظیم خاموشی اشاره کرده می‌فرماید:

1- راحتی در دنیا و آخرت

صمت و خاموشی، کلید راحت دنیا و آخرت است؛ زیرا انسان خاموش در زندگی دنیا از بسیاری از شرور و خطرات و زبان‌ها و خسارت‌ها که محصول بی‌نظمی زبان و بی‌بند و باری عضو در گفتار است، در امان می‌ماند و فضای امان در حقیقت فضای سلامت و راحتی و خوشی است و در زندگی آخرت از شرّ و ضرر عذاب که نتیجه گناهان زبان است، محفوظ ماند و در کنف رحمت الهی، زندگی ابدی خویش را به خوشی و راحت بگذراند.

سخنان بی جای زبان، گفته‌های خطا، گفتارهای ناهنجار و گفتن آنچه نباید گفت، هم چون زنجیرهایی است که خود انسان را در تنگنای حلقایش به اسارت می کشد و گاهی دست و پا زدن انسان برای نجاتش از عذابی که در دنیا و آخرت برای خود فراهم آورده، بی فایده است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 33

2- حفظ از لغزش‌ها

کم گویی و به خصوص خاموشی و صمت موجب مصون ماندن از لغزش‌ها و خطاهاست، چرا که اکثر گناهان منشأش زبان است و چون زبان محبوس شود، بدون شك انسان از اکثر گناهان به خصوص ظلم در حق دیگران محفوظ خواهد ماند.

خداوند مهربان، خاموشی را برای جاهل ستر و حجاب از عیوب درونی و برای عالم و دانشمند صمت و خاموشی را زینت قرار داده است، چرا که جاهل چون بدون علم و معرفت است، هرگاه ملازم و مصاحب خاموشی باشد، احوالات درونش نزد مردم پوشیده است و به خاطر این پوشیدگی از رسوایی و افتضاح مصون است و عالم با آن که هر چه می گوید، سرچشمه اش دانش و حقیقت است، در عین حال خاموشی، برای او وقار و زینت است که عالم پر حرف در نزد مردم چندان اعتبار و ارزش ندارد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 34

[وَفِيهِ عَزْلُ الْهَوَىٰ وَرِيَاضَةُ النَّفْسِ وَخِلَافَةُ الْعِبَادَةِ وَزَوَالُ فَسَادَةِ الْقَلْبِ وَالْعَفَافُ وَالْمَرْوَةُ وَالظَّرْفُ]

3- دوری از هوا

خاموشی باعث دوری از هواست، هوای نفسی که علت گمراهی اکثر مردم عالم شده است.

نفس، عجیب از شنیدن لغو و سخنان بی فایده و کلمات ناحق در حق دیگران لذت می برد، خاموشی در حقیقت مبارزه‌ای جانانه با این دشمن خطرناک درونی است که اگر این خاموشی ادامه پیدا کند، بدون تردید به حکومت هوای نفس این شیطان پر قدرت و خطرناک درونی خاتمه داده می شود و به عزل این ستم پیشه برای همیشه می انجامد.

راستی، با تمام وجود باید از خطرات سنگین هوای نفس که اکثراً از نوک زبان، هم چون شعله‌های آتش جهنم آشکار می‌گردد به حضرت حق پناه برد.

4- تربیت و ریاضت نفس

و نیز در خاموشی، تربیت و ریاضت نفس قرار دارد که نفس را اگر از گناهان زبان به وسیله خاموشی بتوان بازداشت و در زمینه سخن گفتن اگر بتوان به او سختی داد، بازداشتنش از سایر گناهان، کار ساده‌ای خواهد شد و به نظر می‌رسد که

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 35

مهم‌ترین ریاضت در میان ریاضت‌ها مسئله پر منفعت صمت و خاموشی است، در آثار اسلامی آمده که از عمده‌ترین علل، برای رسیدن به بارگاه رحمت و یافتن اسرار ملکوت، ترك هر کلام به جز کلام حق است.

5- چشیدن شیرینی عبادت

از فوائد خاموشی، چشیدن شیرینی عبادت و از بین رفتن قساوت قلب است و این مسئله معلومی است، چرا که هر گناه هم چون حجابی بین عبد و خداست و هر حجابی علت دوری محب از محبوب است، در صورتی که گناهان گوناگون، به خصوص گناهان متنوع زبان پرده‌ها بر آئینه روح الهی انسان، انداخته باشد، چگونه می‌توان از عبادت لذت برد که چشیدن لذت عبادت به وقتی است که بین روح عبد و مولایش فاصله‌ای و حجابی نباشد.

گناهان زبان از عمده‌ترین علل قساوت قلب است و قلب قسی از بسیاری از عنایات و برکات الهیه و فیوضات ربانیه و لطایف رحمانیه محروم است، خاموشی پیشه کنید، تا لذت عبادت را بچشید و دل هم چون صفحه آئینه نورانی کنید.

چون حجاب‌ها برداشته شود و قساوت قلب از میان برود، روح و دل خانه اسرار گردد و شب تیره گناه به روز طاعت مبدل شود و یار روح پرور و دل‌نواز، انیس جان و هم نشین دل گردد.

عمر رفته است که بار دگرم باز آید

آن که رفت از نظرم گر زدم باز آید

بامیدی که چو شب شد قمرم باز آید

ای بسا روز که بنشینم و خورشید گذشت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 36

در ره عشق چنان بی کس و یارم که کنم
 شرم از سایه که در رهگذرم باز آید

منم آن قطره در کام صدف رفته فرو
 که خود ار باز نیام گهرم باز آید

گر چه در ورطه غم کشتی جانم بشکست
 هم چو سیل از مژه خون جگرم باز آید

6- عفت و مروّت

و نیز از منافع خاموشی، عفت و مروّت است، عفت از ارتکاب مناهی و معاصی؛ زیرا به حکم عقل، هر کس حول و حوش قرقگاه چرید، امکان افتادنش در آن می‌رود.

آری، هر کس به زیاده‌گویی عادت کند، عاقبت به هر گفتار ناپسندی دچار آید، کم‌گویی و خاموشی مورّث عفت نفس است.

و نیز از صمت، مروّت حاصل آید، چرا که معنی مروّت عمل کردن است به آنچه از نظر حق سزاوار است و لایق زبان، نطق به ضروریات است چه ضروری دنیوی چه ضروری اخروی، چون خاموشی ادامه پیدا کند، صفت مروّت برای زبان حاصل شود و خلاصه کلام این که خاموشی، زبان را در دو سنگر الهی عفت و مروّت - هم چون سربازی تسلیم مقام مافوق - حفظ خواهد کرد.

7- حسن خلق

و نیز خاموشی، علت کیاست و حسن خلق است، چه بسیار گفتن و بسیار شنیدن مورث تنگ خلقی یا بد خلقی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 37

[فَاغْلِقْ بَابَ لِسَانِكَ عَمَّا لَكَ مِنْهُ بُدٌّ لَا سِيَّما إِذَا لَمْ تَجِدْ أَهْلًا لِلْكَلامِ وَالْمُسَاعِدَ فِي الْمَذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ]

سکوت و ضرورت آن

تا مجبور نشوی لب به سخن باز مکن، با توجه به این که معایب و مفسد زیاده گویی را دانستی، پس لب گشودن، جز در ضرورت صحیح نیست به خصوص، وقتی که شنونده، اهل و یار مناسبی را برای گفتگو برای خدا و در راه خدا، نیافتی.

عارف بزرگوار مصطفوی در شرح جمله بالا می گوید:

آری، آنان که به حقایق و اسرار الهی آگاه شدند، سکوت اختیار کردند.

مهر کردند و دهانش دوختند

هر که را اسرار حق آموختند

سخن زیاد گفتن، علامت نادانی و دور بودن از حقیقت است.

الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ «1».

علم نقطه روشن و معلومی است که جاهلان آن را زیاد کرده اند.

در هر موضوع، حق مطلب در يك جمله کوتاه خلاصه می شود، ولی افرادی که به حق مطلب نرسیده اند، دهها احتمال و شقوق ذکر نموده و بعد از احتمالات

(1) - عوالی الآلی: 129 / 4، حدیث 223.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 38

و ذکر برهان و استدلال، باز به حقیقت مطلب توجه پیدا نکرده و از حق منحرف می شوند.

و حق مطلب این است که کسی که در هر موضوعی به حقیقت آن که يك نقطه بیش نیست نرسیده است، باید لب از گفتار فرو بندد و با احتمالات و اوهام و متشابهاً، اذهان و افکار دیگران را مشوش و منحرف نکند و با گفتن نمی دانم که نصف علم است و واقعیّت دارد، خود و دیگران را راحت و آسوده خاطر سازد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 39

[وَكَانَ الرَّيُّعُ بْنُ خُثَيْمٍ يَضَعُ قِرْطَاساً بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يُحَاسِبُ، نَفْسَهُ فِي عَشِيرَتِهِ مَا لَهُ وَمَا عَلَيْهِ وَيَقُولُ: آه! بَنَّا الصَّامِتُونَ وَبَقِينَا وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَضَعُ حَصَاءً فِي فَمِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا عَلِمَ أَنَّ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ وَلَوْجَهُ اللَّهَ، أَخْرَجَهَا مِنْ فَمِهِ وَإِنْ كَثِيراً مِنَ الصَّحَابَةِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ كَانُوا يَتَنَفَّسُونَ، الصُّعْدَاءُ وَيَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرْضَى]

سکوت اولیای خدا

ربیع بن خثیم در ابتدای هر روز کاغذی در پیش روی می نهاد و هر چه از دهانش خارج می شد می نوشت، چون شب می رسید نوشته را می خواند و نفس خود را با آن نوشته محاسبه می کرد و می گفت: آه! خاموشان نجات یافتند و ما بسیار گویان در بدبختی ماندیم.

بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ ریزه ای در دهان می گذاشتند و چون می خواستند حرف بزنند فکر می کردند، اگر آن حرف برای خدا و در راه خدا و لوجه الله بود، سنگ ریزه را در آورده و آن حرف الهی را می زدند و سپس به خاموشی فرو می رفتند و اگر پس از فکر می یافتند که آن حرف برای خدا نیست، سنگ ریزه را بیرون نمی آوردند و به خاموشی ادامه می دادند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 40

بسیاری از صحابه آن جناب، اکثر اوقات ساکت بودند و آه پر درد از سینه می کشیدند و بر سیل ندرت حرف می زدند، به نحوی که حرف زدن آنان شبیه بیماران ضعیف و خسته از مرض بود.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 41

[وَأَمَّا سَبَبُ هَلَاكِ الْخَلْقِ وَنَجَاتِهِمُ الْكَلَامُ وَالصَّمْتُ]

سبب هلاکت خلق

آری، بدون شك سبب هلاکت و نجات مردم سخن و خاموشی است.

کسی که با کلام و شایعه مردم را ترسانده و یا شخصیت آنان را گرفته و برای اسارت عباد حق، به هزار خدعه و مکر از طریق کلام، توسل جسته و یا با کلام باطل هزاران بنده حق را به گمراهی کشیده، جز این است که خود را به هلاکت ابدی دچار کرده؟

و کسی که با سخن خود، مال مردم را به غارت داده و جان شیرین جاندار، از او گرفته و عرض و آبروی آبرودار را به باد داده، آیا خود را به چاه هلاکت نینداخته؟

ولی کسی که از تمام این امور خاموش بوده، سبب نجات خود را فراهم آورده و در پیشگاه حضرت دوست برای خود، کسب آبرو کرده است.

آری، باید خیمه زندگی از خاکدان عصیان بیرون زده و در بستان معرفت جای باز کرده و مقیم دیار عبادت و طاعت شویم، تا از نسیم مهر و عنایت و رحمت و لطف حضرت یار، زنده گشته و به نعمت ابدی متنعم شویم.

به قول عاشق وارسته، فیض بزرگوار:

زین سرای مردگان بیرون رویم

خیز تا زین خاکدان بیرون رویم

زین جهان جان ستان بیرون رویم

زنده گردیم از حیات جاودان

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 42

هم چو تیری از کمان بیرون رویم

راست از هم صحبتی های کجان

زین محیط آسمان بیرون رویم

تا شویم آلا بما شا را محیط

گوهر بحر یقین آید به کف
گر ز صحرای گمان بیرون رویم

در بلا و در ولا قربان شویم
از تن و جان و جهان بیرون رویم

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 43

[فَطُوبَى لِمَنْ رَزَقَ مَعْرِفَةَ عَيْبِ الْكَلَامِ وَصَوَابِهِ وَفَوَائِدِ الصَّمْتِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَشَعَائِرِ الْأَصْنَفِيَاءِ]

شناخت معایب کلام

خوش به حال آن کس که از طریق عنایت حق کلام معیب و صواب و فواید خاموشی را شناخته که خاموشی، اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان حق است.

[وَمَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ، وَمَنْ أَشْرَفَ عَلَى لَطَائِفِ الصَّمْتِ وَائْتَمَنَ عَلَى خَزَائِنِهِ كَانَ كَلَامُهُ وَصَمْتُهُ عِبَادَةً]

هر که قدر و اندازه کلام را بشناسد و به صحیح و غلط و حق و باطل آن راه برد، البته مصاحبت و رفاقت با خاموشی را نیکو خواهد شمرد و هر که بر لطایف و فواید خاموشی آگاه شد و خاموشی را نگهبان امین اسرار و حقایق قلبی خود قرار داد، کلام و سکوتش عبادت است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 44

[وَلَا يَطْلُعُ عَلَى عِبَادَتِهِ هَذِهِ إِلَّا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ]

بر قدر و قیمت و عظمت این بندگی، جز خدای آگاه کسی آگاه نیست.

به قول عارف معارف، شیخ حسن مصطفوی:

تشخیص سخن گفتن که آیا موافق رضای پروردگار متعال است و آیا بر خلاف هوا و هوس و خودنمایی است و آیا به منظور اظهار حق و روی اخلاص در نیت است و آیا نفسانی و آیا موجب نورانیت قلب خواهد شد یا موجب کدورت و ظلمت و آیا به صلاح دین و شرع است یا به ضرر دین؟ کار هر کسی نیست.

انبیا و اولیا و آنان که دل‌های منور و پاک دارند، می‌توانند این قسمت‌ها را تشخیص دهند و از عهده این موضوعات به خوبی برآیند و باید افراد متوسط تا می‌توانند کمتر سخن بگویند و پیش از سخن گفتن، اگر چه يك جمله و بلکه يك كلمه آری یا نه باشد، مختصر تأملی نمایند، یعنی متوجه باشند که حرفی را که می‌خواهند بزنند، روی خودنمایی و هوا پرستی و یا اهانت به دیگری و تحقیر و یا به مقتضای حسد و خودبینی و سایر صفات ذمیمه نفسانی صورت نگیرد.

خداوندا! در زبان و در سخن گفتن آن، چه خطرناک است و چه انسان‌هایی در طول حیات به وسیله ریسمان زبان به قعر جهنم افتادند و چه نیکانی بد شدند و چه پاکانی در کنار زبان آلوده گشتند؟

خداوندا! ما در برابر این عضو عظیم آن گونه که باید قدرت حفظ خود را

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 45

نداریم، بر ما بیچارگان و ضعیفان رحمت‌آور و دست ناتوان را بگیر و از شر هر گناهی به خصوص، گناهان زبان حفظ فرما و قفل خاموشی از غیر حق برای ابد بر زبان ما بگذار.

این بنده خطاکار در مقام مناجات با حضرت حق و التماس به پیشگاه با عظمت دوست و بارگاه رحمت حضرت یار عرضه داشته‌ام:

بندگیت چشمه پابندی

ای کرم‌ت روشنی زندگی

نغمه عشق است زناقوس تو

ارض و سما جمله زمین بوس تو

خاطر عشاق درت شاد تست

لذت عالم همه در یاد تست

درد همه از تو رسد بر شفا

گلشن عالم ز تو دارد صفا

سوی عنایات تو راه من است

درد من ای دوست گناه من است

چيست بگو چاره شرمندهات	گر نپذیری چه کند بندهات
روز مرا از سیاهی تیره بین	زنگ گنه بر دل من چیره بین
وای بر این صلح من و جنگ من	دامن آلوده من ننگ من
تا که نمی گشت گناهم نصیب	کاش نبودم به جهان ای حبيب
محو کن از بزم گنه نام من	ای غم تو روشنی شام من
آبروم پیش پیمبر مریز	کام مرا داروی غفران بریز
مغفرت خویش نما جامه‌ام	بار گنه پاک کن از نامه‌ام
مرغ نواخوان حرم کن مرا	غرقه دریای کرم کن مرا
تا که بنالد به درت زارزار	داغ غمت بر دل مسکین گذار

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 46

باب

28

در بیان راحت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 49

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لا راحةَ لِمُؤْمِنٍ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَفَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ:

صَمْتُ تَعْرِفُ بِهِ حَالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فِيمَا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ بَارِيكَ. وَخَلَوَةُ تَنْجُو بِهَا (وَحِلْمٌ تَنْجُو بِهِ) مِنْ آفَاتِ الزَّمَانِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا. وَجُوعٌ تُمِثُّ بِهِ الشَّهَوَاتِ وَالْوَسْوَاسَ. وَسَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَكَ وَتُصَفِّي بِهِ طَبْعَكَ وَتُرَكِّي بِهِ رُوحَكَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ أَصْبَحَ آمِنًا فِي سِرِّهِ، مَعَانِي فِي بَدَنِهِ وَعِنْدَهُ قُوَّةٌ يَوْمُهُ فَكَأَنَّمَا حَيَّرَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِخِذَافِهَا.

وَقَالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّهٍ: فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ كَانَ مَكْتُوبًا: يَا قَنَاعَةُ! الْعِزُّ وَالْغِنَى مَعَكَ فَارَ مَنْ فَارَ بِكَ.

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ: هُنِكَ سِتْرٌ مَنْ لَا يَتَّقِي بَرِيَّةً وَلَوْ كَانَ مَحْبُوسًا فِي الصُّمِّ الصَّيَاحِيدِ.

فَلَيْسَ أَحَدٌ أَخْسَرَ وَأَذَلَّ وَأَنْزَلَ بِمَنْ لَا يُصَدِّقُ رَبَّهُ فِيمَا ضَمَّنَ لَهُ وَتَكَفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ خَلَقَهُ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَعْتَمِدُ عَلَى قُوَّتِهِ وَتَدْبِيرِهِ وَجُهِدِهِ وَيَتَعَدَّى حُدُودَ رَبِّهِ بِأَسْبَابٍ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 50

[لا راحةَ لِمُؤْمِنٍ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ]

حقیقت راحتی

در این حدیث بسیار مهم، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام مسئله راحتی و خوشی و امنیتی را گوشزد می فرماید که آن خوشی و راحتی که فرزندان آدم به دنبال آن هستند، یافت نمی شود.

راحتی آن است که به دنبالش رنج و زحمت دوباره نباشد و الا آنچه به دنبالش مشقت و زحمت است، راحت نیست و راحت به معنای حقیقی در این دنیا برای کسی مقرر نشده است.

در حدیث قدسی آمده:

من راحتی را در آخرت قرار دادم و مردم در دنیا دنبال آن هستند «1».

راحت به هنگام لقای حق به مؤمن می رسد و هیچ مؤمنی به خاطر نور ایمانش.

توقع راحت در این دنیا ندارد، دنیا جای کوشش و زحمت و عمل است و به فرموده حضرت علی علیه السلام:

أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ وَعَدَّ السَّبَّاقَ وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ «2».

(1) - / مشکاة الأنوار: 328.

(2) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 28؛ غرر الحکم: 127، حقیقه الدنیا، حدیث 2154.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 51

امروز، زمان زحمت و مشقت و رنج و حرکت و تکاپو است و فردا روز سبقت و مسابقه است، آنان که در این جهان، زحمت صحیح و رنج به حق کشیدند، در مسابقه فردا برنده بهشت‌اند و آنان که در مسیر حق به تکاپو برخاستند، پایان عقب ماندگی‌شان دوزخ است.

[يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ] «1».

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی.

و نیز در آیه کریمه ذیل توجه نماییم:

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ] «2».

همانا، ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.

از روز نخستین حیات که در تنگنای رحم با مشقت‌های بسیار به سر می‌برد، تا با فشار و زحمت، ولادت یافت و ادوار مختلف زندگی را از شیرخوارگی تا پیری و فرتوتی، همه را در سختی‌های گوناگون و مشقتات و زحمات فراوان سپری نمود، نشانه این است که هر کسی در این دنیا، چه مؤمن و چه غیر مؤمن در چهارچوب رنج و زحمت است و راحتی برای او در هیچ مرحله و دوره‌ای نیست، روشن می‌شود که دنیا محل راحت و استراحت نیست، بلکه خانه رنج و مشقت و زحمت و کوشش و مرارت و تکاپو است.

کوشش حق و تکاپوی باطل

آری، همان طور که از قرآن مجید استفاده می‌شود و روایات و آثار اسلامی هم

(1) - انشاق (84): 6.

(2) - بلد (90): 4.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 52

دلالت دارد و زندگی انسان‌ها نیز شاهد زنده‌ای بر مسئله است، دنیا جای راحت و استراحت نیست و امکان راحت و استراحت هم به آن معنایی که مردم در جستجویش هستند، در این خانه محدود برای کسی فراهم نمی‌باشد.

انسان بخواهد یا نخواهد، باید برای ادامه حیات، همراه با رنج و زحمت و کوشش و مشقت باشد.

چیزی که هست اگر کوشش و زحمت انسان بر اساس معیارهایی که قرآن و نبوت و امامت ارائه می‌کنند انجام بگیرد، از پی این رنج و زحمت و کوششی که مطابق با معیارهای الهی، انجام گرفته، نعمت ابد حق و روح و ریحان و راحت و استراحت ابدی است، چنانچه قرآن کریم در آیات زیر دلالت دارد:

[الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يَبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ هُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ] «1».

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ‌تر و برتر است، و فقط اینانند که کامیابند.* پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت‌هایی که برای آنان در آن‌ها نعمت‌های پایدار است، مژده می‌دهد.*

همواره در آنجا جاودانه‌اند؛ یقیناً نزد خدا پاداشی بزرگ است.

شما در ایمان و توابع و آثار آن و هجرت و مسائل مهم آن و جهاد و آن همه تبعاتی که برای آن هست اندیشه کنید، ببینید مؤمن مهاجر مجاهد، در این دنیا با چه رنج‌ها و مشقت‌ها و زحمت‌هایی روبرو است و سپس در دو آیه بعد دقت کنید

(1) - توبه (9): 20 - 22.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 53

که نتیجه این کوشش چه اجر گرانبهائی از رحمت و رضوان و نعیم مقیم است.

آری، بر اساس وعده حتمیه الهیه، کوشندگان در راه حق از اجر عظیم و نعمت جاوید و رضایت حضرت حق برخوردارند.

به قول حکیم فرزانه سنایی غزنوی:

تا معتکف راه خرابات نگردی	شایسته ارباب کرامات نگردی
از بند علائق نشود نفس تو آزاد	تا بنده زندان خرابات نگردی
در راه حقیقت نشوی قبله احرار	تا قدوه اصحاب لباسات نگردی
تا خدمت زندان نگزینی به دل و جان	شایسته سگان سماوات نگردی
تا در صف اول نشوی فاتحه قل	اندر صف ثانی چو تحیات نگردی
شه پیل نبینی به مراد دل معشوق	تا در کف عشق شه او مات نگردی
تا نیست نگردی چو سنایی زعلائق	نزد فضلا عین مباهات نگردی
محکم نشود دست تو در دامن تحقیق	تا سوخته راه ملامات نگردی

و اگر کوشش و زحمت و رنج و تکاپوی انسان که چاره‌ای از آن ندارد، برخلاف معیارهای اصیل الهی باشد، زحمات انسان در پایان کار بر باد رفته و برای انسان حاصلی، جز حسرت و ندامت و عذاب جهنم برجای نخواهد گذاشت، چنانچه آیات زیر وضع آنان را می‌نمایاند.

[وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ* عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ* تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً* تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ* لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ* لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ] «1».

در آن روز چهره‌هایی زبون و شرمسارند؛* [آنان که همواره در دنیا] کوشیده‌اند و خسته شده‌اند [و سرانجام سودی نیافته‌اند]* در آتشی سوزان

(1) - غاشیه (88): 2- 7.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 54

درآیند.* آنان را از چشمه‌ای بسیار داغ می‌نوشانند؛* برای آنان طعامی جز خار خشک و زهرآگین وجود ندارد* که نه فربه می‌کند و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌نماید.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

قُرْبُ دَائِبٍ مُضَيِّعٌ وَرُبَّ كَادِحٍ خَاسِرٌ «1».

چه بسا فعال پرحرکت و حرارتی که نابود کننده است و چه بسا به رنج کوشنده‌ای که زیانکار و ضرر کننده.

وضع اکثر مردم امروز، به خصوص در اروپا و آمریکا و کشورهای کمونیستی و بعضی از کشورهای به ظاهر اسلامی در حقیقت مصداق دو جمله بالاست، چه زحمت‌ها که می‌کشند، چه رنج‌ها که می‌برند، چه مشقت‌ها که تحمل می‌نمایند آن هم در راه پول و مقام، آن هم به قیمت قتل و غارت و عاقبت، تمام اموال را بجای می‌گذارند و مقام را از دست می‌دهند و با پرونده‌ای که جز در جنایت مسابقه‌ای نداشتند به محکمه عدل الهی وارد شده و به حکم حضرت حق به اشد عذاب دچار می‌گردند.

حرکت انسان در دنیا

صاحب «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» گفتار محکمی دارد بدین قرار «2»:

شاید بتوان گفت عمومی‌ترین پدیده‌ای که در کره خاکی فراگیر همه جانداران است، حرکت و جنبش است.

(1) - سج البلاغة: خطبه 129؛ بحار الأنوار: 108 / 100، باب 2، حدیث 8.

(2) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغة: 156 / 6.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 55

در حقیقت، جاندار منهای حرکت مساوی است با جاندار منهای جان، چنان که انسان منهای اندیشه، مساوی است با انسان منهای انسانیت. این يك مسئله روشنی است که برای اثباتش نیازی به استدلال و جر و بحث وجود ندارد.

آنچه مهم است این است که اکثریت اسفانگیز بنی نوع انسان، حرکت به معنای طبیعی محض آن را، دلیل موجودیت خود تلقی می کنند. آنان استدلالی که به «من هستم» می آورند، این است که می توانند راه بروند، مکان خود را تغییر دهند، از يك موضع گیری به موضع گیری دیگری منتقل شوند، روابط خود را با طبیعت و انسانها دگرگون نمایند.

در دوران ما این گونه دلایل با حرکت های سریع تر مثلاً هزار کیلومتر در يك ساعت با هواپیمای مدرن تقویت شده اند.

این حرکت همان مقدار دلیل موجودیت انسان است که حرکت کازارها و کهکشانها و حرکت الکترونها و حرکت عقرب و افعی و يك مگس در لجنزار، دلیل موجودیت این موجودات می باشد.

سرعت حرکت انسان چگونه می تواند با سرعت حرکت نور قابل مقایسه باشد.

ولی می دانیم که حرکت نور کمترین ارزشی در برابر حرکت دست يك انسان ندارد که برای خوراندن يك جرعه شربت برای بیماری که نیاز به آن دارد، به کار می افتد.

حرکت يك انسان از کره زمین به کره ماه با يك تحول انقلابی درونی وی از پستی به اوج انسانیت چگونه قابل مقایسه می باشد؟

اگر يك انسان با سرعتی فوق سرعت نور - اگر قابل تصور باشد - همه کهکشانها را در هم نوردد و برگردد، ولی دو قدم برای انسانی که در آتش می سوزد و یا در آب غرق می شود، حرکت نکند چه کاری انجام داده است؟

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 56

حرکت، مطلوب ما انسان‌هاست، اما آن حرکتی که در اصطلاح رهروان کوی حقیقت، معراج نامیده می‌شود.

در دوران ما مسابقه، در سرعت حرکت به شدت در جریان است، این مسابقه تنها برای سلطه به کرات فضایی است که اگر تکاپوهای زمینی برای سبقت گرفتن در میدان تنازع در بقا کفایتشان نکند، از تسخیر کرات فضایی بهره‌برداری نموده و در همان دور دست‌ها به تعقیب یکدیگر خواهند پرداخت.

اگر این حرکت‌ها، سیر و سیاحت‌ها در کرات و فضاها بسیار دور برای مسابقه در خواندن کتاب تکوینی الهی و بهره‌برداری از حیات معقول انجام می‌گرفت، اولین نتیجه‌ای که می‌داد، خواب آرام چهار میلیارد و نیم نفوس کره زمین بود که از آغاز حرکت به فضاها و کرات راه نیافته است که آیا شیپور مسابقه را برای آدم کشی، امروز به صدا در می‌آورند یا فردا؟!

در عنوان بحث گفتیم: زندگی آدمی حرکتی طبیعی است که فقط از آغاز هشپاری به حرکت انسانی، تحول می‌یابد و دنیا برای او میدان مسابقه می‌گردد، مسابقه در خیر و کمال.

مسابقه در قرآن

معنای مسابقه، آن مفهوم معمولی و رایج در میان مردم نیست که با تحرك حسن رقابت صورت می‌گیرد، بلکه منظور این است که هشیاران زنده و هدف‌دار، با مشاهده عظمت و کمال رهروان منزلگه حقیقت به هیجان و تکاپو وادار می‌شوند و خود را اعضایی از آن کاروان تلقی می‌کنند که حتی اگر سبقت بر آنان بگیرند بر می‌گردند و گرفتن از دست آنان را وظیفه و عامل سرعت در حرکت می‌دانند. در آیات قرآنی در چند مورد دستور به مسابقه داده شده است نه مسابقه در میدان

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 57

تنازع در بقا و خونریزی، بلکه برای پاك شدن از آلودگی‌ها و ورود بر جاذبه لقاء الله.

[سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ] «1».

سبقت جوئید به آمرزشی از سوی پروردگارتان.

و نه برای انحصار قدرت در راه سلطه‌گری و برجیدن بساط مسابقه در فضیلت و شرافت و تقوای انسانی.

[أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ] «2».

اینانند که در کارهای خیر می‌شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می‌گیرند.

سنایی غزنوی در باب نصیحت به انسان برای تکاپو در راه حق می‌گوید:

خیز ای دل زین بر افکن مرکب تحویل را	وقف کن بر ناکسان این عالم تعطیل را
پاک دار از خط معنی حرف و رنگ و بوی را	محو کن از لوح دعوی نقش قال و قیل را
دست ابراهیم باید بر سر کوی وفا	تا نبرد تیغ بزان حلق اسماعیل را
مرد چون عیسی مریم باید اندر راه صدق	تا بداند قدر آیات و حروف انجیل را

(1) - حدید (57): 21.

(2) - مؤمنون (23): 61.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 58

در شب تاری کجا بیند نشان پای مور	آن که او در روز روشن هم نبیند پیل را
هر کسی بر تخت ملک کی تواند یافتن	هم چو گیسوی عروسان دسته زنبیل را

چون بینی بر سر خود تیغ عزرائیل را

خیز و اکنون خیز کان ساعت بی حسرت خوری

آری، به فرموده حضرت صادق علیه السلام:

برای مؤمن راحتی نیست مگر به وقت لقای حق.

لقای حق به فرموده قرآن در صورتی میسر است که انسان تمام دوران عمر را در سایه ایمان و عمل صالح به سر آورد.

[فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] «1».

پس کسی که دیدار [پادشاه و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

(1) - کشف (18): 110.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 59

[وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَفَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: صَمْتُ تَعْرِفُ بِهِ حَالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فِيمَا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ بَارِكَ. وَخَلْوَةٌ تَنْجُو بِهَا (وَجِلْمٌ تَنْجُو بِهِ) مِنْ آفَاتِ الزَّمَانِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا. وَجُوعٌ تُمِيتُ بِهِ الشَّهَوَاتِ وَالْوَسْوَاسَ. وَسَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَكَ وَتُصَفِّي بِهِ طَبْعَكَ وَتُزَكِّي بِهِ رُوحَكَ]

راحتی مؤمن در دنیا

در قسمت اول روایت، حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای مؤمن راحتی وجود ندارد، در این قسمت می فرماید: راحت مؤمن در این دنیا در چهار امر معنوی است.

1- راحتی در خاموشی

خاموشی مقارن با فکر، آن هم فکری که برایت معرفت آرد، معرفت به حال قلب و نفست در آنچه که بین تو و خداست.

در حقیقت، این خاموشی برای تو باید يك سفر معنوی الهی باشد که در این سفر برای قلب و نفس، غنیمت آوری و از دامن هر دو، آنچه ضرر دارد پاک کنی که خاموشی مورث فکر عبادتی بس بزرگ است، در میدان این عبادت است که انسان به وضع قلب و نفس خویش آشنا می شود، تا جایی که نفس را تجلی گاه اسما

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 60

و صفات کرده و قلب را پس از شستشوی کامل، حرم خدا می نماید و در حقیقت در سایه این خاموشی یعنی به خود رسیدن، تمام حجاب های بین نفس و قلب و حضرت حق را از میان برمی دارد و به تمام معنی، بنده ای خالص و مخلص می گردد.

این خاموشی یعنی در خود فرو رفتن و خویش را بازرسی کردن، در حقیقت مجاهده در راه خداست و در این مجاهده باید به انتظار عنایات و الطاف حضرت دوست بود که بدون شك مزد این مجاهده به انسان خواهد رسید.

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] «1».

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم و یقیناً خدا با نیکوکاران است.

صاحب «مناهج الطالبین» در توضیح این آیه شریفه می گوید «2»:

بدان که معنی مجاهده، مخالفت نفس است و نرم کردن او در اخلاق و اوصافی که آن پسندیده و مرغوب است و بر نفس دشخوار «3» بود در ترك اوصافی که ناپسندیده و مکروه است و نفس بدان مایل بود.

و این صفات به ظاهر تعلّق دارد و آن میل اوست به شهوات جسمانی.

و بعضی به باطن تعلّق دارد و آن میل اوست به شهوات روحانی، مثل حبّ جاه و شرف و بزرگی و اموری که به واسطه تعلّق دل بدان، شخص محجوب و دور بود

(1) - عنكبوت (29): 69.

(2) - مناهج الطالبین: 127 - 130.

(3) - دشخوار: سخت، مشکل.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 61

از حق تعالی و اگر چه پیش خلق، آن مستحب و مستحسن بود و معنی ریاضت هم نزدیک است، بدان.

اما بعضی از اهل معنی فرق کرده اند و گفته اند: ریاضت مخالفت نفس است در اموری که به باطن تعلّق دارد.

و هر که صاحب بصیرت بود و محبت و شوق بر دل وی غالب بود، چون به مخالفت نفس مشغول شود و در خود تفحص و تجسس کند آثار این صفات، جمله در خود باز دید و هر يك از آن، وقتی که سببی که محرّك آن بود حاضر شود، در خود صریحاً ببیند و بشناسد و به اصلاح آن مشغول گردد، به توفیق الله تعالی.

[وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ] «1».

و کسی که [در راه خدا] بکوشد فقط به سود خودش می کوشد؛ زیرا خدا از جهانیان بی نیاز است.

و طالب صادق باید که بنا بر معنی این آیت، محقق بداند که هر خیر و طاعت و عبودیت که از وی در وجود آید، فایده و نفع آن و روح و راحت در عاقبت هم، با نفس او راجع خواهد بود، خصوصاً چیزی که به خلاف نفس تعلّق دارد؛ زیرا که اگر چه نفس را در ابتدای احوال از آن کراهیتی بود، ولیکن آن کراهت ها از آن بود که بر آن ناپسندیده ها که ضد آن است، عادت کرده بود و عادت چون قوی شود، طبیعت گردد و نیز هنوز ذوق و راحت آنچه ضدّ آن است نیافته، اما هرگاه که شخص از سر شوق و عشق، یا از روی عقل و طریق علم، به مخالفت نفس مشغول شود و به تدریج او را اندك اندك از آن عادت باز می آورد، چون عزم او قوی بُود و در آن قصد صادق باشد و شرایط اخلاص را در اعمال خود نگاه دارد، البته به قدر

(1) - عنكبوت (29): 6.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 62

آن که سعی کند و عادت ترك کند ذوق آن بیابد.

از این جهت مشایخ گفته‌اند:

هر که چیزی ترك کند و به عوض آن در دل خود ذوقی نیابد، او در آن ترك صادق نبوده باشد، یعنی سعی و ترك او در آن نه از بهر خدای بوده باشد.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1».

و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهانشان را قطعاً از آنان می‌پوشانیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، پاداششان می‌دهیم.

و باید که محقق داند که اعمال صالحه، شرط آن است که به ایمان مقرون بود و هر گاه که کسی عملی و سعی کند - که آن نه خدای را بود، شرایط ایمان تمام بجای نیاورده باشد، لاجرم ذوق آن نیابد.

و هیچ شك نیست که اگر توفیق یابد و شرایط آن، تمام به جای آورد، البته ذوق و لذت آن بیابد؛ زیرا که:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ] «2».

مسلماً خدا خلف وعده نمی‌کند.

و حق تعالی زیاده و بهتر وعده کرده است، پس چون شخص نه زیاده یابد و نه کم، آن خلل از جانب وی بوده نه از حق تعالی و تقدس.

یقین می‌دان که آن از ماست امروز

اگر افتد حجابی اندر این راه

جهاد اکبر و جهاد اصغر

و شك نیست که خلاف عادت زیستن، کاری بزرگ است و مشکل - الا به توفیق الله تعالی و تیسیره - از این جهت رسول صلی الله علیه و آله مخالفت نفس را جهاد اکبر خوانده است و تیغ زدن با دشمن و نفس را در معرض هلاک انداختن، جهاد اصغر نام نهاده است؛ زیرا که جهاد با دشمن کار یک باره و یک ساعته است و جهاد با نفس کاری است که هر ساعت، بلکه هر لحظه و هر نفس می باید کرد، از بھر آن که هر حرکت و هر سکون که نفس از سر عادت و طبیعت بدان میل کند، چون او را مخالفت کنند و ترك آن فرمایند، هم چنان است بروی که گوئیا او را بکشتند و از این روی مشایخ گفته اند که هر که خواهد که آنچه اهل دل می دانند بداند و ذوق آن بیابد، باید که هر روز هفتاد بار و هر شب هفتاد بار بمیرد، چنان که گفت:

تا گم نشوی در او قدم نتوان زد

این آن راه است که جز به کم نتوان زد

کاندر طلب قصاص دم نتوان زد

روزی صد ره تو را درین ره بکشند

و هر روز و هر شب مر هفتاد مردن کار کسی بود که به شب نیز نخسبد و دایم به روز و شب به مخالفت نفس زندگانی کند.

اما آن که همه روز، به مصلحت و کار راستی دنیا و اکل و شهوات مشغول بود و همه شب، خوش بخسبد و از درد دل درویشان و سوختگان فارغ و آسوده باشد او را این کار چه خبر بود. و مشایخ گفته اند: که هر کس که پندارد که او را در این راه فتحی شود، بی مجاهده و مخالفت نفس او، در غلط است. و گفته اند:

هر که او را در بدایت این کار ایستادنی نبوده باشد، در نهایت نیز او را نشستی نباشد.

(1) - عنكبوت (29): 7.

(2) - آل عمران (3): 9.

و گفته‌اند:

الْحَرَكَةُ بَرَكَةٌ «1».

و حرکات ظاهر موجب برکات باطن باشد.

از عارفی روایت کرده‌اند که گفت:

از خال خود شنیدم که می‌گفت: ای جوانان! بکوشید و سعی کنید پیش از آن که هم چون من ضعیف شوید و در تقصیر بمانید.

و آن عارف گفت:

در آن وقت که او این سخن می‌گفت، هیچ جوانی در عبادت کردن به وی نمی‌رسید و طاقت مجاهده وی نداشت!!
و مشایخ گفته‌اند:

بنیاد این کار بر سه چیز است:

1- نخوردن الا به وقت فاقه یعنی گرسنگی سخت.

2- و نخفتن الا به وقت غلبه خواب.

3- و سخن نگفتن الا به وقت ضرورت.

و گفته‌اند:

کسی به درجه صالحان نرسد، تا وقتی که از این شش آستانه نگذرد:

اول: در نعمت بر خود ببندد -/ به این معنی که حتی در حلال به ضرورت اکتفا کند -/ و در سختی بگشاید.

دوم: در عزّ ببندد و در خواری و مذلت بگشاید.

سوم: در راحت ببندد و در سعی و اجتهاد بگشاید.

(1) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 11 / 127.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 65

چهارم: در خواب ببندد و در بیداری بگشاید.

پنجم: در توانگری ببندد و در درویشی بگشاید.

ششم: در امل ببندد و در کار راستی مرگ، بگشاید.

به قول حکیم صفای اصفهانی:

ای بنده ز بود خویش لا شو	بگذر زسر منی و ما شو
بیگانه زیادشاه کثرت	با بنده وحدت آشنا شو
حق وحدت باقی است و فانی	در وحدت باقی خدا شو
بر غیب و شهود شاه مطلق	سلطان وجود راگدا شو
با وحدت ذات خویش مشغول	وارسته زقید ما سوا شو
بی‌وضع و متی و این فارغ	از چون و چگونه و چرا شو
این ارض و سماست پرده دل	از ارض منزّه و سما شو
از هر چه کدورت است شو صاف	هم مسلک سیرت صفا شو

دیگر چیزی که در این دنیا راحتی آورد، خلوت است و این خلوت یا خلوت دل است از غیر، یا خلوت زندگی است از بیگانه و یا خلوت نفس است از وساوس و یا خلوت عزلت است از دنیا پرستان و دوستان که مگسان گرد شیرینی‌اند.

بر اثر این خلوت، از آفات ظاهر و باطن در امان خواهی رفت، آفات ظاهر، مانند مجادله و منازعه با مردمان و روبرو شدن با جاهلان و احمقان که جز رنج و عذاب چیزی عاید انسان نمی‌کنند و آفات باطن مانند طغیان نفس و شدت غضب و هیجان حرص که دوری از این آفات ظاهر و باطن عین راحت و علّت جلب رحمت و میدان صفا و عشق و طریق پیوند با محبوب حقیقی و معشوق واقعی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 66

در این خلوت است که آتش استعداد شعله کشد و آینه فطرت به طرف ربّ العزّه روی آورد و تمام قوا، آماده انعکاس اسما و صفات شود.

صاحب «مشارق» در توضیح دو شعر قصیده تائیه ابن فارض: وَلِلْحَسَنِ مِنْهَا بِالتَّحَلُّقِ فِي مَقَامِ الْإِيمَانِ عَنْ أَعْلَامِهِ الْعَمَلِيَّةِ صَوَامِعُ أَذْكَارٍ لَوَامِعُ فِكْرَةٍ جَوَامِعُ آثَارٍ قَوَامِعُ غُرَّةٍ چنین می‌گوید:

و برای حسن من و کمال او، از این اسما و مفاتیح مذکور، به واسطه سلوک و تحلّق سیّار به احکام و آثار و صور این مفاتیح، در مقام ایمان از راهگذر اعلام عملی تحلّق، اعنی: آلات تحلّق به اسم قائل و سمیع و بصیر و امثالها، از زبان و گوش و چشم و جز آن که آلات عملی‌اند و در این تحلّق به طریقت تعلق دارد، ورغیبه غایت حسن این‌هاست، چهار نوع از کمالات صادر می‌شود که در این بیت دوم مذکور است.

یکی: صوامع اذکار: یعنی اسباب تمکّن از اشتغال در خلوات و اربعینیات و انواع اذکار به زبان، چه رغیبه غایت زبان این کمال، تمکّن است از ذکر دائم، چنان که حدیث:

مَرْحُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا¹.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مزاح می‌کرد، ولی جز حق نمی‌گفت.

به آن ناطق است و اثر آن ذکر، جمع هم و ازاله تفرقه است و استدامت تفریغ دل از ما سوی المذکور، علماً و خاطراً و ناظراً و اصلاً.

(1) - عوالی اللآلی: 69 / 1، حدیث 124؛ المناقب: 145 / 1؛ بحار الأنوار: 235 / 69، باب 114، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 67

دوم: ظهور آن اسما به صورت لوازم فکرتست یعنی: چون به کمال اشتغال به ذکر حق، اعراض از غیر، حاصل آید و خواطر مختلف متفرق مفرق، مندفع شوند، قوت فکری از غیر به حق پردازد و به کلی به مذکور متوجه و جمع گردد. و حینئذ، اثری و پرتوی از نور ذکر مذکور که به رابطه.

[فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] «1».

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

به این ذکر ذاکر پیوسته است و او را از کدورت و ظلمت خواطر مختلف به کلی مخلص گردانیده...

ای دل اگر عاشقی در پی دلداری باش	بر در دل روز و شب منتظر یار باش
دلبر تو دائماً بر در دل حاضر است	روزن دل برگشا حاضر و هشیار باش
دیده جان روی او گر چه ببیند عیان	در طلب روی او روی به دیوار باش
ناحیت دل گرفت لشگر غوغای نفس	پس تو اگر عاشقی عاقل و بیدار باش
نیست کس آگه که یار کی بنماید جمال	لیک تو باری به نقد ساخته کار باش
در ره او هر چه هست با دل و جان وقف کن	تو به یکی زنده‌ای از همه بیزار باش

(1) - بقره (2): 152.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 68

گر دل و جان تو را درب بقا آرزوست دم مزن و در فنا همدم عطار باش «1»

سوم: ظهور آن مفاتیح بر حسّ سمع، به جهت کمال او در مقام ایمان، به واسطه تخلّق به اسم سمیع به صورت جوامع آثار است.

یعنی: در هر قولی اثری از حق ثابت است که آن اثر وجه نیکو و حق و احسن المحامل آن قول است و هدایت اختصاصی و عقل صحیح کامل، در زبان آن وجه و فهم آن مندرج است، کما قال تعالی:

[الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ] «2».

آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق و ثابت شده [راه گریزی از آن دارد؟] آیا کسی را که در آتش است، تو نجات می دهی؟

پس چون به واسطه نور ذکر و فکر خالص صحیح، حکم ظلمت و ضلالت جهل و انحراف، زوال پذیرد و از تأثیر عدالت، اثر عقل و هدایت پیدا آید، حينئذ اثری از آثار آن مفاتیح چون سمیع و توابع او مثلاً، آن آثار حق را از هر قولی و صوتی جمع کرده، بر سمع و فهم او عرضه می کنند، تا همه حق و نیکو شنود و گوش و هوش او از لغو و لهو محفوظ ماند و تخلّقش به اسم سمیع درست گردد، پس از این جهت از این اسماء، بعضی در این مقام به صورت جوامع آثار پیدا آمدند و نسبت با سمع این کامل.

چهارم: ظهور ایشان حينئذ به صورت قوام عزّت، اعنی: غفلت حواس این کامل می باشد.

(1) - عطار نیشابوری.

(2) - زمر (39): 18.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 69

یعنی: چون زبان و گوش و چشم، به صورت ذکر و آثار و عبر که رغایب غایات حس است ظاهر گشتند، حینذ غفلت از حواسّ او، منقمع و مندفع شود، تا هیچ قولی و نظری و سماعی از این کامل، جز از سر حضور و یقظت صادر نشود، پس این مفاتیح، اثری به صورت قوامع عزّت پیدا آمد و از این مدارك، حسی ظاهر به اعلام عملی تخلّق.

از آن وجه استعارت فرموده است که نشان عمل تخلّق به اسم سمیع و بصیر و قائل آن است که زبان و گوش و چشم به گفت و شنید و دید و ذکر و سماع و رؤیت حق و آثار و عبر او مصروف باشد و آلات این تخلّق و ظهور او بالفعل، جز این مدارك مذکور نیستند، لاجرم ایشان از این جهت، نشان‌های عملی تخلّق آمدند «1».

3- راحتی در گرسنگی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

سومین چیزی که در دنیا راحت انسان است گرسنگی است که البته، منظور از آن کم خوری یا به اندازه خوردن است که کم خوری و گرسنگی کشنده شهوات و وساوس است.

هر چه شکم پرتز باشد، آتش شهوات روشن‌تر است و برای پرکردن‌های بعدی، به طور مرتّب انسان دچار وسوسه، در به دست آوردن مال دنیا خواهد بود و آن چنان گرفتار هم و غم است که لحظه‌ای امنیّت درون و سلامت زندگی ندارد.

در فضیلت جوع و کم خوری در باب چهل و یکم «مصباح الشریعة» که باب

(1) - مشارق الداری: 476.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 70

خوردن و اکل است، به خواست خدا بحث مفصل خواهد آمد.

و دیگر چیزی که اسباب راحت در دنیا است، سحرخیزی و کم خوابی است و خاصیت بیداری سحر، آن وقت پر قیمتی که اولیا و عاشقان، لحظه‌ای از آن را از کف ندادند و تمام آن را به قیام و رکوع و سجده و گریه و انابه گذراندند، نورانیت دل و صفا گرفتن نفس و تزکیه جان است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 71

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَصْبَحَ آمِنًا فِي سِرِّهِ، مَعَانِي فِي بَدَنِهِ وَعِنْدَهُ قُوَّةٌ يَوْمَهُ فَكَأَنَّمَا حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحِذَائِهَا]

وسایل امنیت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس در بین قوم خود صبح کند، در حالی که تمام وسایل امن و امنیت خود را فراهم آورده باشد، یعنی از حسد و کبر و بغض و کینه و چشم داشت به مال و جاه دیگران پاک باشد - که همه این‌ها وسایل رنج و غصه و عذاب درون و مشکلات برون است - و تنش سالم باشد و معاش آن روزش را داشته باشد و به همان قناعت ورزد، به مانند این است که همه دنیا از اوست، در چنین جو و فضایی انسان آن چنان راحت است که گویی در بهشت زندگی می‌گذراند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 72

[وَقَالَ وَهْبُ بْنُ مُنْبِهٍ: فِي كُتُبِ الْأَوَّلِينَ كَانَ مَكْتُوبًا: يَا قَنَاعَةُ! الْعِزُّ وَالْغِنَى مَعَكَ فَارَ مَنْ فَارَ بِكَ]

قناعت

وهب بن منبه می‌گوید:

در کلام گذشتگان دیدم نوشته‌اند: ای قناعت! عزت و غنا با توست.

هر که قناعت دارد، در نظر خالق و خلائق عزیز و محترم است، چرا که منشأ خفت و ذلت، طمع است و قانع از این خصلت رذیله، بری است و نیز هر که قانع است غنی است، چرا که قانع به قدر دخل، خرج می‌کند و هر که چنین است، هرگز محتاج به کسی نمی‌شود، هر که راه به قناعت برد رستگار شد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 73

[قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ: هُتِكَ سِتْرُ مَنْ لَا يَتَّقِي رَبَّهُ وَلَوْ كَانَ مَحْبُوسًا فِي الصُّمِّ الصَّيَاحِيدِ]

اعتماد به خدا در کلام ابوذر

ابوذر رحمه الله می فرمود:

هر کس تکیه به پروردگارش نکرد و به حضرت او اعتماد و اطمینان نیست، آبرویش رفت و پرده حرمتش دریده شد، هر چند در میان سنگ سخت جا داشته باشد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 74

[فَلَيْسَ أَحَدٌ أَحْسَرَ وَأَذَلَّ وَأَنْزَلَ مِمَّنْ لَا يُصَدِّقُ رَبَّهُ فِيمَا ضَمِنَ لَهُ وَتَكْفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ خَلَقَهُ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَعْتَمِدُ عَلَى قُوَّتِهِ وَتَدْبِيرِهِ وَجُهِدِهِ وَيَتَعَدَّى حُدُودَ رَبِّهِ بِأَسْبَابٍ قَدْ أَعْنَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا]

کسی زیانکارتر و خوارتر و پست تر از آن شخصی نیست که، ضمانت پروردگارش را در باب روزی، آن هم ضمانتی که قبل از خلقت انسان، برای روزیش تا دقیقه آخر حیات تجلی کرده تصدیق نکند، در حالی که در این زمینه آیات فراوانی در قرآن مجید و مسائل مهمی در گفتار انبیا و امامان و اولیا آمده: چه بدبخت است که بعد از این همه حقایق، قوت و تدبیر و کوشش خود را معتبر در ادامه حیات دانسته و برای این اوصاف استقلال قائل باشد و از حدود الهی تجاوز نموده و از حضرت رب العزه که همه نیروها به دست اوست، دست کشیده به خود و علل و اسباب ظاهری تکیه کند، اسباب و عللی که خداوند قادر از آنها بی نیاز است و خود حضرت او مسبب الاسباب و علی کل شیء قدیر است.

علل راحتی در دنیا

بنابراین علل راحتی در دنیا به نحوی که حدیث بیان می کند بدین قرار است:

1- خاموشی و کم سخن گفتن.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 75

- 2- دوری از آنان که باید از آنان دور بود.
- 3- کم خوری و ترك زیاده خوری.
- 4- بیداری سحر.
- 5- توجه به سلامت و بهداشت تن.
- 6- قناعت ورزیدن در تمام امور مادی.
- 7- رضایت به قسمت حق.
- 8- اعتماد و وثوق به حضرت دوست.
- 9- امور را به حضرت حق واگذار کردن.
- 10- ایمان به ضمانت حق، نسبت به امور بنده، چه در امور مادی چه در امور معنوی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 76

باب

29

در بیان قناعت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 79

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَوْ حَلَفَ الْقَانِعُ بِتَمَلُّكِهِ الدَّارَيْنِ لَصَدَّقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ وَلَأَبْرَهُ لِعَظَمِ شَأْنِ مَرْتَبَةِ الْقَنَاعَةِ.

ثُمَّ كَيْفَ لَا يَقْنَعُ الْعَبْدُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ يَقُولُ: [نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] «1».

أَيُّقِنَ وَصَدَّقَ بِمَا شَاءَ وَلِمَا شَاءَ بِلَا عِلَّةٍ فَمَنْ أَيُّقِنَ بِرَبِّهِ أَضَافَ تُوَلِّيَةَ الْأَقْسَامِ إِلَى نَفْسِهِ بِلَا سَبَبٍ.

وَمَنْ قَنَعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَرَاحَ مِنَ الْهَمِّ وَالْكَرْبِ وَالتَّعَبِ وَكُلَّمَا نَقَصَ مِنَ الْقَنَاعَةِ زَادَ فِي الرِّغْبَةِ وَالطَّمَعِ.

وَالطَّمَعُ وَالرِّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا أَصْلَانِ لِكُلِّ شَرٍّ وَصَاحِبُهُمَا لَا يَنْجُو مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ عَنْ ذَلِكَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقَنَاعَةُ مُلْكٌ لَا يَزُولُ وَهِيَ مَرْكَبٌ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى تَحْمِيلُ صَاحِبِهَا إِلَى دَارِهِ فَأَحْسِنِ التَّوَكُّلَ فِيمَا لَمْ تُعْطَ وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ [وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] «2».

(1) - زحرف (43): 32.

(2) - لقمان (31): 17.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 80

[لَوْ حَلَفَ الْقَانِعُ بِتَمَلُّكِهِ الدَّارَيْنِ لَصَدَّقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ وَلَا بُدَّ لَهُ لِعَظَمِ شَأْنِ مَرْتَبَةِ الْقَنَاعَةِ]

قناعت

صفت قناعت، یکی از بهترین و پرمفعت ترین صفات برای آدمی است.

قناعت، حافظ انسان از چشم و هم چشمی است، چشم و هم چشمی حالتی که، جز ایجاد لشکر غصه و غم و طمع و حسد و سببیت و درنده خویی، چیزی برای انسان به ارمغان نمی آورد.

قناعت، محصول ایمان، میوه رضا و تسلیم و ثمره وقار و ادب قلب انسان، نسبت به وجود مقدس حق تعالی است.

چون نور قناعت در چراغ هستی انسان تجلی کند، انسان تبدیل به قدرتی برای حفظ حقوق دیگران و ایستادن بر چهار چوب حقوق می شود.

قناعت، آرام بخش دل، صفا بخش جان، ترکیه کننده نفس و انیسی موافق و رفیقی مرافق است.

انسانِ قانع، زندگیش را در امور مالی، در چهارچوب حلال و در امور نفسی و شهوانی، در چهارچوب پاکی و در امور اجتماعی، در چهارچوب حسن خلق نگاه می‌دارد.

قناعت در نفس انسان، نتیجه تقوا و پیراستگی نفس از رذائل و آراستگی جان به

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 81

محمد اخلاقی است.

انسانِ قانع، آرام است و آرامش ساز، قانع مؤدب است و آداب ساز، قانع نورانی است و نور دهنده، قانع راحت است و راحت بخش.

انسانِ قانع از خطر بسیاری از گناهان محفوظ است و به بسیاری از حقایق متصل است و به این خاطر محسن است و محسن بنا به فرموده قرآن محبوب خداست.

قانع، در حقیقت مالک همه چیز است، به این خاطر نه طمع به چیزی دارد، نه برای به دست آوردن چیزی که حق او نیست حرص می‌زند، وقتی محصول قناعت این واقعیت‌ها باشد، چرا قانع از همه مردم دنیا راحت‌تر نباشد؟!

عالم، سفره گسترده‌ای است که خداوند مهربان را در کنار این سفره، میلیارد‌ها مهمان است و هر مهمانی نسبت به مقدار نیازش در این سفره حقی دارد، چه رسد به دیگری که دست حرص و طمع به چیزی که حق دیگری است و هیچ ارتباطی به او ندارد دراز کند، آیا این دست‌درازی مورث نفاق، اختلاف، کینه، نفرت، دشمنی، طمع، حرص، حسد، جنگ، نزاع، قتل، غارت، خیانت، جنایت، درندگی، پستی، رذالت، دنائت، نامردی نمی‌گردد؟!

بر اساس این محاسبه باید گفت: انسانِ قانع چه انسان پاک و چه موجود نمونه‌ای است؟

به راستی انسانِ قانع، آدم است و آدم، شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین موجود روی زمین و برتر از سایر موجودات جهان است.

انسانِ قانع، منور به نور انسانیت، مؤدب به آداب ملکوت و مشرف به تشریف آدمیت و سلامت نفس است. اگر همه قانع بودند، خونی ریخته نمی‌شد، مالی به غارت و یغما نمی‌رفت، به ناموس کسی تجاوز نمی‌شد، مسئله‌ای به نام غصب و ظلم پیش نمی‌آمد، دادگستری‌ها و دادگاه‌ها به تعطیلی کشیده می‌شد، مملکت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 82

آرام می شد، قاره راحت می گشت، کره زمین لباس امنیت می پوشید!!

قناعت در کلام سعدی

چند حکایت در منفعت قناعت و ضرر عدم قناعت را از «گلستان» و «بوستان» شیخ شیراز بنگرید:

خارکن و قناعت

حاتم طایی را گفتند: از خود بلند همت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای؟ گفت:

بلی، روزی چهل شتر قربان کرده بودم و امرای عرب را به مهمانی خوانده، پس به گوشه صحرائی به حاجتی رفته بودم خارکنی را دیدم پشته خاری فراهم آورده، گفتمش: به مهمانی حاتم چرا نیروی که خلقی بر سمات او گرد آمده اند؟ گفت:

مَنّت از حاتم طایی نبرد

هر که نان از عمل خویش خورد

انصاف دادم و او را به همت و جوانمردی بیش از خود دیدم.

بازرگان و قناعت

بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتکار، شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش برد و همه شب نیارامید، از سخن های پریشان گفتن که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این کاغذ قبالة فلان زمین و فلان چیز را فلان زمین، گاه گفتم که خاطر اسکندر پنه دارم که هوایی خوش است و گاه گفتم که دریای مغرب مشوش است و باز گفتم: سعدیا! سفری دیگر در پیش است، اگر آن کرده شود، بقیت عمر خویش به گوشه ای بنشینم و ترك تجارت کنم، گفتم: آن سفر کدام است؟

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 83

گفت: گوگرد پارسی به چین خواهم برد، شنیدم که آنجا قیمت عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و پولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی به پارس و از آن پس ترك تجارت کرده به دگانی بنشینم، چندان از این مالیخولیا فرو خواند که بیش از آن طاقت گفتنش نماند!!

پس گفت: ای سعدی! تو نیز سخنی بگوی از آنچه دیده و شنیده‌ای.

گفتم:

بار سالاری بیفتاد از ستور

آن شنیدستی که در اقصای غور

یا قناعت پر کند یا خاک گور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

موسی و درویش

موسی علیه السلام درویشی را دید که از برهنگی به ریگ اندر شده گفت: ای موسی! دعایی کن، تا خداوند عزوجل مرا کفافی دهد که از بی‌طاقتی به جان آمده‌ام، موسی علیه السلام دعا کرد و رفت، پس از چند روز که باز آمد، او را دید گرفتار و خلقی انبوه بروی گرد آمده، حالش پرسید. گفتند: خمر خورده و عریده کرده و کسی را کشته و اکنون به قصاص او وی را داشته‌اند.

هر کسی را هر چه لایق بود داد

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد

تخم گنجشک از جهان برداشتی

گره مسکین اگر پر داشتی

آدمی را نزد خود نگذاشتی «1»

وان دو شاخ گاو اگر خر داشتی

موسی علیه السلام به حکمت و عدل جهان آفرین اقرار کرد و از تجاسر خویش استغفار.

[وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ] «2».

(1) - سعدی.

(2) - شوری (42): 27.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 84

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند.

قناعت در روایات

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

از شبهه بپرهیز، تا عابدترین خلق باشی و به آنچه داری قناعت کن، تا شاکرترین مردم به حساب آیی و بر خلق همان پسند که بر خود می پسندی، تا از همه مؤمن تر باشی «1».

عوف بن مالک می گوید:

نزدیک رسول صلی الله علیه و آله بودیم، هفت یا هشت کس، گفت: بیعت کنید با رسول خدای، گفتیم: بر چه بیعت کنیم؟ گفت: بیعت کنید که خدای را پرستید و پنج نماز بجای آرید و هر چه فرماید به سمع طاعت پیش روید و یک سخن آهسته گفت: و از هیچ کس سؤال نکنید و همین است حقیقت قناعت که هر کس به داده حق قانع و راضی باشد، محتاج به سؤال نخواهد شد و این هفت یا هشت نفر پس از آن چنان بودند که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی، فراکس نگفتندی که به من ده.

موسی علیه السلام گفت: یا رب! از بندگان تو که توانگرتر است؟ گفت: آن که قناعت کند به آنچه من دهم، گفت: عادل تر؟ گفت: آن که انصاف از خود بدهد «2».

محمد بن واسع رحمه الله نان خشک در آب کردی و می خوردی و می گفتی:

هر که بدین قناعت کند از همه خلق بی نیاز بود.

(1) - مجموعة ورام: 163 / 1؛ ارشاد القلوب: 118 / 1؛ مستدرک الوسائل: 175 / 11، باب 4، حدیث 12676.

(2) - مجموعة ورام: 163 / 1.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 85

ابن مسعود گفت:

هر روز فرشته‌ای ندا کند: ای پسر آدم! اندکی که تو را کفایت کند بهتر از بسیاری که تو را کفایت نبود و از آن بتر و غفلت زاید.

سمیط بن عجلان گوید:

شکم تو، بدستی در يك وجب، بیش نیست، چرا باید که تو را دوزخ برد؟!!

یکی از حکما گوید:

هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مطمع نبود و هیچ کس را عیش خوش‌تر از قانع نبود و هیچ کس اندوهگین‌تر از حسود نبود و هیچ کس سبک‌بارتر از آن کس نبود که ترك دنیا گوید و هیچ کس پشیمان‌تر از عالم بد‌کردار نبود «1».

به قول سعدی:

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

خدا را ندانست و طاعت نکرد

خبر کن حریص جهان‌گرد را

قناعت‌توانگر کند مرد را

که بر سنگ‌گردان نروید نبات

سکونی به دست آور ای بی‌ثبات

که او را چو می‌پروری می‌کشی

مپرور تن ار مرد رای و هشی

تو پنداری از بھر نان است و بس

درون جای قوت است و ذکر و نفس

ندارند تن پروران آگهی	که پر معده باشد زحکمت تھی
دو چشم و شکم پر نگردد به هیچ	تھی بهتر این روده پیچ پیچ
چو دوزخ که سرش کنند از وعید	دیگر بانگ دارد که هل من مزید
همی میردت عیسی از لاغری	تو در بند آنی که خر پروری
به دین ای فرومایه دنیا مخر	تو خر را به انجیل عیسی مخر

(1) - کیمیای سعادت: 540-541 رکن سوم، اصل ششم.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 86

مگر می نیینی که دد را مدام	نینداخت جز حرص خوردن بدام
پلنگی که گردن کشد بر وحوش	به دام افتد از بحر خوردن چو موش
چو موش آن که نان و پنیرش خوری	به دامش در افقی و تیرش خوری

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَكْتُوبٌ فِي التَّوَارِثِ: ابْنُ آدَمَ كُنْ كَيْفَ شِئْتَ كَمَا تَدِيئُ تُدَانُ. مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ اللَّهُ الْيُسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْيُسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَوْنَتُهُ وَزَكَّتْ مَكْسَبَتُهُ وَخَرَجَ مِنْ حَدِّ الْفُجُورِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات است: فرزند آدم! هر گونه می خواهی باش که به هر چه کنی به همان جزا داده می شوی، کسی که به روزی کم از حضرت حق راضی باشد، خداوند هم عمل کم او را قبول می کند و هر کس به حلال مختصر قناعت ورزد، زندگیش سبک و کسبش پاک و از مرزهای بدکرداری دور می ماند.

آری، قناعت راحت دین و دنیا و آخرت و سبب امنیّت درون و برون و علّت بر جا ماندن در مرز و حدود و باعث حفظ حقوق همگان است.

از دو دست خود، به وضو و نوشتن برای حق و کمک به افتاده و برداشتن به پیشگاه معبود قناعت کنید، از قدم خود به صله رحم و رفتن به جنگ با دشمنان و رفتن برای یاری دادن به مظلوم قناعت کنید، از چشم خود برای زیارت و تماشای مناظر الهی و دیدن آثار و عجایب وجود خود قناعت نمایید، از شکم خود به خوردن حلال و از شهوت خویش به رختخواب شرعی قناعت کنید و از زبان فقط به گفتن حق قناعت ورزید و از گوش تنها به شنیدن حق قناعت کنید و از مغز فقط به

(1) - الکافی: 2/ 138، باب القناعة، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 21/ 531، باب 15، حدیث 27777؛ بحار الأنوار: 175/ 70، باب 129، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 87

فکر صحیح بسنده کنید و از مال و روزی و ثروت و مکنّت و جاه و جلال فقط به پاک آن قناعت نمایید.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا عِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَلَا مَعْقِلٌ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ وَلَا شَفِيعٌ أَجْحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَلَا كَنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ... «1».

حضرت علی علیه السلام می فرماید: شرفی برتر از اسلام و عزّتی عزیزتر از تقوا و پناهگاهی استوارتر از ورع و شفیع رهاکننده تر از توبه و گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ يَتَقَبَّلْ لِي بِوَاحِدَةٍ أَتَقَبَّلْ لَهُ بِالْجَنَّةِ، فَقَالَ ثَوْبَانُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا تَسْتَلِ النَّاسَ شَيْئاً «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يَكُ شَيْءٌ رَأَى كَسًا مِنْ بَيْدَرٍ، بَهْتًا رَأَى كَسًا مِنْ بَيْدَرٍ، ثَوْبَانِ عَرَضَهُ دَاشَتْ: مَنْ مِثْلِي يَذِيرُ، فَرَمُودُ: از کسی چیزی نخواه، به آنچه داری و به آنچه می توانی، قانع باش.

از آن پس هرگاه تازیانه ثوبان از دستش می افتاد، خود برمی داشت و از کسی تمنا و خواهش نمی کرد.

ثروت واقعی انسان در کلام قرآن

پادشاهی به اهل دلی گفت:

ثروت چیست؟ گفت: رضایت از خدا و بی نیازی از مردم.

عامر بن قیس عنبری می گفت:

(1) - نهج البلاغة: حکمت 371؛ بحار الأنوار: 411 / 66، باب 38، حدیث 128.

(2) - عیون الأخبار، ابن قتیبہ: 182 / 3.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 88

چهار آیه در قرآن است، چون شب بخوانم، باکی برام نیست که چگونه شب را به سر برم و چون روز بخوانم باکی ندارم که روز را چگونه بگذرانم.

[مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] «1».

چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

[وَ إِنْ يَمَسُّنَّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] «2».

و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده‌ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد، فضل و احسانش را دفع کننده‌ای نیست؛ خیرش را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.

[وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ] «3».

و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست، مگر این که روزی او بر خداست، و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می‌داند؛ همه در کتابی روشن ثبت است.

[سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا] «4».

(1) - فاطر (35): 2.

(2) - یونس (10): 107.

(3) - هود (11): 6.

(4) - طلاق (65): 7.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 89

خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می‌دهد.

عده‌ای از مفسران در توضیح آیه:

[فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً] «1».

مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم.

گفته‌اند: منظور از حیات طیبه قناعت است «2».

با توجه به سطور گذشته می‌توان به عمق گفتار حضرت صادق علیه السلام در قسمت اول روایت باب قناعت پی برد، آنجا که می‌فرماید:

اگر انسان قانع ادعا کند، من مالک دنیا و آخرت و بر این ادعایش قسم بخورد، خداوند بزرگ او را در این ادعا و قسم تصدیق می کند؛ چرا که مرتبه و شأن قناعت بس عظیم و بلند است.

(1) - نحل (16): 97.

(2) - تفسیر القمی: 398 / 1؛ تفسیر برهان: 602 / 5.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 90

[ثُمَّ كَيْفَ لَا يَقْنَعُ الْعَبْدُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ يَقُولُ:

[نَحْنُ فَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] «1» أَيَقْنُ وَصَدَّقَ بِمَا شَاءَ وَلَمَّا شَاءَ بِلَا عِلَّةٍ فَمَنْ أَيَقْنُ بِرَبِّهِ أَضَافَ تَوَلِيَّةَ الْأَقْسَامِ إِلَى نَفْسِهِ بِلَا سَبَبٍ]

پس از این همه واقعیت، چگونه عبد به داده قاسم العباد قانع نباشد، در حالی که خداوند می فرماید:

ما در میان بندگان معاش ایشان را قسمت کردیم و برای هر کسی فرا خور حال او روزی مقرر نمودیم.

با بودن چنین آیه محکمی در قرآن مجید که مع حق و عین صدق است، یقین پیدا کن و فرموده حضرت دوست را اذعان نما که هر چه درباره تو از روزی یا فقر و غنی، یا صحت و مرض، مقرر داشته عین مصلحت و حکمت است.

پس کسی که به وجود مقدس او و اسما و صفاتش یقین داشت، بدون هر سبب و علت، واقعیت ها را به حضرت او نسبت خواهد داد و از هر جهت از مولایش راضی خواهد بود.

(1) - زحرف (43): 32.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 91

[وَمَنْ قَنَعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَرَاحَ مِنَ الْهَمِّ وَالْكَرْبِ وَالتَّعَبِ وَكُلَّمَا نَقَصَ مِنَ الْقَنَاعَةِ زَادَ فِي الرِّغْبَةِ وَالطَّمَعِ، وَالطَّمَعُ وَالرِّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا أَصْلَانِ لِكُلِّ شَرٍّ وَصَاحِبُهُمَا لَا يَنْجُو مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ عَنْ ذَلِكَ]

هر کس به داده حضرت مولا قناعت کند و راضی شود و توجه کند که در قسمت، نه این که به او ظلم نشده، بلکه عین عدل است، از پریشانی و غصه و رنج، راحت است.

باید دانست که هر چه از حقیقت قناعت کم شود، رغبت و طمع به آنچه در دست مردم است در انسان زیاد می شود و رذیله طمع و رغبت در این زندگی کوتاه دنیا دو ریشه برای هر نوع رذیلت و بدبختی است و گرفتار این دو خطر از عذاب رهایی ندارد، مگر این که از باب رحمت و عنایت حق، موفق به توبه شود.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 92

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقَنَاعَةُ مُلْكٌ لَا يَزُولُ وَهِيَ مَرْكَبُ رَضَى اللَّهِ تَعَالَى تَحْمِلُ اجِبَهَا إِلَى دَارِهِ فَأَحْسِنِ التَّوَكُّلَ فِيمَا لَمْ تُعْطَ وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ] وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ [«1»]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

قناعت، سلطنتی است که آخر ندارد و این صفت عالی مرکب رضای حضرت اوست که راکب خود را به بهشت می رساند.

اعتماد خود را بر جناب او نیکو کن و تمام امور خود را به او واگذار و از هر چه از اموری مادی می خواهستی ولی به تو نرسید، خیرت را در همان ممنوعیت از آن بدان که آنچه به تو نداده یا آنچه به تو مرحمت فرموده، از حکمت و مصلحت و حتی از رحمت و مرحمت بیرون نیست.

بر رنجها و مشقت هایی که در ارتباط به امور مادی و اجرای واقعیت های معنوی است تحمل کن و صبر پیشه ساز که صبر و تحمل بر شدائد و استقامت در برابر حوادث محبوب و مطلوب حضرت مولا است.

از چیزی شکوه مکن که شکوه، در محضر حضرت دوست به هیچ عنوان پسندیده و مرضی او نیست.

(1) - لقمان (31): 17.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 95

در بیان حرص

قال الصادق عليه السلام:

لا تَحْرِصْ عَلَى شَيْءٍ لَوْ تَرَكْتَهُ وَصَلَ إِلَيْكَ وَكُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ مُسْتَرِيحاً مُخْمُوداً بِتَرْكِهِ، وَمَذْمُوماً بِاسْتِعْجَالِكَ فِي طَلْبِهِ وَتَرْكِ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ وَالرِّضَا بِالْقَسَمِ.

فَإِنَّ الدُّنْيَا خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِمَنْزِلَةِ ظِلِّكَ إِنْ طَلَبْتَهُ أَتَعَبَكَ وَلَا تَلَحُّفُهُ أَبَدًا وَإِنْ تَرَكْتَهُ يَتَبَعُكَ وَأَنْتَ مُسْتَرِيحٌ.

قال النبي صلى الله عليه و آله: الحَرِيصُ مَحْرُومٌ وَهُوَ مَعَ جِرْمَانِهِ مَذْمُومٌ فِي أَيْ شَيْءٍ كَانَ، وَكَيْفَ لَا يَكُونُ مَحْرُومًا وَقَدْ فَرَّ مِنْ وَثَاقِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَالَفَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى حَيْثُ يَقُولُ: [اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ] «1».

والحَرِيصُ بَيْنَ سَبْعِ آفَاتٍ صَعِبَةٍ:

1- فَكْرٌ يَضُرُّ بِدِينِهِ وَلَا يَنْفَعُهُ.

2- وَهَمٌّ لَا يَتِمُّ لَهُ أَقْصَاهُ.

3- وَتَعَبٌ لَا يَسْتَرِيحُ مِنْهُ إِلَّا عِنْدَ الْمَوْتِ.

4- وَخَوْفٌ لَا يُورِثُهُ إِلَّا الْوُفُوعَ فِيهِ.

5- وَخُزْنٌ قَدْ كَدَّرَ عَلَيْهِ عَيْشَهُ بِلَا فَائِدَةٍ.

6- وَحِسَابٌ لَا مَخْلَصَ لَهُ مَعَهُ مِنْ عَذَابٍ.

(1) - روم (30): 40.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 96

7- وَعِقَابٌ لَا مَفَرَّ لَهُ مِنْهُ وَلَا حِيلَةَ.

وَالْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللَّهِ يُصْبِحُ فِي كَنَفِهِ وَهُوَ مِنْهُ فِي عَافِيَةٍ وَقَدْ عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ كِفَايَتَهُ وَهِيَ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مَا اللَّهُ بِهِ عَلِيمٌ.
وَالْحَرِصُ مَاءٌ جَرَى فِي مَنَافِدِ غَضَبِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا لَمْ يُحَرِّمِ الْعَبْدُ الْيَقِينَ لَا يَكُونُ حَرِصاً وَالْيَقِينُ أَرْضُ الْإِسْلَامِ وَسَمَاءُ الْإِيمَانِ.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 97

[لَا تَحْرُسْ عَلَى شَيْءٍ لَوْ تَرَكْتَهُ وَصَلَ إِلَيْكَ وَكُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ مُسْتَرِيحاً مُخْمُوداً بِتَرْكِهِ، وَمَذْمُوماً بِاسْتِعْجَالِكَ فِي طَلَبِهِ وَتَرْكِ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ وَالرِّضَا بِالْقِسْمِ]

حقیقت حرص

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در تحصیل چیزی که اگر برای به دست آوردنش جان نکنی و به طور طبیعی حرکت نمایی به تو می رسد، حرص نزن که اگر برای به دست آوردن مقدر، حریص نباشی، فکرت راحت و در پیشگاه حضرت حق، مورد توجه و لطف خواهی بود.

علت مؤاخذة مریض

اما برای به دست آوردن برنامه های دنیایی اگر حرص بورزی و حدود حضرت دوست را مراعات نکنی، به سه علت در حریم حضرت او مورد مؤاخذة خواهی بود.

- 1- شتاب و حرص در آنچه که برای یافتنش، حرص لازم نیست.
- 2- عدم اعتماد و توکل بر وجود مقدس حق، آن هم خداوندی که موجودی از موجوداتش را از هیچ نظر در جهان غیب و شهود از یاد نمی برد.
- 3- عدم رضایت به داده حق و پشت کردن به قسمت و روزی خدا که این عدم

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 98

رضایت به داده حق، همیشه باعث تجاوز از حدود و فرو رفتن در بسیاری از گناهان شده، اگر انسان از دریچه ایمان و اطمینان و یقین و معرفت به تمام زوایای این جهان بنگرد، به این نتیجه می رسد که هر چیزی در این عالم به جای

مخصوص خود قرار گرفته و این در و آن در زدن، برای به دست آوردن آنچه لازم نیست و جز بار سنگین در زندگی دنیا و عذاب سخت در آخرت ثمری ندارد، کاری باطل و عملی شیطانی است.

حرص در امور دنیایی و در زمینه‌های مادی که به حقیقت خارج از نیازهای انسان است و تنها به درد تماشا کردن و گذاشتن و از دنیا رفتن می‌خورد، مورث شکستن حدود الهی و پایمال کردن حقوق بندگان مظلوم و ضعیف خداست.

آن کس که برای مال دنیا حرص می‌زند، در حقیقت یا ایمان به حقایق ثابتۀ ندارد، یا در ایمان به واقعیّات، ناقص است و باید توجه داشته باشد که علت حرص، محبت بیش از اندازه به مال دنیا و زر و زیور ظاهری است و معلوم است، کسی که به خاطر شدت عشق به مال حرص بورزد، بسیاری از آنچه که به دست می‌آورد، شرعی و حلال نیست و تازه آنچه به دست می‌آورد، به خاطر عشق شدیدش به آن، با تمام وجود به نگهداریش می‌کوشد و در این جهت هم بدبختانه، دچار بخل می‌گردد.

در حقیقت، حرص از طرقی مادّه پرست و از طرف دیگر بخیل و در جهت حیات دنیایی و آخرتی از بدبخت‌ترین مردم است.

آن کس که برای به دست آوردن مال دنیا، در باطن و ظاهر، مقررات حق را رعایت می‌کند و از باب فضل الهی و رحمت و عنایت دوست به ثروت می‌رسد، نباید گفت علت ثروتمند شدنش حرص بوده، بلکه عامل ثروتش عنایت و لطف خدا بوده، به همین خاطر در مقام نگاهداری ثروت نمی‌ماند، سعی می‌کند آنچه از

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 99

باب فضل دوست به دست آورده، پس از برطرف کردن نیاز و احتیاج خود و عیالاتش آن را با دوست از طریق خمس، انفاق، صدقه، فی سبیل الله، زکات، معامله کند.

آری، کسی که با فضل خدا دارا شد محال است بخل بورزد، بخل نتیجه حرص و دنیاپرستی است.

عزیزان! خداوند مهربان، مولای کریم و رحیم، پروردگار رحمان، برای هر موجود زنده‌ای تا آخرین دقیقه حیاتش، روزی لازم را مقرر داشته که آن روزی را موجود زنده باید به وسیله کار و کوشش و زحمت و سعی به دست آورد. و به عبارت دیگر به فرموده قرآن مجید: واسطه به دست آوردن روزی حتم را کار شرعی و سعی صحیح قرار دهید، چون روزی امری حتمی و مسئله‌ای مسلم و حقیقتی غیر قابل انکار است و عامل جلب آن هم کار و کوشش می‌باشد، چه نیازی به زاید بر

روزی است که برای به دست آوردنش عاملی، جز حرصِ لعنتی نیست و نتیجه و ثمرش، بخل و پامال کردن حقوق ضعیفان است.

اگر حرص حریصان و به دنبال آن بخل بخیلان معالجه شود، جامعه از بسیاری از شرور و مفساد و مهالك و رنج‌ها و مشقّت‌ها آزاد می‌شود و حقّ کسی از دستش نرفته و بلکه حقوق از دست رفته مظلومان به راحتی به آنان باز خواهد گشت.

با این مقدمات باید گفت: حرص آدم بیچاره‌ای است؛ زیرا از طرفی گرفتار هم و غم زیاد و از جهتی دچار نقشه‌های شیطانی و مکرها و حيله‌ها و از نظری اسیر مشقات و زحمات بی‌اندازه و در مرحله‌ای دچار بخل و امساك و در قسمتی گرفتار ظلم و تجاوز و فساد و افساد است و عاقبت هم تمام محصولات حرص خویش را باید در همین دنیا بگذارد و در حال تماشای گذاشته‌ها با حسرتی غیر قابل وصف، با دو قطعه پارچه کفنی به سوی گوری تنگ و تاریک حرکت کرده و دچار محاکمات

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 100

سخت الهی شود و در مقام پاسخ، نسبت به آن همه بدبختی‌ها که برای خود و دیگران فراهم کرده، برآید!!

بنابراین چیزی که مورد نیاز است و از طریق کار مشروع به انسان می‌رسد، باید به همان قناعت کرد و از حرص زدن بر مازاد آن که برای به دست آوردنش سعی غیر شرعی لازم است پرهیز کرد که، قناعت به داده حق از طریق کسب شرعی عین عقل و درایت و حرص بر مازاد از روزی مقرر شده، عین جهل و حماقت است.

راستی، کسی که دچار حرص نیست، در حقیقت متّوّر به قوّه دفع هر برنامه غیر الهی است، اگر تمام دنیا با زر و زیورش و زینت خیره‌کننده‌اش به او روی آرد، حتی برای تماشای آن حاضر نیست دو پلک از روی هم بردارد، چه رسد به این که دست دراز کند و آنچه در شأنش نیست از آن بردارد.

ایمان و عشق به حق، بصیرت و آگاهی و نورانیت قلب و روح، به هیچ وجه به انسان، اجازه خروج از حدود الهی و مرزهای معنوی را نمی‌دهد.

عاشق فقط و فقط نگران معشوق است و بس و تمام سعی و کوششش بر این است که هر چه تا روز زنده بودن در دنیا لازم دارد از دست معشوق بگیرد و بس.

انسان و حرص

اگر با دقت عقلی و بصیرت قلبی و نور جان که شعله‌ای از نور خداست به مسئله حرص بنگریم، به این حقیقت واقف می‌شویم که حرص در اصل يك مایه فطری و يك سرمایه الهی در وجود تمام انسان‌ها است و این صفت در کارگاه هستی بشر، از عنایات خاصه حضرت ربّ العزّه و از الطاف پروردگار بزرگ عالم است.

اگر وجود انسان خالی از حرص بود، بدون تردید دنبال هیچ برنامه‌ای نمی‌رفت و برای جلب هیچ خیری و دفع هیچ شری قدم بر نمی‌داشت!!

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 101

مسئله مهم در اینجا این است که در درجه اوّل، اولیای خانه و مدرسه و مکتب و در درجه دوّم، خود انسان باید در جهت دادن به این صفت بیدار باشد که خدای نخواستہ این خصلت با عظمت و این نعمت شگفت‌انگیز رنگ شیطانی به خود نگیرد و سبب انحراف انسان از تمام حقایق نشود!!

تفسیر حرص

در تفسیر «المیزان» در سوره مبارکه معارج در زمینه حرص بیان واضح و سخنی متین آمده که دانستنش برای پی‌بردن به حقیقت حرص لازم است «1»:

کلمه هُلُوع صفتی است که از مادّه «هَاء، لام، عین» و مصدر هَلَعَ که به معنای شدت حرص است، اشتقاق شده و نیز گفته‌اند که کلمه نامبرده را دو آیه بعد تفسیر کرده.

پس هُلُوع کسی است که هنگام برخورد با ناملازمات، بسیار جزع می‌کند و چون به خیری می‌رسد از انفاق به دیگران خودداری می‌نماید.

و به نظر ما این وجه بسیار خوبی است و سیاق آیه هم با آن مناسب است، چون از شکل دو جمله: **إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا** «2» پیداست که می‌خواهد هُلُوع را معنا کند.

از نظر اعتبار عقلی، هلوع هم چنین کسی است، چون آن حرصی که جبلی انسان است حرص بر هر چیزی نیست که چه خیر باشد و چه شر، چه نافع باشد و چه ضار، نسبت به آن حرص بورزد، بلکه تنها حرص بر خیر و نفع است، آن هم

(1) - المیزان: 13/20.

(2) - و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بی تاب است، معارج (70): 21.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 102

نه هر خیری و نفعی، بلکه خیر و نفعی که برای خودش و در رابطه با او خیر باشد.

و لازمه این حرص این است که در هنگام برخورد با شر مضطرب و متزلزل گردد، چون شر خلاف خیر است و اضطراب هم خلاف حرص.

و نیز لازمه این حرص آن است که وقتی به خیری رسید، خود را بر دیگران مقدم داشته، از دادن آن به دیگران امتناع بورزد، مگر در جایی که اگر کاسه‌ای می‌دهد قدح بگیرد، پس جزع در هنگام برخورد با شر و منع از خیر، در هنگام رسیدن به آن، از لوازم هلع و شدت حرص است.

و این هلع که انسان مجبور بر آن است و خود از فروغ حب ذات است، به خودی خود از رذایل اخلاقی نیست و چطور می‌تواند صفت مذموم باشد، با این که تنها وسیله‌ایست که انسان را دعوت می‌کند به این که خود را به سعادت و کمال وجودش برساند.

پس حرص به خودی خود بد نیست، وقتی بد می‌شود که انسان آن را بد کند و درست تدبیر نکند، در هر جا که پیش آمد مصرف کند، چه سزاوار باشد و چه نباشد، چه حق باشد و چه غیر حق و این انحراف در سایر صفات انسانی نیز هست، هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود، فضیلت است و اگر به طرف افراط یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می‌شود.

پس انسان در بدو پیدایش در حالی که طفل است، هر آنچه که برایش خیر و شر است می‌بیند و با آن غرائز عاطفی که مجهز به آن شده، خیر و شر خود را تشخیص می‌دهد و می‌فهمد که چه چیزی را دوست دارد و چه را دوست ندارد و

قوای درونیش اشتهای آن را دارد، یا از آن منتفّر است و در حدود خودش به منافع و مضار و جلب و دفع آن آگاهی یافته و قدرت پیدا می کند اما بدون این که برای آن چیز حدی و اندازهای قائل باشد و وقتی به درد و یا مکروهی برمی خورد، دچار

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 103

جزع می شود و چون کسی می خواهد مزاحمش شود به هر طریقی که بتواند ولو به گریه و فریاد از تجاوز او جلوگیری می کند. کودک هم چنان بر این حال است تا به حدّ رشد و عقل برسد و حق و باطل و خیر و شر را تشخیص داده و به آنچه درک می کند اعتراف نماید، در این هنگام است که بسیاری از حق و باطل ها و خیر و شرها در نظرش برعکس می شود، یعنی بسیار از اموری که به نظر حق بود، باطل و باطل ها حق می گردد.

حال، اگر در همان اوان بخواهد نسبت به حق و باطل های دوران کودکی که مصادر همه آنها هوای نفس و اشتهای دلش بود، پافشاری کند و زیر بار احکام عقلش در تعیین حق و باطل ها نرود، خدای تعالی بر دلش مهر می زند، در نتیجه به هیچ حقی بر نمی خورد، مگر آن که آن را باطل جلوه می دهد و به هیچ صاحب حقی بر نمی خورد، مگر آن که به حقش ستم می کند و اما، اگر عنایت الهی او را دریابد همه غرائز او و از آن جمله: حرصش بجای حرص بر هوای نفس، حرص بر حق طلبی می شود، چنین کسی دیگر در برابر هیچ حقی استکبار نمی ورزد و هیچ صاحب حقی را از حقش منع نمی کند.

پس هر انسانی در همان آغاز تولدش و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغش مجهّز به حرص شدید هست و این حرص شدید بر خیر صفتی است کمالی که اگر نبود به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی آمد، هم چنان که قرآن کریم فرمود:

[و إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ] «1».

و همانا او نسبت به ثروت و مال سخت علاقه مند است [و به این سبب بخل می ورزد].

(1) - عادیات (100): 8.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 104

و چون به حد بلوغ و رشد رسید به يك جهازی دیگر مجهّز می‌شود و آن عبارت است از عقل که با آن حقایق امور را آن طور که هست درك می‌کند، اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می‌دهد، آن وقت است که حرص شدید در ایام کودکی که او را در هنگام برخورد با شر به جزع در می‌آورد و در هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیری می‌شد، مبدل به حرص دیگر می‌شود و آن حرص شدید به خیر واقعی و فرع شدید از شرّ اخروی است.

و با در نظر گرفتن این که خیر واقعی عبارت است از، مسابقه به سوی مغفرت پروردگار و شر واقعی عبارت است از، نافرمانی خدای تعالی؛ در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی‌شود و پیرامون گناه نمی‌گردد و اما نسبت به شر و خیر دنیوی حرصی نمی‌ورزد و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده تجاوز نمی‌کند، در هنگام برخورد با گناه، حرص خود را با فضیلت صبر کنترل می‌کند و نیز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنیا را با فضیلت صبر کنترل می‌نماید و هم چنین هنگام برخورد با مصیبت، جزع خود را با فضیلت صبر ضبط می‌کند و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمالی می‌شود.

و اما اگر انسان از آنچه عقلش درك می‌کند و فطرتش به آن اعتراف می‌نماید روی بگرداند و هم چنان پای بند هوا و هوس خود باشد و همواره آن را پیروی نموده، مشتاق باطل و متجاوز حق باشد و حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نعمت نموده، آن صفت غریزش را که بر آن غریزه، خلقش کرده بود و آن را وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود، از او می‌گیرد و مبدل می‌کند به وسیله شقاوت و هلاکتش تا او را با اعراض از حق و جمع مال دنیا و گنجینه کردن آن وابدارد و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 105

از آنچه گذشت روشن شده که اگر صفت حرص را در آیات مورد بحث - که از خلقت بشر سخن می‌گوید و با در نظر گرفتن این که می‌خواهد حرص را مذمت کند - به همه انسان‌ها نسبت داده با احسن بودن خلقت هر چیز که آیه:

[الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ] «1».

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد.

از آن خبر می‌دهد منافات ندارد، چون حرص که منسوب به خدا است، حرص بر خیر واقعی است و حرص که صرف جمع مال و غفلت از خدا می‌شود، منسوب به خود انسان‌ها است، این خود انسان است که حرص خدادادی را مثل سایر نعمت‌ها به سوء اختیار و کج سلیقگی خود به نعمت مبدل می‌سازد.

و استثنای مؤمنان در آیات بعد هم نه از این جهت است که این صفت در آنان وجود ندارد، «چون می‌بینیم حرص مؤمنان اگر از دیگران بیشتر نباشد کمتر نیست، اما حرصشان را در عبادت و خدمت به خلق و تحصیل علم مصرف می‌کنند و سیر هم نمی‌شوند»، بلکه استثنای آنان از این جهت است که مؤمنان حرص خود را به همان صورت کمال و فضیلت اصلی‌اش باقی گذاشتند و به صورت رذیله و نعمت مبدل نکردند.

در حقیقت، حرص يك واقعیت الهی است که اگر با نور هدایت جهت داده شود باعث سعادت دنیا و آخرت و اگر هم چون مهارى به دست شیطان بیفتد، علت خزی دنیا و عذاب همیشگی جهان بعد است.

بهترین مرحله حرص، در وجود انسان حرص به نجات دادن مردم از جهل

(1) - سجده (32): 7.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 106

و بی‌خبری و آزاد کردن آنان از مشکلات مادی و معنوی است و حرص به رساندن خود به نقطه با عظمت لقای حق و خشنودی حضرت دوست، چنان که اخلاق همه انبیا و امامان و اولیا بوده و قرآن مجید به این حقیقت، ناطق است.

آری، چه سرمایه‌ای از معرفت به حق و چه مایه‌ای از حرص زدن برای رسیدن به آغوش رحمت و مغفرت محبوب، پر منفعت‌تر و سودمندتر است؟!

حرص مذموم

در سطور گذشته به این حقیقت اشاره شد که اگر دست حرص از دامن هدایت حق کوتاه گردد و مهار حرص به دست ناپاک هوای نفس بیفتد، آدمی دچار بلای دنیا و عذاب آخرت می‌گردد.

حرص، در صورتی که در کنار چراغ پر فروغ هدایت قرار نگیرد، از انسان در جهت مقام، فرعون و در جنب مال، قارون و در کنار دانش، بلعم باعورا می سازد!!

حملات شدید دانشمندان علم اخلاق به مسئله حرص به عنوان یکی از بدترین رذائل، متوجه چنین حرصی است.

حرص مذموم در کلام نراقی

فقیه بزرگ، ملا احمد نراقی در باب حرص مذموم می فرماید «1»:

از رذایل متعلقه به قوه شهویه، صفت حرص است و آن صفتی است نفسانیه که آدمی را می دارد بر جمع نمودن زاید از آنچه به آن احتیاج دارد و این صفت، یکی از شعب حب دنیا و از جمله صفات مهلکه و اخلاق مضلّه است، بلکه این صفت

(1) - معراج السعادة: 301 در بیان صفت حرص.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 107

خبیثه بیابانی است کران ناپیدا که از هر طرف روی به جایی نرسی، وادی است بی انتها، هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیابی.

بیچاره ای که بر آن گرفتار شد، گمراه و هلاک گشت و مسکینی که به این وادی افتاد، دیگر روی خلاصی ندید؛ زیرا که حریص هرگز حرص او به جایی منتهی نمی شود و به حدی نمی ایستد، اگر بیشتر اموال دنیا را جمع کند باز در فکر تحصیل باقی است و هر چه به دست او آید باز می طلبد و آن بیچاره مریض است و نمی فهمد و احمق است و نمی داند.

چگونه چنین نباشد و حال آن که می بینیم حریص را هشتاد سال عمر کرده است و فرزندی ندارد و این قدر از اموال و خانه و مستغلات دارد که اگر به فراغت بگذراند، صد سال دیگر او را کفایت می کند و خود یقین دارد که بیست سال دیگر عمر او نیست، باز در صدد زیاد کردن مال است و تأمل نمی کند که فایده آن چیست؟ و چه ثمره ای دارد، اگر از برای خرج است، آنچه دارد منافع آن وفا به خرج مدت العمر او می کند و اگر از برای احتیاط است اگر آنچه دارد، احتمال تلف می رود هر چه تحصیل کند چنین است، پس اگر این مرض حمق نیست پس چه بلاست و هر که به این مرض مبتلا شد، خلاصی از آن مرض نهایت اشکال دارد و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

هرگاه از برای فرزند آدم دو رودخانه طلا باشد، باز رودخانه سوم را می‌طلبند و اندرون او را هیچ پر نمی‌کند مگر خاک
«1».

و فرمود:

آدمیزاد پیر می‌شود و دو چیز در او جوان می‌گردد و قوت می‌گیرد: یکی حرص

(1) - روضة الواعظین: 429 / 3؛ مجموعة ورام: 163 / 1.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 108

مال و یکی طول امل «1».

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است:

حریص بر دنیا چون کرم ابریشم است، هر چه بیشتر بر دور خود می‌پیچد، راه خلاص او دورتر می‌شود تا از غصّه بمیرد
«2»!

بعضی از بزرگان گفته‌اند:

از عجایب امر آدمی آن است که اگر او را خبر دهند که همیشه در دنیا خواهی بود، حرص او بر جمع کردن مال زیاد
نخواهد شد از آنچه حال می‌داند که چند صباحی بیش زنده نیست و در صدد جمع آن است و این را برای هر که
تفحص کند در احوال مردمان، ظاهر و روشن است.

سنایی آن حکیم فرزانه می‌گوید:

دیده بر خط هدئ للمتقین باید نهاد

هم چو مردانت قدم در راه دین باید نهاد

پای بر فرق اتینا طائعین باید نهاد

چون زراه گلبن توبوا الی الله آمدی

بعد از این بر مرکب تقوات زین باید نهاد

چون خر دجال نفست شد اسیر حرص و آز

نفس فرعون است و دین موسی و توبه چون
رخ به سوی جنگ فرعون لعین باید نهاد
عصا

(1) - معدن الجواهر: 25؛ ارشاد القلوب: 39 / 1؛ بحار الأنوار: 22 / 70، باب 122.

(2) - الکافی: 134 / 2، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 20؛ بحار الأنوار: 23 / 70، باب 122، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 109

گر عصای توبه مر خیل لعین را بشکند
شکر آن را دیده بر روی زمین باید نهاد
گر تو خواهی نفس خود را مستمند خود کنی
در کمند عشق بسم الله کمین باید نهاد

حرص در روایات

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ الرَّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر رزق به حکم خداوند در قرآن و در عالم طبیعت مقرر شده، پس حرص برای چیست؟

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَعْنَى النَّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أُسِيرًا «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقِلًا عَنْ حَكِيمٍ: الْحَرِيسُ الْجَشِعُ أَشَدُّ حَرَارَةً مِنَ النَّارِ «3».

امام صادق علیه السلام به نقل از حکیمی فرمود: حریص آزمند، حرارتش در سوزاندن فضایل و کمالات، از آتش زیادتر است.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ ذُلٍّ أَذْلُ؟ قَالَ: الْحَرِيسُ عَلَى الدُّنْيَا «4».

(1) - الخصال: 450 / 2، حدیث 55؛ التوحید: 376، باب 60، حدیث 21؛ بحار الأنوار: 160 / 70، باب 128، حدیث 1.

(2) - الأُمَلِی، صدوق: 20، المجلس السادس، حدیث 4؛ روضة الواعظین: 442 / 2؛ بحار الأنوار: 160 / 70، باب 128، حدیث 2.

(3) - الخصال: 348 / 2، حدیث 21؛ معانی الأخبار: 177، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 160 / 70، باب 128، حدیث 3.

(4) - الأُمَلِی، صدوق: 393، المجلس الثاني والستون، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 82 / 7، باب 31، حدیث 8790؛ بحار الأنوار: 161 / 70، باب 128، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 110

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد چه ذلتی برای انسان ذلت بارتر است؟ فرمود:

حرص بر دنیا.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حُرْمُ الْحَرِيسِ خَصْلَتَيْنِ وَلَزِمَتُهُ خَصْلَتَانِ: حُرْمُ الْقَنَاعَةِ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَحُرْمُ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: حریص از دو خصلت محروم و دچار دو خصلت است:

از قناعت محروم و دچار درد سر و از خشنودی نسبت به حق محروم و دچار بی یقینی به واقعیت ها است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ وَلَا يُكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا «2».

امام صادق از پدرش حضرت باقر علیهما السلام نقل می‌کند: مردی که در او بخل و حسد و ترس است ایمان ندارد، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ أَتُحَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ خِصَالٍ عَظِيمٍ: الْحَسَدُ وَالْحِرْصُ وَالْكَذِبُ «3».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آنچه در وصایای رسول اسلام به علی علیه السلام بود این بود: یا علی! تو را از سه خصلت که گناهش عظیم است نهی می‌کنم، حسد، حرص و دروغ.

(1) - الخصال: 69/1، حدیث 104؛ وسائل الشیعة: 20/16، باب 64، حدیث 20856؛ بحار الأنوار: 70/161، باب 128، حدیث 6.

(2) - الخصال: 82/1، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 40/9، باب 5، حدیث 11473؛ بحار الأنوار: 70/161، باب 128، حدیث 9.

(3) - الخصال: 124/1، حدیث 121؛ روضة الواعظین: 424/2؛ بحار الأنوار: 70/162، باب 128، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 111

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علائم بدبختی خشکی چشم، سنگدلی و شدت حرص در طلب روزی و اصرار بر گناه است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

زمانی که نوح از کشتی پیاده شد، ابلیس نزد او آمد و عرضه داشت: در روی زمین کسی منتش بر من، بزرگ‌تر از تو نیست، از خداوند نابودی این جامعه فاسق را خواستی و من راحت شدم، دو چیز به تو نیاموزم؟!

از حسد بترس، حسد آنچه باید بر سر من بیاورد آورد و از حرص پرهیز که آنچه باید بر سر آدم بیاورد آورد «2»!!

پروردگارا! چه خطرات عظیمی در کمین ماست و چه چاه‌های عمیق خوفناکی در مسیر ما قرار دارد، خداوندا! دنیا چه گذرگاه هولناک و دارای چه طوفان‌های سهمناکی است؟

الهی! اگر لطف و عنایت تو نباشد کار ما انسان‌ها به کجا خواهد کشید و آینده ما چه خواهد شد؟

الهی! آلودگی حرص و پلیدی کبر و خباثت حسد و ناپاکی ریا و تمام رذایل اخلاقی را از ما برطرف کن.

(1) - الخصال: 242 / 1، حدیث 96؛ مشکاة الأنوار: 256، فصل 3؛ بحار الأنوار: 162 / 70، باب 128، حدیث 11.

(2) - الخصال: 50 / 1، حدیث 61؛ روضة الواعظین: 423 / 2؛ بحار الأنوار: 163 / 70، باب 128، حدیث 17.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 112

[فَإِنَّ الدُّنْيَا خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِمَنْزِلَةِ ظِلِّكَ إِنْ طَلَبْتَهُ أَتَعَبَكَ وَلَا تُلْحِقُهُ أَبَدًا وَإِنْ تَرَكْتَهُ يَتَبَعَكَ وَأَنْتَ مُسْتَرِيحٌ]

امام صادق علیه السلام در ادامه روایت باب حرص می‌فرماید:

دنیا برای تو مانند سایه است، هر چه از پی او بروی به آن نخواستی رسی و جز خستگی و ملالت و رنج و تعب، چیزی عاید تو نخواهد کرد، ثروتمندان مادی جهان پس از آن همه دویدن، به کجا رسیدند و چه کردند و چه با خود بردند؟!

ولی اگر آن را رها کنی و به دنبالش ندوی به مقداری که احتیاج داری از طریق کوشش صحیح با تو خواهد بود و تو در این صورت راحت خواهی بود.

تو چه دانی که چو سودا و سرست ایشان را

ای که انکار کنی عالم درویشان را

ملک آزادگی و کنج قناعت گنجی است	که به شمشیر میسر نشود سلطان را
طلب منصب فانی نکند صاحب عقل	عافل آن است که اندیشه کند پایان را
جمع کردند و نهادند و به حسرت رفتند	وین چه دارد که به حسرت بگذارد آن را

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 113

چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود	عارف عاشق شوریده سرگردان را
در ازل بود که پیمان محبت بستند	نشکند مرد اگرش سر برود پیمان را
سعدیا عمر عزیز است به غفلت مگذار	وقت فرصت نشود فوت مگر نادان را»1«

(1) - سعدی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 114

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَرِيسُ مُحْرَمٌ وَهُوَ مَعَ حِرْمَانِهِ مَذْمُومٌ فِي أَيْ شَيْءٍ كَانَ، وَكَيْفَ لَا يَكُونُ مُحْرَمًا وَقَدْ فَرَّ مِنْ وَثَاقِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَالَفَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى حَيْثُ يَقُولُ: [اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ] «1»]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حریص با همه تلاش و زحمت و با همه رنج و مصیبت و با همه تعب و مشقت که برای تحصیل اضافه از آنچه خدا مقرر فرموده، می کشد از به دست آوردن آن اضافه، محروم است و در عین محروم بودن در پیشگاه خالق و خلق، در هر

زمینه‌ای مذموم است و چگونه مذموم نباشد کسی که از عهد و پیمان الهی نسبت به روزی بندگان روگردانده و با گفته و وعده حضرت او درباره روزی که در قرآن فرمود:

شما را از عدم به وجود آورد، آن گاه روزی داده، سپس می‌میراند و آن گاه زنده می‌کند.

مخالفت کرده!!

(1) - روم (30): 40.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 115

[وَالْحَرِیصُ بَيْنَ سَبْعِ آفَاتٍ صَعْبَةٍ:

1- فِكْرٌ يَضُرُّ بِدِينِهِ وَلَا يَنْفَعُهُ

2- وَهُمْ لَا يَتِمُّ لَهُ أَفْصَاهُ

3- وَتَعَبٌ لَا يَسْتَرِيحُ مِنْهُ إِلَّا عِنْدَ الْمَوْتِ

4- وَخَوْفٌ لَا يُورِثُهُ إِلَّا الْوُقُوعُ فِيهِ

5- وَحُزْنٌ قَدْ كَدَّرَ عَلَيْهِ عَيْشَهُ بِلا فَائِدَةٍ

6- وَحِسَابٌ لَا مَخْلَصَ لَهُ مَعَهُ مِنْ عَذَابٍ

7- وَعِقَابٌ لَا مَقَرَّ لَهُ مِنْهُ وَلَا حِيلَةَ]

آفات حرص

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

حریص دچار هفت آفت است که نجاتش از هر يك از آن آفات در نهایت صعوبت و دشواری است:

1- فکر و اندیشه و نقشه و حيله برای جمع کردن اضافه‌تر از نیاز و مقرری که این‌گونه فکر، آفت آخرت است و نسبت به دنیای انسان نفع و سودی ندارد، چرا که زائد بر قسمت، آن هم از کسی که با خدا معامله ندارد، قابل انتفاع نیست و غیر زحمت و ریاضت و بار سنگین آخرت، چیزی بر آن مترتب نیست!

2- هم و غم و هیجان که محصول حرص بر تحصیل دنیا است و این هم و غم

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 116

زائیده عدم رضایت انسان به قسمت الهی است و این آفتی است که از درون و برون هم چو خوره انسان را می‌خورد!

3- رنج و زحمت که جز به وسیله مرگ از آن راحت نمی‌شود.

4- ترس از دست رفتن جمع شده که مورث ترس دیگر است. به این صورت که حریص می‌ترسد چه شود و به که بدهد و از که بستاند، تا تلف نشود و در سرمایه قصوری راه نیابد و حاصل هر خوفی نیست، مگر افتادن در خوف دیگر، مثل طلبی که از کسی دارد، تا وصول نشده است خوف دارد که آن کس شاید بمیرد و مالش بسوزد و بعد از وصول خوف آن دارد که مبادا به چنگ سارق افتد، یا آفتی به او رسد، غرض این که حریص مالدار، مانند ماردار هرگز از خوف و ترس فارغ نیست و از تشویش و اضطراب نسبت به ثروتی که جمع کرده خالی نیست.

5- حزن که اکثر اوقات عیش را بر او مکدر کند و در خوشی و راحت او نقص بیندازد.

6- حسابی که هرگز از آن فارغ نیست، چنان که دیگران در حساب عمر و طاعت و گناه و وضع آخرت خود هستند، او در حساب مال است و گرفتار غصه و عذاب که چند شده و به کجا رسیده، یا حساب ماه و سال کی منقضی شود تا تن خواه و طلب‌ها وصول گردد و البته نتیجه این حساب، عذاب درون و زحمت برون و محصول حسرت وقت مرگ و زحمت در برزخ و آتش در قیامت است.

7- مفسده عظیمه دیگر حرص، عقاب الهی است که حریص را از آن گریز و فراری نیست، چرا که حریص در به دست آوردن گناهکار و در نگاه داشتن مال، مجرم است و چه بسیار که ثروت دنیا، حریص را به انواع محرمات و ارتکاب گناهان دچار کرده و این محرمات و معاصی، در قیامت مورث عذاب سخت الهی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 117

راستی، چه بدبخت و بیچاره‌اند آنان که دچار مرض حرص مال و جاهند و چه خوشبخت و سعادتمند آنان که در حرص ملاقات و لقای حضرت رب العزه هستند.

آنان ذکرشان مال مال و اینان گفتار قلب و جان و زبانشان یار یار است!

شهر بند هوای جانانیم

ما گدایان خیل سلطانیم

هر چه ما را لقب نهند آنیم

بنده را نام خویشتن نبود

ره بجای دگر نمی‌دانیم

گر برانند و گر ببخشایند

سر بازیم و رخ نگردانیم

چون دلارام می‌زند شمشیر

زر فشانند و ما سر افشانیم

دوستان در هوای صحبت یار

عیب ما را مکن که نادانیم

ای خداوند عقل و دانش و رای

ما به عشقش هزار دستانیم

هر گلی نو که در جهان آید

ما تماشاکنان بستانیم

تنگ چشمان نظر به میوه کنند

ما در آثار صنع یزدانیم

تو به سیمای شخص می‌نگری

در همه عمر از آن پشیمانیم

هر چه گفتیم جز حکایت دوست

همه عالم به هیچ نستانیم

سعدیا بی‌وجود صحبت یار

ترك یار عزیز نتوانیم

ترك جان عزیز بتوان گفت

راه علاج حرص

گروهی تصور می کنند که آنچه انسان به آن گرفتار است و منبعی برای زدن خسارت و زیان به آدمی است، نجات از آن محال یا حداقل مشکل و سخت است.

ولی این تصور بدون شك تصور نا بجا و غلطی است؛ زیرا رذایل چه از نوع اخلاقی آن و چه از شکل عملی آن، خصالی عارضی هستند که بر اثر بی توجهی یا

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 118

اشتباه یا فضای غلط محیطی، متوجه انسان شده اند و به تعبیر دیگر: اینگونه صفات بر صفحه روان یا قلب یا اعضا هم چون مرض در نواحی جسم آدمی است، چنان چه برای مرض راه علاج و طبیب هست، برای این گونه عوارض معنوی هم راه علاج و طبیب هست.

بعثت انبیا و نزول کتب آسمانی و امامت امامان و حکمت حکیمان و عرفان عارفان و ولایت اولیا، برای معالجه امراض معنوی و رفع عیوب روحی و نفسی و آراسته کردن انسان به محامد الهی است.

اگر این عوارض قابل علاج نبود، نعوذ بالله رسالت رسولان و ارسال کتب و تجلی وحی و امامت امامان از جانب حضرت الهی کاری لغو و عملی عبث بود.

انبیا، طبیبان این امراض و دستورهایی آنان راه علاج این عوارض است، به شرطی که انسان تسلیم نبوت آنان شده و به نسخه های شفا بخش و سعادت آور آنان عمل کند.

علاج حرص در کلام نراقی

حکیم فرزانه ملا احمد نراقی رضوان الله تعالی علیه، با توجه به آیات قرآن و روایات و اخبار، نسخه ای برای علاج مرض حرص تنظیم کرده و می گوید «1»:

طریقه معالجه حرص، تحصیل صفت قناعت و ازاله مرض حرص است.

و تحصیل صفت قناعت آن است که ابتدا تأمل کند در زحمت جمع مال و تصدیع آن و آفات دنیویه که از برای مال است و حوادثی که در پی دارد.

شحنه این راه چو غارتگر است

مفلسی از محتشمی بهتر است «2»

و ببینید که زیادتیر از قدر ضرورت، دنیا را چه ثمر و چه فایده است، اگر از برای اولاد ذخیره می کنی، بدان که خدای تو و اولاد یکی است، آن که روزی به تو داده به او نیز خواهد داد.

تو غم فرزندی را می خوری که از نطفه تو حاصل شده، چگونه آن که او را آفریده غم او را نمی خورد، به عزت خودش قسم که او از تو مهربان تر است و قدرت او بیشتر و اگر فرزند تو کسی است که باید به تنگی بگذراند، اگر عالم را از برای او ذخیره بگذاری از دست او بیرون می رود، جان من! احتیاج فرزند به مال در حیات اوست، تو که چاره عمر او نتوانی کرد و قدر زندگانی از برای او نتوانی نهاد، چرا در فکر روزی او زحمت می کنی.

نگارنده کودک اندر شکم

نگارنده عمر روزی است هم

خداوندگاری که عبدی خرید

بدارد فکیف آن که عبد آفرید

تو را نیست آن تکیه بر کردگار

که مملوک را بر خداوندگار «1»

ساعتی سر بر زانوی تفکر و به اطراف ولایات نظری کن و دور و نزدیک را سیری کن و ببین کسانی که در عهد تو هستند، چقدر کسانی هستند که صاحب ثروت و جاه و حشمتند و پدر ایشان از برای ایشان ذخیره نگذاشت و چه اشخاص یافت می شوند که به فقر و فاقه مبتلا و اموال بسیار از پدر ایشان مانده بود.

بسی پدران خانه در شهری ساختند و اولاد ایشان در ولایتی دیگر در خرابه مردند و بسا، ده و مزرعه در کشوری از برای ایشان گذاردند و ایشان به جهت قرص نانی در کشوری دیگر جان دادند!

تو را از حوادث روزگار چه خبر و از گردش افلاک چه اطلاع، چه می دانی تا چند

(1) - بوستان سعدی شیرازی.

(2) - بوستان سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 120

روز دیگر عالم چه وضع خواهد بود؟ و اگر از برای خود جمع مال می کنی، تو اول قدر عمر خود را معین کن و به اندازه آن جمع کن، تو چه می دانی که نام تو در سال دیگر در دفتر مردگان ثبت خواهد بود یا در صحیفه زندگان و چون قوت سال خود را داری کفایت کن و حساب خود را زیاد مکن، علاوه بر اینها آن که تأملی کن و ببین وقتی هست که سیر شوی و دیگر در صدد جمع مال نباشی و هر چه اندوزی باز در فکر زیادتیر خود را می سوزی، پس يك مرتبه قانع شو و از همه زحمتها فارغ شو.

چون در اینها تأمل نمودی، دیده بگشا و در احوال مردمان نظری کن و ببین، در سیرت و طریقه اعظام افراد بنی آدم و اعزه مخلوقات عالم از پیغمبران مرسل و اولیای مکمل و محرمان حرم عزت و بار یافتگان خلوت قرب رب العزه که چگونه به قلیلی از دنیا اکتفا نمودند و به قناعت گذرانیدند و زاید از قدر ضرورت را نگاه نداشتند.

نگاه کن به شیوه مشرکان و کفار از هند و یهود و نصاری و اراذل افراد بشر که چگونه در صدد جمع مال و تنعم و التذاذ و زیاد کردن مایه و املاک و ضیاع و عقارند.

می دانم که شك نخواهی کرد در این که اقتدا به اعزه و اجلای خلائق بهتر است از پیروی اراذل، بلکه هر که اندك شعوری داشته باشد، می فهمد که کسی که حریص بر لذت های دنیویه است و حرص بر اکل و شرب و جماع و وقاع دارد، از افق انسان خارج و در خیل بهائم داخل است؛ زیرا که اینها از لوازم بهائم و چهارپایان است و هر چند کسی در اینها به مرتبه اعلی برسد، لذت او بیشتر از چهار پایان نخواهد بود و هیچ حریص شکم پرست نیست، مگر این که گاو و خر از آن بیشتر می خورند و هیچ حریص بر جماع نیست، مگر آن که خروس از آن بیشتر جماع می کند و خود ظاهر است که از چنین صفتی چه اثری خواهد دید.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 121

و تأمل کن در عزت قناعت و فراغ بال و اطمینان خاطر قانع و چون در این‌ها تأمل نمودی، در معالجه آن بکوش و طریقه آن این است که در امر معیشت خود میانه روی و اقتصاد را پیشه خود کنی و راه مخارج را به قدر امکان سد کنی و ملاحظه جزئی و کلی مخارج خود را بکنی و هر چه ضروریه نیست و معیشت بدون آن ممکن است از خود دور کنی؛ زیرا که با وجود کثرت مخارج، قناعت ممکن نیست.

پس اگر تنها و منفرد باشی، اکتفا کن به جامه سبکی و قناعت کن به هر غذایی که هم رسد و نان خورش کم بخور و چون بخوری از يك نان خورش تجاوز مکن و هم چنین در سایر چیزهایی که به آن احتیاج عیال باشی هر يك را بر این حد بدار و جزئی جزئی خرجی که می‌خواهی بکنی، تأمل کن و ببین اگر زندگانی موقوف به آن نیست دست بردار و هر گاه کسی به این نوع رفتار کند و بنای امر خود را بر این گذارد و قناعت و اقتصاد را پیشه خود سازد از برای گذران به زحمت نمی‌افتد هر چند عیالمند باشد و محتاج به خلق نمی‌شود هم چنان که ظاهر و بین اخبار در آن صریح است.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

محتاج نشد هر که میانه روی کرد «1».

و فرمود:

تدبیر کار خود نصف معیشت است «2».

و فرمود:

(1) - / عدة الداعي: 84.

(2) - / مجموعة ورام: 1 / 167.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 122

هر که قناعت کند خدا او را بی‌نیاز می‌کند و هر که اسراف می‌کند خدا او را فقیر می‌نماید و شك نیست که هر که بنای قناعت گذارد، از احتیاج به مردم خلاص می‌شود و از چاپلوسی و تملق ناکسان فراغت می‌یابد و در نزد خالق و خلق، عزیز می‌گردد «1».

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است:

میانه روی امری است که خدا آن را دوست دارد و اسراف چیزی است که خدا آن را دشمن دارد، حتی دور انداختن استخوان خرما و ریختن زیادتى شربت آب.

و فرمود:

من ضامنم از برای کسی که میانه روی کند، هرگز فقیر نشود «2».

بعد از آن که امر معیشت او بالفعل درست شد، دیگر از برای بعض مضطرب و مشوّش نباشد و اعتماد بر فضل و کرم خدا کند و بداند که روزی از برای او مقرر شده و به او خواهد رسید اگر چه حرص نوزد و راهی از برای حداقل خود نداند، چگونه چنین نباشد و حال آن که حق تعالی می فرماید:

[وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا] «3».

و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست.

و نیز می فرماید:

[وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ] «4».

(1) - معراج السعادة: 306.

(2) - معراج السعادة: 306.

(3) - هود (11): 6.

(4) - طلاق (65): 2 - 3.

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد.* و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد.

باید هر کسی در امر زندگانی و گذران خود نگاه به بالاتر از خود نکند، بلکه نظر به پست تر از خود نماید و اطاعت شیطان را نکند؛ زیرا که آن لعین نظر هر کس را در امر دنیا به بالاتر از خود می اندازد و به او می گوید: هان! فلان و فلان را بین چگونه تنعم می کنند و چه طعام های لذیذ می خورند و چه لباس های نیکو می پوشند، خود را از آنان پست تر مکن و در طلب دنیا سستی منماید و در کار دین، چشم آدمی را به پست تر از خود می گشاید و می گوید: چرا خود را زحمت می دهی و تعب می کنی و چندین از خدا می ترسی، فلان و فلان از تو عالم ترند و این قدر نمی ترسند!!

ای خدای مهربان! ما را در علاج امراض قلبیه و روحیه و فکریه و نفسیه، توفیق رفیق راه کن و خانه قلب را با لطف و کرم از اغیار خالی کرده، نورت را برای ابد در آن خانه مقیم فرما، شریعت محبت را به ما بچشان و با داروی عشقت، تمام دردهای ما را درمان کن.

به قول بلبل گلستان عشق، فیض عاشق:

حَبِّدَا آن دل که باشد جای عشق

زنده آن سر کاو بود سودای عشق

تا قیامت آتش سودای عشق

از سر شوریده من کم مباد

بو که روزی بشکفد گل های عشق

خارها در دل به خون می پرورم

عاقبت خواهم شدن رسوای عشق

رفته رفته دل خرابی می کند

تا وجودم پر شد از غوغای عشق

خویش را کردم تھی از غیر دوست

مگسلا این دست من از پای عشق

کار و کسب من همین عشق است و بس

هستم از جان بنده و مولای عشق

خدمت او را به دل بستم کمر

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 124

هم زمین هم آسمان را گشته‌ایم	نیست دردی در جهان همتای عشق
تا ننوشی باده از جام فنا	مست کی گردد سر از صهبای عشق
تا پزی در دیگ سر سودای سود	کی چشی هرگز تو از حلوای عشق
چون فرو خواهیم شد ما عاقبت	خود همان بهتر که در دریای عشق
ناله می کن فیض زیرا خوش بود	ناله های زار در سودای عشق

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 125

[وَالْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللَّهِ يُمْسِ وَيُصْبِحُ فِي كَنَفِهِ وَهُوَ مِنْهُ فِي عَافِيَةٍ وَقَدْ عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ كِفَايَتَهُ وَهِيَ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مَا اللَّهُ بِهِ عَلِيمٌ]

توکل بر خدا

هر کس در صف اهل توکل و اعتماد بر خداست و کارش را در همه امور به حضرت او وا گذاشته، صبح و شام بر او می گذرد، در حالی که در کنف حمایت اوست و حضرت رب العزه روزی وی را به قدر کفایت، بی زحمت و مرارت فراوان به او می رساند و از درجات بهشت آن قدر به او مرحمت می کند که علم کسی به آن نرسد و در خاطر کسی خطور نکند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 126

[وَالْحَرِصُ مَاءٌ جَرَى فِي مَنَافِذِ غَضَبِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا لَمْ يُحْزَمِ الْعَبْدُ الْيَقِينُ لَا يَكُونُ حَرِيصاً وَالْيَقِينُ أَرْضُ الْإِسْلَامِ وَسَمَاءُ الْإِيمَانِ]

تقابل حرص و قناعت

و حرص، آبی است که جریان و سیلان او از منفذهای غضب الهی است، چنان که قناعت و توکل آبی است که جریان آن در منافذ رحمت است، چون طلب دنیا از طریق حرص مذموم شارع است و مغضوب خداوند.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

سیلانش از منافذ غضب است و چون طریق تحصیل روزی از روی قناعت ممدوح است، بلکه عبادت است، جریانش از منافذ رحمت است، حاصل آن که حسن و قبح مسبب، تابع حسن و قبح سبب است، اگر سبب حسن است و ممدوح، مسبب هم حسن است و اگر قبیح است مسبب هم قبیح است.

بنده تا وقتی از نور یقین محروم نشود، دچار حرص نگردد، نمی‌شود با یقین به وعده‌های دوست، آدمی دچار این صفت خسیس و این سم مهلك گردد.

یقین، در قلب پاك عبد زمین اسلام و آسمان ایمان است و این زمین و آسمان همان است که اگر نصیب کسی شود تمام درهای برکت در دنیا و آخرت به روی او باز می‌شود.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 127

بیایید با تمام هستی از تمام بندهای اسارت هوا و ابلیس خود را آزاد کنیم و از زندان آشپزخانه دنیا و رختخواب شهوت به فضای باز ملکوت سفر کنیم و آنچه را باید بیاییم و ببینیم در آنجا بیاییم و ببینیم و آن طور که باید، لذت حقیقی حیات و خوشی واقعی زندگی را دریابیم.

دلا تا کی سرگفتار داری

طریق دیدن و کردار داری

ظهور ظاهر احوال خود را

ظهور ظاهر اظهار داری

اگر مشتاق و دلدار و دلباش

امید دیدن دلدار داری

ز دیدارت نپوشیدست دیدار

بدین دیدار اگر دیدار داری

سلیمان نیستی تا هم چو گبران

زهستی بر میان زنار داری

دلا تا چون سنایی در ره دین

طریق زهد و استغفار داری

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 128

باب

31

در بیان زهد

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 131

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الزُّهْدُ مِفْتَاحُ بَابِ الْآخِرَةِ وَالْبَرَاءَةُ مِنَ النَّارِ وَهُوَ تَرْكُ كُلِّ شَيْءٍ يَشغَلُكَ عَنِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ تَأْسُفٍ عَلَى فَوْقِهَا، وَلَا اعْجَابٍ فِي تَرْكِهَا، وَلَا انْتِظَارٍ فَرَجٍ مِنْهَا، وَلَا طَلَبٍ مُحَمَّدَةٍ عَلَيْهَا وَلَا عِوَضٍ بِهَا بَلْ تَرَى فَوْقَهَا رَاحَةً وَكُوفَهَا آفَةً وَتَكُونُ أَبَدًا هَارِبًا مِنَ الْآفَةِ مُعْتَصِمًا بِالرَّاحَةِ.

وَالزَّاهِدُ الَّذِي يَخْتَارُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَالذُّلَّ عَلَى الْعِزِّ، وَالْجُهْدَ عَلَى الرَّاحَةِ وَالْجُوعَ عَلَى الشَّبَعِ وَعَافِيَةَ الْأَجَلِ عَلَى حَبَّةِ الْعَاجِلِ وَالذُّكْرَ عَلَى الْعُقْلَةِ وَتَكُونُ نَفْسُهُ فِي الدُّنْيَا وَقَلْبُهُ فِي الْآخِرَةِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، أَلَا تَرَى كَيْفَ أَحَبَّ مَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَأَيُّ خَطِيئَةٍ أَشَدُّ جُرْمًا مِنْ هَذَا؟

وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا نُقْمَةً فِي فَمِ طِفْلِ لَرَحِمْنَاهُ، فَكَيْفَ حَالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللَّهِ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فِي طَلَبِهَا وَالْحِرْصِ عَلَيْهَا.

وَالدُّنْيَا دَارٌ لَوْ أَحْسَنْتَ سُكْنَاهَا لَرَحِمْتَكَ وَأَخْسَنْتَ وَدَاعَكَ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا أَمَرَهَا بِطَاعَتِهِ فَأَطَاعَتْ رَبَّهَا فَقَالَ لَهَا: خَالِفِي مَنْ طَلَبَكَ وَوَاقِفِي مَنْ خَالَفَكَ فَهِيَ عَلَى مَا عَاهَدَ اللَّهُ إِلَيْهَا وَطَبَعَهَا عَلَيْهِ.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 132

[الزُّهْدُ مِفْتَاحُ بَابِ الْآخِرَةِ وَالْبَرَاءَةِ مِنَ النَّارِ]

حقیقت زهد

داستان زهد، داستان عجیبی است؛ زهد حقیقتی است که هر کس به آن آراسته شود، برنده خیر دنیا و آخرت شده است.

تحصیل زهد از مشکل ترین اموری است که انسان با آن روبروست و چون حاصل شود، به فرموده حضرت صادق علیه السلام: درب آخرت و تمام نعمش به روی انسان باز شده و برات آزادی از آتش جهنم برای ابد به جهت انسان صادر گشته است!

زهد، صفت عاشق، خصلت عارف، رنگ عابد و نشان حقیقت بر پیشانی سالک است.

زاهد، انسانی وارسته و عبدی پیراسته و شخصیتی ممتاز و نیرویی الهی و پروانه‌ای گرد شمع جمال و عاشقی بینا و مجاهدی تواناست.

حقیقت زهد را باید از زبان زاهدان حقیقی و عرفای واقعی شنید، چرا که آن‌ها شیرینی این واقعیت را چشیده‌اند و از نسیم جان بخش این خصلت ملکوتی بهره برده‌اند، بیان حقیقت زهد، کار ما گرفتاران و اسیران بندهای شهوات و طبایع نیست، ما را کجا رسد که به ترجمه عالی ترین خصلت وارستگان تاریخ برخیزیم و از آنان که از دوست نشان دارند، نشان در اختیار بگذاریم.

برابر کی بود با آن که دل در خیر و شر بندد

کسی کاندر صف گبران به بتخانه کمر بندد

دل اندر دل فریب نقد و اندر ما حضر بندد

ز دی هرگز نیارد یاد و از فردا ندارد غم

برست از بت پرستی چون در پندار در بندد

حقیقت بت پرست است آن که در خود هست

پندارش

نه فرعونى شود آن كس كه او دست قوى دارد
نه قارونى شود هر كس كه دل در سيم و زر بندد

نه موسى اى شود هر كس كه او گيرد عصا بر كف
نه يعقوبى شود آن كس كه دل اندر پسر بندد

بسا پير مناجاتى كه بر موكب فرو ماند
بسا رند خراباتى كه زين بر شير نر بندد

زمعنى بى خبر باشى چو از دعوى كمربرى
چه داند قدر معنى آن كه از دعوى كمر بندد

به تخت و بخت چون نازى كه روزى رخت
به تخت و بخت چون نازد كسى كاو رخت بر بندد

غلام خاطر آنم كه او همت قوى دارد
كه دارد هر دو عالم را و دل در يك نظر بندد

«1»

زهد، قبل از اين كه مرحله عملى باشد حقيقت قلبى است، به اين معنى كه هر

(1) - سنایی غزنوی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 134

كس به فرموده قرآن مجيد، بود و نبود امور ظاهر براى وى مساوى باشد زاهد است.

چون به دست آوردن اين حالت قلبى كارى بس مشكل و مدت مديدى رياضت مى خواهد و طالب مقدماتى چون علم و معرفت و بينايى و بصيرت و همنشینی با اولیای خداست، از اين نظر زهد را از اعلا منازل سالکان و از والاترين مقامات عارفان و از بهترين حالات سايران شمرده اند.

این حالت عالی قلبی، یعنی بی تفاوت بودن دل، در برابر بود و نبود ظاهر دنیا و زر و زینت آن، موجب راحت انسان و دور بودن از گناهان باطنی و ظاهری است.

تمام روایات معتبر و محکم که در بهترین کتب حدیث نقل شده، وقتی می خواهند زهد را معنا کنند به آیه بیست و سوم سوره مبارکه حدید که ریشه زهد را قلبی می داند، متوسل می شوند؛ چرا که وقتی قلب دارای این حالت عالی باشد اگر همه دنیا به انسان رو کند. انسان آن را ملک خود نمی داند، بلکه گنجینه ای در خزانه حق می نگرد که انسان برای صرف آن در راه خدا انتخاب شده و چون همه دنیا از دستش برود گویی هیچ پیش آمدی نکرده، چون چیزی که ملک خود نمی دانسته از برابر چشمش غایب شده و علتی منطقی وجود ندارد که به خاطر غیبت و یا از دست رفتن غیر ملک باعث اسف گردد.

چیزی که از دست برود، اگر از دست رفتنش مخصوصاً به قضا و حکم الهی باشد و ذاتاً از دست رفتنش به قدر حق صورت گیرد، مگر تأسف قلب قدرت بازگرداندن آن را دارد؟ و مگر شادی و حرص در راه به دست آوردن از دست رفته، قدرت برگرداندن از دست رفته را دارد؟!

تأسف بر از دست رفته، موجب جزع و خروج از مدار صبر و علت اعتراض و شکایت به دستگاه منظم آفرینش و به خصوص صاحب حکیم و عادل آن است

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 135

و این گونه جزع مقدمه ای برای مغضوب شدن انسان و مستحق شدن آدمی به عذاب الهی است.

فرح و خوشحالی نسبت به ظاهر دنیا و زر و زینت به دست آمده آن، موجب بد مستی و طغیان و تجاوز و به فرموده آیه شریفه تفاخر و تکاثر و علت کبر و تکبر و خودبینی است که همه این خصلت ها، شیطانی و گرفتار آن منفور حق و از رحمت مطرود و مستحق لعنت حق و خزی دنیا و عذاب آخرت است و این غیر از فرح به نعمت است که موجب شکر و کمک و عون بر عبادت و طاعت است که دنیا را نعمت حق دیدن و از آن نعمت در راه صاحب نعمت استفاده کردن، غیر از دنیا را دنیا دیدن است، متن آیه شریفه چنین است:

[لَکَیْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَکُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] «1».

بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید، و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید، و خدا هیچ گردنکش خودستا را [که به نعمت ها مغرور شده است] دوست ندارد.

با توجه به این آیه به خصوص دو کلمه «تأسوا و تفرحوا» معلوم می‌شود که زهد در درجه اول و در مرحله حقیقت امری قلبی است، چون قلب در روی آوردن دنیا خوشحال نشود و حالی به حالی نگردد و دچار فرح نشود، فرحی که عاقبتش تکبر و فخر و دوری از خداست و در از دست رفتن دنیا بدحال نگردد، آن حالتی که باعث جزع و فزع و بی‌صبری و بی‌طاقتی و شکایت از دوست است، صاحب آن قلب زاهد است، روز داشتن و روز نداشتن زاهد است.

(1) - حدید (57): 23.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 136

اما اگر قلبی در بود دنیا و زینت آن فرح موصل به کبر و فخر داشته باشد، و به وقت از دست رفتن ظاهر دنیا به اسف دچار شود، صاحبش اهل دنیا و به دور از حقیقت است، چنین انسانی اگر دستش به تمام معنی از دنیا خالی باشد، ولی قلبش به امید روز به دست آمدن در فرح قرار داشته باشد، اهل دنیاست و اگر به وقت داشتن برای روز مبادا در اسف باشد، انسانی مادی و بیچاره است، چنانچه قلب با بودن ثروت مادی اگر اهل فرح به ثروت نباشد، صاحبش زاهد و مورد توجه خداست.

موسی بن جعفر علیه السلام در تاریکی زندان بغداد هیچ اسفی نداشت و سلیمان بر تخت حکومت فلسطین، ذره‌ای فرح در دلش نبود.

یوسف عزیز در قعر چاه و در زندان مصر تأسف نمی‌خورد و بر تخت سلطنت مصر دچار فرح نبود.

حضرت علی علیه السلام آن یگانه تاریخ پس از مرگ پیامبر از خانه‌نشینی و به خاطر از دست رفتن حکومت ظاهری اسف نداشت و روز حکومت، آن را بی‌ارزش‌تر از کفش پاره خود می‌دانست و بر حکومت فرحناک نبود.

چون قلب، این گونه حرکت الهی و معنوی و ملکوتی پیدا کند، حقیقت زهد تحقق پیدا کرده و نور زهد در اعمال و حرکات و اخلاق و معاملات و معاشرت انسان تجلی خواهد کرد.

حد زهد در دنیا

عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا حَدُّ الزُّهْدِ فِي

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 137

الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: قَدْ حَدَّثَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ «1» فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: [لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ] «2».

حفص بن غیاث می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم: قربانت گردم حدّ زهد در دنیا چیست؟ فرمود: خداوند، حدّ زهد نسبت به دنیا را در کتابش بیان فرموده، در آیه‌ای که می‌فرماید: تا بر از دست رفته حسرت نخورید و بر به دست آمده فرحناک نگردید.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ ثَلَاثَةٌ: زَاهِدٌ وَصَابِرٌ وَرَاغِبٌ، فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا يَأْسِي عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ... «3».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردم به سه دسته‌اند: زاهد و صابر و راغب، زاهد کسی است که غصه‌ها و خوشحالی‌ها را از قلب به در کرده، بر چیزی از دنیا که به دست می‌آید خوشحال نمی‌شود و به خاطر چیزی که از دستش می‌رود غصه‌دار نمی‌گردد و او راحت است.

راستی، اگر انسان بخواهد تأسف بخورد چرا بر يك سلسله امور کم ارزش و فانی و امانتی تأسف بخورد و اگر بخواهد خوشحال شود، چرا بر سنگ و خاك رنگارنگ و بر يك سلسله خوراکی و پوشاکی و بر جاه و مقام پوشالی و از دست رفتنی خوشحال شود؟ تأسف باید بر عمر از دست رفته، عمری که به طاعت

(1) - نور الثقلین: 248 / 5؛ تفسیر القمی: 146 / 2؛ بحار الأنوار: 193 / 75، باب 23، حدیث 7.

(2) - حدید (57): 23.

(3) - الکافی: 455 / 2، باب محاسبة العمل، حدیث 13؛ مجموعة ورام: 161 / 2؛ نور الثقلین: 248 / 5.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 138

و عبادت نگذشته، باشد، تا این تأسف عامل حرکت برای جبران مافات شود، خوشحالی باید خوشحالی بر ایمان و عمل صالح باشد که وسیله خیر دنیا و آخرت است.

آری، در اتصال به حضرت محبوب شاد و بر فراق آن جمال مطلق رنجیده و ناراحت باشیم.

شناخت زهد

شناختن حقیقت زهد با مراجعه به آیات و آثار و معارف اسلامی، به خصوص آنچه از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده، کار مشکلی نیست و چه نیکوست انسان حقیقت این مسئله الهیه را بشناسد و از حضرت رب العزه، آراسته شدن به آن را بخواهد که هر کس آراسته به این حقیقت گردد، به عالی ترین درجه معنوی آراسته شده و باب خیر دنیا و آخرت را به روی خود باز کرده است.

زهد، یعنی بی رغبتی به ظاهر دنیا به خاطر به دست آوردن آخرت و درجه بالاتر یعنی بی رغبتی به ما سوی الله، جهت جلب رضا و خشنودی و رضوان حضرت حق.

زهد، به معنای ضایع کردن مال و حرام کردن حلال بر خود و از کسب و کار دست کشیدن نیست.

ضایع کردن مال حرام و حرام کردن حلال، ممنوع و بیکاری و بیعاری و کلّ بر مردم شدن جایز نیست.

زهد، به معنای قناعت ورزیدن به حلال مالی و شهوانی و ساختن آخرتی آباد با حیات دنیاست.

زهد، یعنی تمام علایق را تابع علاقه حق قرار دادن و به معنای حکومت الهی قلب، بر ظاهر امور دنیایی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 139

آن کس که در برابر متاع حیات مادی و آرایش ظاهر دنیا، فریب نمی خورد و مقام با عظمت خلافت الهی را با مشتی خاک و با چند روز مقام و باقلیلی درهم و دینار معامله نمی کند زاهد است.

عرفان به واقعیت ها و معرفت به حقایق و بصیرت به امور ظاهر و باطن، مورث زهد است.

چون واقف شدی، عمر هزار ساله در برابر عمر ابد آخرت لحظه ای بیش نیست، به حقیقت زاهد خواهی شد.

چون آگاه شدی، آنچه هست رفتنی است و تنها وجود باقی خداست و هر تکیه گاهی موقتی است، تنها تکیه گاه ابدی حضرت رب العزه است، از ماسوی الله زاهد شده و تنها به حضرت او رغبت کنی، با توجه به این حقایق است که دنیا برای مسجد و جمال محبوب برای قبله و ذکر دائم برای نماز و خدمت به خلق برای عبادت می گردد.

قدر خود بشناس و به آنچه باید واقف گردی واقف شو، در مقام کسب آگاهی و بصیرت و معرفت و عرفان برآی که در تمام وجود از نظر قوه و استعداد همتا نداری و به این خاطر از میان تمام ممکنات و موجودات تو را به مقام نیابت و خلافت از خود برگزیده‌اند.

آری، معرفت به حقایق، مقدمه حرکت به سوی حقایق و عشق به حقایق مقدمه آراسته شدن به واقعیت‌هاست که عارف: صابر، متقی، متوکل، عاشق، خاضع، خاشع، صامت، مجاهد، عابد، عالم، حلیم، حکیم و زاهد است و طی این همه راه در گرو حکمت نظری و عملی است و آن دو عبارت از شناخت قرآن با کمک اهل قرآن و آراسته شدن به حقایق این کتاب است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 140

پرهیز از چهار عامل خطر

یکی از پیران معرفت را پرسیدند: عارف را چگونه باید که باشد؟

گفت: چنان باید که از میان خویش و آن خداوند خویش، چهار چیز بردارد:

یکی: ابلیس را و هر چه او خواهد و خواست وی معصیت بُود که اندر وی زوال ایمان بُود و اندر زوال ایمان دوزخ جاودان بود.

[كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ* فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ] «1».

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده‌های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت:

من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم.*

سرنجامشان این شد که هر دو در آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند و این است کیفر ستمکاران.

دوم: نفس و آنچه خواهد که نفس بدان کاری کند بد و بد کرداری را جای آتش بود، چنان که گفت در قصه یوسف صديق:

[وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ] «2».

من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان

(1) - حشر (59): 16 - 17.

(2) - یوسف (12): 53.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 141

می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند؛ زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است.

سوم: هوای تن را و آنچه او خواهد و اندرین جهان هر که به راحت بود بدان جهان رنج برد چنان که گفت حق تعالی:

[أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ] «1».

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟

چهارم: دنیا را و آنچه او خواهد دست بازداری که دنیا از تو خدمت خواهد و فراموشی آخرت خواهد، قوله تعالی:

[فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَ أَتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى] «2».

و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده* و زندگی دنیا را [بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده،* پس بی تردید جایگاهش دوزخ است.

پس چون بنده عارف، این چیزها را از میان برداشت، حلاوت معرفت یافت، پس هر که با ابلیس صحبت کند از هاویه نرهد که با خداوند صحبت کند از این همه برهد.

نظر سالکان راه در مسئله زهد

در این مسئله بسیاری از حقیقت دانان و واقع بینان، نظریات پر ارزشی دارند، نقل نظر همه آنان از حوصله این نوشتار بیرون است، تنها تلفیقی از نظریات غزالی

(1) - فرقان (25): 43.

(2) - نازعات (79): 37 - 39.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 142

از عامه و فیلسوف فقیه ملا محسن فیض کاشانی و اخلاقی بزرگ ملا مهدی نراقی و شهید مطهری در توضیح بر زهد نقل می شود.

جایی که در خانه دل، ضد حب دنیا، حبی که روی وجود را از حق برمی گرداند و رغبت و میل به سوی آن می باشد، زهد است.

زهد این است که قلب از پی دنیا نفرستی و با جوارحت دو دستی به این پیره زال نجسی و معاملات با آن به اندازه ضرورت باشد. و به عبارت دیگر زهد اعراض قلبی از متاع دنیا و پاکیزه های آن از اموال و مناصب و سایر چیزهایی است که با مرگ از دست می رود. و به تقریر دیگر روی گرداندن از دنیا و روی آوردن به آخرت است، یا روی گرداندن از غیر خدا، برای رو کردن به خداست که این مرتبه بالاترین مرتبه زهد است.

کسی که از کل ما سوی الله حتی جنات دل ببرد و جز خدا عشقی نداشته باشد، زاهد مطلق است.

و هر کس به خاطر ترس از جهنم از لذات دنیا دست بردارد و به خاطر رسیدن به بهشت، اعراض از نعیم فانی، جز به اندازه ضرورت کند او نیز زاهد است، ولی زهدش در درجه زهد اول نیست.

البته زهد وقتی تحقق پیدا می کند که انسان قدرت دست یافتن بر دنیا را داشته باشد و در عین قدرت به ترك برخیزد و باعث ترك هم، درك حقارت دنیا و پستی آن نسبت به خدا و دار آخرت باشد.

اگر ترك به خاطر عدم دست یافتن به دنیا باشد، یا غرض از ترك به چنگ آوردن آخرت نباشد، یا هدف از ترك خوش نامی و جلب قلوب یا شهرت به جوانمردی وجود و سخا، یا سبک بالی از کثرت مال و نجات از رنج و تعب حفظ ثروت باشد، این ترك، زهد نیست این ترك شرك و ریاکاری و نفاق و دورویی است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 143

ترك بايد از نظر معنی به صورت اعراض و بی‌ رغبتی قلب و از نظر ظاهر باید به صورت ساده زیستی و آسان گذراندن زندگی باشد.

برحسب تفسیر «نهج البلاغة» از زهد استفاده می‌شود، زهد حالتی است روحی، زاهد از آن نظر که دلبستگی‌های معنوی و اخروی دارد، به مظاهر مادی زندگی بی‌اعتناست، این بی‌اعتنائی و بی‌توجهی، تنها در فکر و اندیشه و احساس و تعلق قلبی نیست و در مرحله ضمیر پایان نمی‌یابد.

زاهد، در زندگی عملی خویش سادگی و قناعت را پیشه می‌سازد و از تنعم و تحمل و لذت‌گرایی پرهیز می‌نماید، زندگی زاهدانه آن نیست که شخص فقط در ناحیه اندیشه و ضمیر، وابستگی زیادی به امور مادی نداشته باشد، بلکه این است که زاهد عملاً از تنعم و تحمل و لذت‌گرایی پرهیز داشته باشد.

زهد یا رهبانیت

زهاد جهان‌آنها هستند که به حداقل تمتع و بهره‌گیری از مادیات اکتفا کرده‌اند، امام علی علیه السلام از آن جهت زاهد است که نه تنها دل به دنیا نداشت، بلکه عملاً نیز از تمتع و لذت‌گرایی ابا داشت و به اصطلاح تارك دنیا بود.

و این غیر از رهبانیتی است که اسلام و روح معنویت با آن مخالف است که رهبانیت، بدعت است و زهد حقیقت است.

رهبانیت، بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت است، بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جدا است، دو نوع کار بیگانه از هم است، از دو کار یکی را باید انتخاب کرد، یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این جهان به کار آید، این رهبانیت بر ضد زندگی و بر ضد جامعه‌گرایی است و مستلزم کناره‌گیری از خلق و بریدن از مردم

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 144

و سلب هر گونه مسؤولیت و تعهد از خود است.

اما زهد اسلامی، در عین این که مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم و تحمل و لذت‌گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است، برای خوب از عهده مسؤولیت برآمدن است و از مسؤولیت‌ها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می‌گیرد.

در اسلام، مسئله جدا بودن حساب این جهان با آن جهان مطرح نیست، از نظر اسلام نه آن جهان و این جهان، از یکدیگر جدا و بیگانه هستند و نه کار این جهان با کار آن جهان بیگانه است.

ارتباط دو جهان با یکدیگر از قبیل ارتباط و باطن، شیئی واحد است، یعنی:

آنچه بر ضد مصلحت آن جهان است بر ضد مصلحت این جهان نیز هست و هر چه بر وفق مصالح عالیه زندگی این جهان است بر وفق مصالح عالیه آن جهان نیز هست، لهذا يك کار معین که بر وفق مصالح عالیه این جهان است، اگر از انگیزه‌های عالی و دیدهای ما فوق طبیعی و هدف‌های ماورای مادی خالی باشد، آن کار صرفاً دنیایی تلقی می‌شود و به تعبیر قرآن به سوی خدا بالا نمی‌رود، اما اگر جنبه انسانی کار از هدف‌ها و انگیزه‌ها و دیدهای برتر و بالاتر از زندگی محدود دنیایی بهره‌مند باشد، همان کار، کار آخرتی شمرده می‌شود.

زهد اسلامی، چنان که گفتیم در متن زندگی قرار دارد، کیفیت خاص بخشیدن به زندگی است و از دخالت دادن پاره‌ای ارزش‌ها برای زندگی ناشی می‌شود.

زهد، از روشن‌ترین صفات انبیا و اولیاست، پیامبری مبعوث نگشت، مگر آن که به زهد سفارش داشت و اگر تقرب به حق و نجات روز قیامت بستگی به آن نداشت، هرگز بزرگان از انسان‌ها و اهل معرفت برخورد سخت نمی‌گرفتند و بریده از شهوات و لذات دنیا زندگی نمی‌کردند!

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی

ازین زندگانی چو مردی بمانی

از این زندگی زندگانی نخیزد

که گرگ است و ناید زگرگان شبانی

بر این خاکدان پر از گرگ تا کی

کنی چون سگان رایگان پاسبانی

از این مرگ صورت نگر تا نترسی

از این زندگی ترس کاکنون درآنی»¹

انبیای الهی و زهد

امام علی علیه السلام در «نهیج البلاغه» به زهد چند نفر از انبیا بدین قرار اشاره دارند:

اگر خواهی از موسی کلیم الله سخن بگو که به پروردگار عرضه داشت:

[رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ] «2».

پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می کنی، نیازمندم.

به خدا قسم به وسیله این دعا قرص نانی از خدا می خواست؛ زیرا خوراکش سبزی و گیاه زمین بود و به علت لاغری و کمی گوشت بدن، سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش، دیده می شد.

و اگر خواهی از داود سخن به میان آر که دارای مزامیر و زبور بود و خواننده اهل بهشت است، به دست خود از لیف خرما زنبیلها می بافت و به هم نشینان خود می گفت: کدامتان در فروختن این زنبیلها به من کمک می کنید، از بهای فروش آنها خوراکش يك عدد نان جو بود.

و اگر خواهی داستان زندگی عیسی بن مریم علیه السلام را به میان آر که سنگ را زیر سر خود بالش قرار می داد و جامه زیر می پوشید و طعام خشن می خورد و خورش او

(1) - سنایی غزنوی.

(2) - قصص (28): 24.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 146

گرسنگی بود و چراغ شب او ماه بود و سایه بان او در زمستان جایی بود که آفتاب می تابید یا فرو می رفت و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویانید، نه زنی داشت که او را به فتنه و تباہکاری افکند و نه فرزندی که او را اندوهگین سازد و نه دارایی که او را از توجه به حق برگرداند و نه طمعی که او را خوار کند، مرکب او دو پایش بود و خدمتکار او دو دستش.

بیا و در مسئله زهد به پیامبر خود که از همه نیکوتر و پاکیزه تر است، اقتدا نموده، از آن بزرگوار پیروی کن؛ زیرا آن حضرت برای کسی که بخواهد پیروی کند، سزاوار پیروی کردن است و انتساب شایسته اوست برای کسی که بخواهد به او نسبت داشته باشد و محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که پیرو پیغمبر خود بوده و دنبال نشانه او برود.

لقمه دنیا را زیاده‌تر از آنچه لازم نداشت نمی‌خورد، به دنیا به هیچ عنوان دل نبسته بود، از جهت پهلوی لاغرتر و از جهت شکم گرسنه‌ترین اهل دنیا بود.

دنیا، با همه محتویاتش به او پیشنهاد شد، از قبول آن امتناع کرد، دانست خداوند مهربان از باب مصلحت انسان، علاقه و دل بستن به دنیا را دشمن داشته، او هم به پیروی از مولایش علاقه به دنیا را دشمن می‌داشت. و می‌دانست حق تعالی دنیا را خوار دانسته و او هم خوار می‌دانست و آن را کوچک قرار داده، او هم کوچک شمرد.

اگر نبود در وجود ما، مگر دوستی آنچه که خدا و رسول دشمن داشته و بزرگ شمردن آن را که خدا و رسول کوچک شمرده، همین مقدار برای سرکشی از خدا و مخالفت فرمان او بس بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله، به روی زمین طعام می‌خورد و مانند بنده می‌نشست و به دست خود پارگی کفشش را دوخته و جامه‌اش را وصله می‌کرد و بر خر برهنه سوار می‌شد

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 147

و دیگری را هم سوار می‌کرد.

بر در خانه‌اش پرده‌ای که در آن نقش‌های نقش شده آویخته بود، پس به یکی از زهایش فرمود: این پرده را از نظر من پنهان کن؛ زیرا وقتی به آن چشم می‌اندازم دنیا و آرایش‌های آن را به یاد می‌آورم، پس از روی دل از دنیا دوری گزیده، یاد آن را از خود دور می‌ساخت و دوست داشت که آرایش آن از جلوی چشمش پنهان باشد، تا از آن جامه زیبا فرا نگرفته باور نکند که آنجا جای آرمیدن است و امیدواری و درنگ کردن در آنجا را نداشته باشد، پس علاقه و بستگی به این دنیای از دست رفتنی را از خود بیرون و از دل دور کرده و آرایش‌های آن را از جلوی چشم پنهان گردانید و چنین است کسی که چیزی را دشمن می‌دارد و بدش می‌آید، به آن چشم اندازد و نام آن در حضورش برده شود! «1»!

زهد، مورت معنویت، آزادگی و ایثار و خصایل دیگر انسانی و الهی است، زاهد به حقیقت اهل معناست و از قید تعلقات مادی و شیطانی با تمام وجود آزاد است و پیش انداختن محرومان و مستمندان و دردمندان را نسبت به خودش، کار بسیار آسانی است.

شدت زهد پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی و خاندانش و ائمه طاهرین علیهم السلام و پس از آنان یاران و اصحاب خالص آن بزرگواران چیزی نیست که نیاز به شرح داشته باشد.

سالکان راه با عظمت زهد

سخن گفتن از شخصیت‌هایی که در راه زهد اسلامی، سیر و سلوک خالص داشتند، کاری بس مشکل و امری بس سخت است.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 160.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 148

آنان که در راه خدا از همه چیز و از خود گذشتند و خود را و آنچه داشتند، عاشقانه با خدا معامله کردند، زاهد حقیقی‌اند.

خود و آنچه در دست است، با کمال رغبت و در عین شوق با حضرت رب العزه معامله کردن، اوج زهد است.

زاهد واقعی کسی است که نسبت به خود و به چیزی قایل به ملکیت نیست و خود و آنچه را در اختیار دارد، مملوک واقعی مالک حقیقی می‌داند و خود و آنچه را موجود دارد، فقط می‌خواهد در راه عشق او مصرف کند و بس.

در این زمینه برای نمونه به یکی از شخصیت‌های صدر اسلام به نام حنظله که حرکتش از بستر عروسی به بستر شهادت بیش از چند ساعت طول نکشید و این حرکت نشان دهنده کمال زهد و ایثار بود و نیز به شهدای گرانقدر و بی‌نظیر عاشورای شصت و یک که در کنار امام عاشقان حضرت سیدالشهدا از همه چیز خود گذشتند و به زهد، آبرو دادند اشاره می‌کنم.

اشاره به چهره‌هایی که جز به حق فکر نمی‌کردند و جز برای حق نبودند و جز به حق تکیه نداشتند.

اشاره به آن انسان‌های والایی که در تمام تاریخ حیات بی‌نظیرند.

اشاره به آن چهره‌هایی که آبروی انسان و انسانیت‌اند و حقیقت به وجود آنان مفتخر است.

اشاره به آن مردان با فضیلتی که روی تاریخ را سپید کردند و محرك تمام حرکت کنندگان در راه خدا شدند.

اشاره به آن عاشقانی که جز حضرت محبوب را نخواستند و غیر او را ندیدند و از غیر او نگفتند و جز در عشق او فانی نشدند و به لطف و کرم و رحمت او به بقا و ابدیت رسیدند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 149

اینان جداً تشنه وصال بودند و خود و آنچه داشتند برای رسیدن به مقام قرب و وصل جانان، در طبق اخلاص گذاشتند.

ملک دو عالم به یک آهت دهند	دل زجان بر گیر تا راحت دهند
آنچه می جویی هم آنگاهت دهند	چون تو برگیری دل از جان مردوار
تخفه از نقد سحرگاهت دهند	گر بسوزی تا سحر هر شب چو شمع
کی نشان آن حرمگاهت دهند»1«	تا نگردي بي نشان از هر دو کون

از حجله عروسی تا بستر شهادت

ماه شوال سال سوم هجرت، در شهر مدینه در میان مسلمانان رفت و آمدهای غیر عادی دیده می شود؛ زیرا همه احساس می کنند که به همین زودی جنگی در شرف اتفاق است، ولی در انجام آن تردید دارند، هر وقت به همدیگر می رسند، درباره جنگ احتمالی سخن می گویند و از همه خبر می گیرند، ولی جواب اکثریت معمولاً این است «خدا و رسولش بهتر می دانند» و این حرف کافی است که مسلمانان را قانع و آرام کند.

بالاخره تصمیم اهل مکه برای جنگ با مسلمانان در تمام شهر مدینه پیچید و این همان چیزی بود که مردم مؤمن مدت ها انتظارش را می کشیدند.

شکستی که کفار در جنگ بدر خورده بودند، نه تنها حسنّ حماسی آنها را جریحه دار ساخته بود، بلکه راه کاروان و تجارت را بر آنها بسته، از این طریق ضربه های مادی غیر قابل جبرانی به آنها وارد می آمد.

آنها می خواستند با شروع يك جنگ جدید، از کشتگان خود در بدر انتقام

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 150

کشیده و منافع بازرگانی خویش را تأمین کنند و در اثر تطمیع و وعده غنایم بسیار، عده کثیری از بدویان را که مدت‌ها بود در اثر اشعار شاعرانی چون کعب بن اشرف تحریک شده بودند با خود همراه نمودند.

نیمه شوال فرا رسید، روزی به اهالی مدینه خبر دادند که عده کثیری مرکب از سه هزار نفر مسلح با تجهیزات کامل به سرپرستی ابوسفیان به سوی مدینه می‌آیند و چیزی به مدینه راه ندارند.

در میان این عده مردان شجاعی بودند که حس انتقام‌جویی آن‌ها را هم‌چون درنده کرده بود، از قبیل صفوان پسر امیه و عکرمه پسر ابو جهل که از گذشتگان کفار در بدر بودند، به علاوه عده‌ای زن برای تحریک و تشویق سربازان به سرپرستی هند زن ابوسفیان با ارتش کفر پیش می‌آمدند.

مؤمنان که در اثر فتح بدر تشویق به مبارزه شده و تعلیمات اسلام آن‌ها را تشنه شهادت کرده بود، به قدری از خود اشتیاق و تمایل نشان دادند که حضرت به درخواست آنان برای کشاندن جنگ به بیرون مدینه پاسخ مثبت دادند، گرچه خود حضرت از نظر نظامی صلاح را در این می‌دانستند که تمام دروازه‌های مدینه را بسته، دشمن را از محاصره شهر خسته کنند و نومیدانه آنان را به پراکندگی بکشند و از این طریق به آنان ضربه کاری بزنند.

در همین حال که آمد و رفت و تکاپو به خاطر این اتفاق بزرگ در مدینه جاری بود، در یک خانه از اهالی همین شهر، جشن و سرور بر پاگشته و تعدادی در آن مجلس شرکت کرده بودند.

این خانه در حقیقت، خانه ابو عامر راهب است که اخیراً از مخالفان خدا و رسول شده و همان کسی است که به حضرت رسول نفرین کرد که در غربت بمیرد، ولی حضرت فرمود:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 151

خداوند، نسبت به مردم دروغگو چنین جزا می‌دهد و بالاخره خود او در یکی از شهرهای روم، بی‌کس و تنها جان داد.

این شخص بدبخت و منافق و جاسوس زودتر و بیشتر از همه اهالی مدینه از وضع کفار نسبت به جنگ با مسلمانان آگاه شد و برای این که دشمنی خود را با رسول حق و راه الهی به نهایت برساند، پنجاه تن از کسان خود را اغوا کرد و به همراه خود برداشت و به ارتش کفر پیوست، بنا بر این در مجلس جشنی که امشب در خانه او برپاست خود او حضور ندارد.

این جشن برای کیست و به خاطر چیست؟ برای پسر ابو عامر حنظله و به خاطر عروسی این جوان پاك و برومند!!

در مقابل، چنین پدری که دشمن رسول خداست و خود را برای نابودی دین اسلام آماده کرده، این پسر جزء مؤمنان و از فدائیان و مشتاقان جانباز در راه خداست.

این پسر خلف صالح، بیدار بینا، مؤمن واقعی، دارنده یقین و عاشق خدا و رسول و شیفته خدمت و علاقمند به جهاد و شهادت در راه محبوب حقیقی عالم است!!

از پای تا سرم همه صید کمند توست

من مبتلای عشق و دلم دردمند توست

یا ساق فتنه از سر زلف بلند توست

زلف بلند توست که افتاده تا به ساق

ملك وجود نعل بهای سمند توست

ای شهباز عرصه سرمه رکاب زن

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 152

عشق تو در دل است و دلم دردمند توست

گفتی زعشق ره به سلامت بری ز درد

حنظله، جوانی است هیجده ساله، زیبا، ورزیده، صادق، مؤمن، پاك و بی نهایت مورد لطف و مهر حضرت رسول.

نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله این جوان دلیر و آراسته را که پدرش جزء دشمنان سرسخت اسلام است، ولی خود او با چنین صداقت و مشتاقی به اسلام خدمت می کند دوست دارد.

مدتی است گفتگوی ازدواج حنظله در افواه است و اقدامات جهت این امر به عمل می‌آید، نامزد او نجمة الصباح دختر سعد بن معاذ که از بزرگان اصحاب و از چهره‌های سرشناس مدینه است می‌باشد، اقدامات به نتیجه رسیده به طوری که قبلاً چنین شی را برای عروسی و زفاف تعیین کرده بودند، بدون این که خبر شوند که فردای این شب، جنگ بین مسلمانان و کفار درخواهد گرفت.

حنظله، نسبت به نجمة علاقه و عشق شدیدی می‌ورزد و مدت‌ها صحبت و آمد و رفت و اقدامات نسبت به قبول پدر او و خود نجمة به برگزیدن وی به همسری، آتش اشتیاق او را تیزتر کرده است.

روزهای مدیدی است که انتظار شب عروسی را می‌کشد و چشم به راه دقیقه‌ای است که از وصل محبوبه سیراب شود.

نجمة هم چنین است، علاقه شدیدی به جوان شجاع و با صداقتی چون حنظله پیدا کرده، دقایقی را که به طور قطع حنظله متعلق به او خواهد شد انتظار می‌برد، خانواده طرفین نیز که تاریخ عروسی را تعیین کرده‌اند، اصراری دارند که حتماً در شب معین، این امر مهم انجام پذیرد.

اما تاریخی که معین شده، مصادف با شب جنگ است، دو نیروی بسیار قوی

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 153

در درون قلب حنظله در مبارزه‌اند:

از طرفی عشق به همسر زیبا و ارضای غریزه و از طرف دیگر شدت ایمان و علاقه به اسلام و مانعی که از برگزاری عروسی در شبی که باید فردای آن تمام مردان مؤمن به جنگ روند، در پیش دارد.

این دو فکر متضاد، چنان مغز و قلبش را در معرض تهاجم قرار داده بود که وجودش سخت گرفتار شده و انگار قوه اخذ تصمیم از وی سلب گردیده بود.

از يك طرف، گاهی تسلیم عشق و علاقه به هوای نفس شده، می‌خواهد قبول کند که عروسی سر بگیرد و از جانب دیگر حس ایمان آتشین او پشت پا به تمام علایق دنیایی زده، می‌خواهد برای ظهور اوج زهد، همه را رها کند و خود را به دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخته تا فردا از او جدا نگردد، مبادا کشش، جسم او را از آن چنان عظیمی بازدارد.

هر چند از پدر اجازه عروسی گرفته، ولی می‌خواهد مطمئن شود در این شبی که فردای آن باید به جنگ روند، صبح عروسی او چه خواهد شد؟!

بالاخره، کشمکش این دو نیرو چنان او را در عذاب گذاشت که کسی را خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرستاد که برای عروسیش از حضرت اجازه مخصوص دریافت کند!

نبی عزیز صلی الله علیه و آله، آن فرشته رحمت الهی، اجازه داد، از شنیدن خبر اجازه برقی از شعف در چشمان حنظله درخشید و این بار از شدت شعف می‌لرزید، در حالی که روحش از دستوری که آمده بود به خشنودی نشست و دیگر می‌توانست هماهنگ با جسم باشد و با آن مبارزه نکند.

نجمه را به منزل او آوردند، جشن مختصری که قبلاً به آن اشاره رفت تمام شد، مدعوین یکی یکی به خانه خود بازگشتند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 154

شب زفاف تمام شد، دو دل داده از هم کام گرفتند، هر لحظه که می‌خواهد به وضع حال دل خوش شود، ناگهان جمال فردا و وصال محبوب ابدی و تصمیمی که نسبت به رفتن جنگ باید بگیرد در نظرش مجسم می‌شود.

او با زبان حال به معشوق واقعی می‌گوید:

املاك را مهابت تو پست می‌کند	افلاك را جلالت تو پست می‌کند
هوشش رباید و خردش مست می‌کند	هر جا دلی که عشق تو در وی کند نزول
مر نیست را ارادت تو هست می‌کند «1»	مر پست را عبادت تو می‌کند بلند

حنظله، از بیان فکر خود به نجمه احتراز می‌کند، مبدا عیش او منغص شود، او عزم دارد که تا آخرین لحظه، به نجمه چیزی نگوید!

لحظات خوشی و کامرانی مثل برق می‌گذرد، آن چنان سریع که عشاق، ناگهان متوجه می‌شوند که دو ساعت از نیمه شب گذشته و هنوز به راز و نیاز و گفتگوی آینده، مشغولند.

بالاخره، خستگی چیره می شود و ابتدا چشمان نجمه و بعد دیدگان حنظله را به هم می دوزد.

آرامش شب، به علت وجود حالت جنگ در شهر نیست، به این لحاظ هنوز يك ساعت از خواب این دو دلدادۀ تازه به هم رسیده نگذشته که صدای همه‌ای که پشت در منزل برخاسته بود، حنظله را سراسیمه از خواب بیدار کرد، فوراً به یاد ما وقع افتاد، از بستر برخاست و خود را به پنجره رسانید و شخصی را که به شتاب عبور می کرد صدا زد: چه خبر است و رو به کجا می روید؟!

مگر از جریان جنگ بی خبر هستی؟

(1) - ملا محسن فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 155

- چرا خبر دارم ولی می پرسم وضع چگونه است و قشون کجا باید بروند و شما به کجا رهسپارید؟

مقصودت از این سؤال چیست؟ من هم مسلمانم و می خواهم به ارتش اسلام ملحق شوم.

چطور، هنوز از منزل بیرون نیامده‌ای، همه حرکت کرده و رفته‌اند و من آخرین آنها هستم که باید به سرعت حرکت کنم، مبدا عقب بمانم.

خدا تو را اجر دهد، من هم عازم آمدم، ولی شب گذشته به اجازه رسول الله صلی الله علیه و آله جریان زفاف خود را طی کردم و حالا از تو خواهش می کنم وضع را برایم تشریح کنی، تا من هم به شما ملحق شوم.

به به! عجب همتی، بسیار خوب، حالا که تو این قدر مؤمن هستی به تو می گویم و از خدا خواهانم تو را توفیق جهاد مرحمت کند.

دیشب، ارتش اسلام به سرپرستی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که به سه دسته مهاجر و اوس و خزرچی قسمت شده بودند به شکل ستون به طرف شمال حومه شهر رفته، آنجا را دور زده‌اند و چند نفری که عقب مانده‌اند در ساعات مختلف شب به آنها پیوسته‌اند.

در موقع خروج از دیوارهای شهر، عبدالله بن ابی سلول آن رئیس منافقان با ششصد نفر یهودی در حین خروج از شهر، خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله رسید و پیشنهاد کرد به همراهی مسلمانان به جنگ بیاید، ولی حضرت از آنها تشکر کرد و فرمود: کمک خدا برای من کافی است.

عجب!! آری، خداوند به رسول خود وحی کرده بود که اینان به قصد تخریب و خیانت این پیشنهاد را کرده‌اند و حضرت نیز خوب جلوی آنان را گرفت.

اما رئیس منافقان از این مسئله که آن را توهینی تلقی کرد، برآشفته و به طرف

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 156

سربازان مسلمان رفته، در بین آنان تخم اضطراب و نگرانی پاشید و گفت:

من به محمد گفتم که از مدینه خارج مشو، ولی او به حرف اشخاص بی فکر و کم ظرفیت از مدینه بیرون شد، چرا شما خود را به دهان یک مرگ حتمی می اندازید و به این ترتیب توانست یک ثلث از ارتش را از رفتن بازدارد و ارتش اسلام تقریباً به هفتصد تن رسید و رئیس منافقان هم با فراریان از جنگ، راه مدینه را پیش گرفت.

خوب بعد چه شد؟

دیگر چه می خواهی بشود، به قدری مؤمنان و مجاهدان الهی، این گروه پست و منافق ترسو را، مسخره کردند که رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: بس است.

خداوند اجر نیکوکاران را بخت می داند و از حال کسانی که از زیر بار وظیفه، شانه خالی می کنند بخت می داند و اینها خیال می کنند با فرار از جنگ در امن خواهند بود ولی از راه سعادت برگشته، به سوی تاریکی می روند.

ای برادر اسلامی! گفتم که اکنون ارتش اسلام در شمال شهر خیمه زده‌اند، چه وقت حرکت خواهند کرد؟

این طور مذاکره شده که قبل از سحر حرکت کنند، بنا بر این جز چند دقیقه وقت نیست، باید هر چه زودتر حرکت کرد، مبدا عقب بمانیم.

مردی که این گونه با حنظله صحبت کرد با عجله خدا حافظی نمود و دوان دوان به سوی جبهه حرکت کرد.

حفظه حالتی پیدا کرد که قلم از شرح آن عاجز است، او مانند مرغ سرکنده که در میان خون خود دست و پا می‌زند به جوش و خروش افتاد!

نمی‌گویم که تردید داشت آیا بماند یا به جنگ برود؟ خیر، تصمیم خود را از همان لحظه اول گرفته بود، از همان ساعتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت، لحظه‌ای تردید به او دست نداد اما اکنون اضطرابش از دو چیز است:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 157

اولاً فرصت از دست می‌رود و چون چند دقیقه دیگر، قشون حرکت می‌کند، ممکن است عقب بماند و هرگز به فیض عظیم همراهی با ارتش اسلام نرسد.

از جانب دیگر بدنش با يك عمل حیوانی مشروع کثیف شده و احتیاج به غسل دارد، چگونه غسل نکرده به جنگ برود؟ نماز خود را چگونه بخواند؟ اگر هم تیمم کند، اما چگونه روح و فکرش راحت است و از کثافت تن، در عذاب نیست، چطور محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را با این حالت درک نماید، اگر به فیض بزرگ شهادت برسد، تکلیف او با این بدن ناپاک چیست؟

این افکار بود که او را سخت عذاب می‌داد و از طرفی به علت نبودن آب و کمی وقت، نمی‌توانست راه حلی پیدا کند. در این چند لحظه مغزش مانند ساعتی که چرخ‌هایش در رفته باشد و به سرعت کار کند، هر آن، يك نوع می‌اندیشید و از این فکر به فکر دیگر می‌جهید، چه کند؟

در سر هوسی نماند ما را

از عمر بسی نماند ما را

جز دوست کسی نماند ما را «1»

زُفتم زدل غبار اغیار

خیر، حتماً باید غسل کند، آری، ولی با چه، وقت کجاست، آب کجاست، پس غسل چطور می‌شود، چگونه برود؟! خلاصه روحیه او در این لحظه به قدری شگفت آور بود که قابل شرح و بیان نیست و اگر يك روانشناسی بخواند نهایت درجه اضطراب را به صورت تجسم درآورد، باید حالت حفظه را در این چند دقیقه شرح بدهد!

فکر را با عمل توأم کرد، دوان دوان این طرف و آن طرف منزل می‌دوید، يك جاكوزه آبی دید برداشت و خواست آن را بر سر خود بریزد، ترسید لباس‌هایش هم

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 158

ناپاك شود و بد از بدتر گردد، در را باز کرده هراسان بیرون رفت؛ ولی هنوز چند قدم نرفته برگشت؛ زیرا می‌دانست که در این حوالی نه آب هست و نه حمام و اگر هم حمام در فاصله دوری هست با این وقت کم به درد او نمی‌خورد، بدون قصد مانند دیوانگان این طرف و آن طرف می‌رفت و هر جا می‌رسید، لحظه‌ای ایستاده نمی‌توانست تصمیمی بگیرد و باز آنجا را ترك می‌گفت.

بالاخره، در اثر رفت و آمد او نجمه از خواب بیدار شد و چشمانش را باز کرده، به محض این که حنظله را دید، يك مرتبه حلقه از هم گشود و نگاهی به سر تا پای او انداخته گفت:

عزیزم! چرا از جا برخاسته‌ای، بیا بنشین تا خوابی که درباره تو دیده‌ام تعریف کنم، نمی‌دانی چه خوابی است، ولی نه می‌ترسم بگویم، نخواهم گفت، ممکن است خواب شومی باشد، نه نه باور نمی‌کنم، ای شوهر مهربان! چرا از جای برخاسته‌ای؟

نجمه عزیز! نگران مباش، من برای انجام وظیفه‌ای برخاسته‌ام.

بالاخره، باید به تو بگویم، آیا می‌دانی که ارتش اسلام برای جنگ با دشمن از شهر بیرون رفته؟ بسیار خوب... من هم باید بروم و به آن‌ها ملحق شوم.

در این میان نجمه سخن او را بریده، گفت: مگر دیوانه شده‌ای چطور ممکن است بروی، کسی که دیشب عروسی کرده، چطور در سحر زفاف خود به جنگ می‌رود، بیا و به جای بخواب و این افکار را از سرت بیرون کن.

نجمه، بیهوده اصرار مکن، من خودم هم می‌دانم که چقدر این رفتن من بر تو سخت است، بر من هم فراق تو بسیار گران است و تاکنون سابقه ندارد که دامادی از حجله دامادی به صحنه جنگ برود، اما چه باید کرد، اسلام از همه این‌ها عزیزتر و نیکوتر است، جان همه ما فدای اسلام باد، خود را راضی کن که بروم و ان شاء

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 159

اللّٰه به زودی ارتش اسلام با فتح و ظفر بازمی گردد و من هم دوان دوان به خانه معشوق عزیز خود می آیم و تو را در آغوش گرفته، در سایه پیروزی دین، عمری را در خوشی و رفاه به سر خواهیم برد، کمی فکر کن، ثواب من از این جهاد چقدر زیاد خواهد بود، خود رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله با دهان مبارکش مژده ثواب چند برابر فرمود، پس برای خاطر من و بهره ای که از این اقدام می برم، دست از اصرار باز دار.

عزیزم! این ها که تو گفتی صحیح است و جانب اسلام از هر چیز گرامی تر، سر و جان من و همه کسانم فدای اسلام باد، ولی با نرفتن تو لطمه به اسلام نمی خورد و قریب هزار تن در این جنگ شرکت می کنند، بگذار تو يك نفر کم باشی به علاوه شاید جنگ چندین روز طول بکشد و تو همیشه فرصت آن را خواهی داشت که به ارتش اسلام بپیوندی.

نه، نجمه مرا منصرف مکن، اگر اکنون نروم، دیگر فرصت از دست می رود و ممکن است ارتباط ارتش با شهر قطع گردد، به علاوه نرفتن فوری موجب دلسردی و انصراف کلی خواهد شد، درست است که من يك نفر در برابر هفتصد نفری که اکنون به جنگ می روند چیزی نیستم، ولی نسبت به وظیفه خودم چه باید بکنم، آیا حاضری در پیش خدا و رسول او شرمنده باشم؟

شرمنده نیستی، عذر خوبی داری و خواهی گفت: شب زفاف من بوده و حق داشته ام چند روزی با تازه عروس خود بمانم.

نه، نه این حرف را زن، حق ندارم، حق اسلام و دفاع از آن بالاتر و بهتر است، به علاوه ای محبوبه عزیز! دیشب که رسول اسلام صلی اللّٰه علیه و آله اجازه عروسی به من عطا فرمود، با خود عهد کردم که به جنگ بروم و این امر بستگی به ایمان من دارد، چه شده که من ایمانم از دیگران کمتر باشد نه، نه دیگر حرفی زن و مرا منصرف مکن، حتماً خواهم رفت و چنان که گفتم، به خواست خدا با روی سفید و دلی خوشحال

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 160

به سوی تو بازگشت خواهم نمود!

نجمه چند دقیقه دیگر اصرار کرد و هر چه گفت با عزم آهنین و اراده خلل ناپذیر حنظله مواجه شد، بالاخره چون از انصراف او مأیوس گردید، گفت:

حالا که می روی پس بگذار خوابی را که دیده ام برایت تعریف کنم، برای خاطر همین خواب بود که نمی خواستم حرکت کنی.

آری، همین خواب مرا مضطرب و پریشان کرده است، اما حالا که می روی خداوند بهتر به کار خود بیناست.

دیشب در خواب دیدم شکافی در آسمان پیدا شد و تو از روی زمین بالا رفتی که به شکاف رسیدی و داخل آن شدی و از آن هم گذشتی و به درون آسمان وارد گشتی و پس از رفتن تو، شکاف بسته شد.

اکنون بر تو می ترسم، مبادا این خواب تعبیری داشته باشد و تعبیر آن شهید شدن تو باشد و هنوز کام از حیات برنگرفته از آن بگریزی!

در حالی که کلمات نجمه راجع به خواب از دهانش بیرون می آمد، حنظله سراپا گوش بود و هر سخنی که از دهان نو عروس به او می رسید وی را چنان تکان می داد که اعصابش مثل کسی که در زمستان آب یخ بر تن ریزد کشیده می شد و بالاخره چون کلام معشوقه به پایان رسید رنگ حنظله برافروخته بود، اما لحظه ای بیش نگذشت که تبسمی بر لبان او ظاهر شد و روی به طرف نجمه کرده و خنده کنان گفت:

عزیزم! اگر خواب تو راست باشد و من این طور به داخل آسمان ها روم چه سعادتى بالاتر از این است، مگر نه ما همه مسلمانان باور داریم که شهادت، بزرگ ترین کامیابی جهان است، پس مژده ای که تو به من دادی بالاترین مژده هاست، چرا نگرانی؟!

گر عشق رفیق راه من گردد

خار ره من گل و سمن گردد

هر گوشه ز ریگزار گل روید

هر شاخه ز خار من چمن گردد

گنجینه روح را شود گوهر

سنگی که عقیق این یمن گردد»1«

در این حال نجمه گفت: بسیار خوب، برو خدا به همراهت.

حنظله، پس از این کلام در حالی که چند دقیقه بود موضوع غسل را فراموش کرده بود به محض شنیدن رخصت همسرش به یاد غسل افتاد و با حالتی زار و پریش گفت:

ای نجمه زیبا! با این چند دقیقه حرف زدن فرصت احتمال غسل کردن را از من سلب کردی خداوند تو را ببخشد، ولی چه باید کرد قسمت این بود و با تقدیر چاره‌سازی نتوان کرد، من همین الان می‌روم شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم و عذر خود را به او گفتم از او طلب چاره کردم و شاید برای من دعایی کند که خداوند از این گناه من درگذرد.

در حالی که این سخن را گفت قدمی جلو گذارد که نجمه را برای آخرین بار در آغوش گرفته و با او خداحافظی کند که ناگاه نجمه گفت: ای حنظله! ای شوهر مهربان من! آیا حاضر هستی نام من به بدنامی شهره شود؟!

البته نه نجمه عزیزم این چه سؤالی است که می‌کنی؟ هیچ می‌دانی اگر بر نگردي کسی از من باور نخواهد کرد که در همین چند ساعت زن تو شده و گوهر دوشیزگی را از دست داده‌ام، مردم بعد از این به من چه خواهند گفت، آیا در معرض تیر ملامت واقع نخواهم شد.

نجمه ممکن است ولی چاره چیست و چه فکری به نظرت می‌رسد؟ تو را به

(1) - صفا اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 162

خدا قسم زود بگو که وقت می‌گذرد و می‌ترسم که ارتش حرکت کند!! نجمه به عجله لباسش را پوشید و در حالی که قصد خود را به حنظله می‌گفت، شتابان از خانه بیرون رفت و در خانه چند همسایه را کوفت و پس از چند دقیقه، چهار نفر زن را در اطاق حاضر کرد، آن‌گاه در برابر آنان روی به حنظله نمود و گفت:

ای شوهر عزیز من! آیا اقرار داری که دیشب عمل زفاف واقع شد و من زن شرعی تو شده‌ام؟

حنظله پاسخ داد: بلی، ای نجمه عقیقه و پاک!

آن‌گاه نجمه روی به طرف شاهدان کرده و گفت:

گواه باشید و این سخن را به یاد داشته باشید؛ زیرا من خوابی دیده‌ام و پیش خود تعبیر آن را به شهید شدن حنظله و برنگشتن او از جبهه دانسته‌ام، پس اگر روزی طعنه زنان و بدگویان، تیر زبان آلوده خود را متوجه من کردند، شما شاهد و گواه و مدافع من باشید.

هر چهار نفر با نهایت صداقت و لحنی که همراه با تحسین بود، حمل شهادت را قبول کردند و در حالی که به شجاعت و جوانمردی و ایمان حنظله و عفت دوستی و پاکی و مآل اندیشی نجمه، آفرین گفتند از در خارج شدند.

پس از خروج آن‌ها حنظله جلو رفت و سر نجمه را در سینه گرفته در حالی که آن را به خود می‌فشرد گفت:

ای بنت سعد! ای محبوبه عزیز! ای معشوقه گرامی و ای همسر ارجمند! خدا حافظ، درباره من دعا کن و مرا هرگز فراموش مکن و از یاد مبر که من تو را از دل و جان دوست دارم، گرچه اسلام را بر تو مقدم داشته‌ام، ولی می‌دانم که مرا ملامت نخواهی کرد و از این که رضای خدا را بر خشنودی تو اختیار کردم، ناراضی نخواهی بود.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 163

اگر از من گله داری مرا ببخش، از این که نتوانستم کام دل تو را چنان که معمول است برآورم، مرا عفو کن، ای عزیز! اگر پیروز برگشتم تو برای همیشه از آن من خواهی بود و تا آخر عمر با لذت و سعادت زندگی خواهیم کرد و اگر به فیض شهادت رسیدم در آن دنیا مراقب تو خواهم بود و برای تو پیش خدای خود دعا خواهم کرد و طلب مغفرت خواهم نمود، صبر داشته باش شکبیا باش، عزم و اراده به خرج بده، چرا گریه می‌کنی، یک مسلمان باید بیشتر از این‌ها مقاومت داشته باشد، همسر عزیزم! مگر فراموش کرده‌ای که تو هم امت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی؟

پس گریه نکن اگر به گریه ادامه دهی مرا هم گریه می‌اندازی، آن وقت ممکن است در من سستی راه پیدا کند و این سستی دل در من باقی بماند و رشادت لازم در مقابل دشمن خدا، از من ظهور نکند.

نجمه که مثل ابر بهار می‌گریست چون سخن اخیر را از دهان حنظله شنید خودداری کرد و با صدایی که نیمه بریده بود و درست از گلو در نمی‌آمد و گاهی با ترکیدن بغض قطع می‌شد، گفت:

برو عزیزم! خدا همراه تو باشد، از این که گریه می‌کنم مرا ببخش، زخم و زن رقیق القلب است، به علاوه می‌دانی که تو را بسیار دوست دارم از جان خودم بیشتر، پس حق دارم که با از دست دادن تو، این طور بی‌تابی کنم.

در اینجا حنظله خود را از آغوش نجمه خارج کرده در حالی که از او جدا می‌شد، گفت:

بس است عزیزم! اگر این طور بخواهیم پیش هم باشیم فرصت از دست می‌رود، خدا حافظ.

تا پای خود را از آستان در بیرون گذاشت، نجمه به دنبال او دویده گفت: حنظله يك كلمه ديگر با تو دارم، آیا راهی هست که در صورت شهادت تو من هم به تو

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 164

بپیوندم؛ زیرا پس از تو زندگی بر من حرام است! حنظله ندانست در مقابل این کلام که از دل صادقی بیرون می آید چه بکند پس روی خود را برگرداند و در حالی که اشکی از شوق در گوشه چشمش پیدا شده بود، گفت:

الحق که لایق حنظله هستی، خداوند تو را جزای خیر دهد، پاداش دهنده ما اوست و ان شاء الله پاداشی که در انتظار داری خواهی گرفت، پس از آن بدون این که بیش از این خود را تسلیم احساسات کند دوان دوان شروع به رفتن کرد.

دلش می خواست بال درآورد و به فاصله چند لحظه به لشکر اسلام برسد.

در حالی که دیوانه وار بر سرعت قدم های خود می افزود و هر لحظه نزدیک بود پایش به سنگ خورده و بر زمین افتد و چند مرتبه نیز سکندری خورد، سرعت حرکت، بحال تفکر را از او سلب کرده بود، فقط مانند گرسنه ای که تنها فکرش به سفره طعام است اندیشه ای، جز رسیدن به اردوگاه نداشت و چون چراغی که در انتهای بیابانی دیده شود مشتاقانه فقط آن را می دید، به سوی آن می رفت.

او که در لحظات جدایی از محبوبه، خود را نگهداشته و ابداً نگریسته بود، اکنون مانند سیل، اشک از چشمش جاری بود.

های های می گریست، به طوری که اگر کسی در راه به او برمی خورد و حوصله نگاه کردن به این جوان را داشت، منظره عجیب وی - در حالی که عرق سرپایش را فراگرفته بود و به سرعت می دوید و صورتش از اشک شسته شده و بغض گلایش چنان بلند بود که به گوش دیگران می رسید - او را مبهوت می کرد.

چرا گریه می کرد؟ آیا حالا به یاد معشوقه و جدا شدن از او افتاده بود، آیا به خاطر نجمه عزیز می گریست؟ نه، علت گریه او این نبود.

این چشمان التماس آمیز آغشته به اشک که هر لحظه به سوی آسمان دوخته می شد و با تضرع و لابه به مبدأ می گردید، از عشق مجازی چنین گریان شده بود؟!

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 165

گریه‌اش از این بود که می‌ترسد مبادا فرصت از دست رفته باشد و به موقع به میدان نرسد، می‌ترسید وقتی آنجا برسد که قشون رفته باشد، آن وقت جواب خدا را چه خواهد داد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله چه خواهد گفت!!

علت دیگر گریه‌اش وضع ناپاکی بدن که بالاخره از حل کردن آن عاجز مانده بود که چه خواهد شد، اگر چنان که نجمه خواب دیده و گفته بود، کشته می‌شود، تکلیف او با این تن غسل نکرده، چیست؟ چطور اذن دخول به ملکوت معنوی خواهد یافت، آیا او را مانند موجود پلیدی طرد نخواهند کرد، آیا با بدن ناپاکش چه معامله می‌کنند؟

این افکار هر لحظه شدت می‌گرفت و از يك طرف به سرعت پاهایش می‌افزود که زودتر به اضطرابش خاتمه داده شود و از جانب دیگر صدای گریه‌اش را بلندتر می‌کرد.

بالاخره، از دور صدای اذان صبح به گوشش خورد، دریافت که صدا از لشکر اسلام است، چون این حالت را دید سر را به علامت شکر به سوی آسمان بلند کرد، گریه‌اش قطع شد و پا را آهسته‌تر کرد و بالاخره آن قدر از حالت دویدن کاست تا به راه رفتن معمولی رسید، عرق بدن او سرازیر بود، اما کم‌کم خشک می‌شد، چون به اردوگاه رسید صف نماز بسته شده بود، مسلمانان پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده، می‌خواستند عبادت خدا را به جا آورند.

حنظله، به عجله تیمم کرد و در صف آخر قرار گرفت و نماز را با خلوص کامل بجای آورد.

پس از خاتمه نماز که به واسطه جنگ به سرعت برگزار شد، حنظله صفوف برادران را آهسته شکافت و به سوی خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافته بالاخره به حضرت رسید، در برابر حضرت سیل اشک از چشمش ریخت، حضرت با

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 166

ملاطفت و نهایت مهربانی دست خود را روی پیشانی او گذارد و سرش را بلند کرد و فرمود:

حنظله تویی، خدا تو را اجر دهد بالاخره آمدی، من حدس می‌زدم که ایمان عظیم تو، تو را راحت نخواهد گذارد و بالاخره تو هم به جبهه حق علیه باطل، خواهی آمد!

ای رسول الله! آمدم ولی چه آمدنی... بسیار پریشان و ملول و افسرده‌ام و نمی‌دانم تکلیفم چیست؟ شرم دارم از این که در مقابل خدا ایستاده‌ام و خجلم از آن که اکنون این طور در حضور توام.

چرا؟ علت خجالت تو چیست؟

ای رسول خدا! می دانی که دیشب، شب زفاف من بود و من آب نیافتم که غسل کنم و اکنون با این بدن ناپاک، چگونه به جهاد روم؟

حضرت فرمود: بر خیز، مگر نمی دانی که تکلیف به قدر وسع است، چون آب نیافته ای بر تو باکی نیست و دل چرکین مکن.

پس ای رسول خدا! آیا به من اطمینان می دهی، اگر به فیض شهادت برسم از ناپاکی بدن پیش خدا مسئول نیستم؟ فرمود: برو اطمینان داشته باش، خدا تو را بیمارزد!

مقدمات جنگ فراهم شد، برنامه در ابتدای کار به نفع مسلمانان بود، نزدیک بود وضع دشمن به هم به پاشد، نسیم پیروزی به مشام می خورد، در این وقت نیروی جناح چپ که به فرمان مؤکد رسول خدا صلی الله علیه و آله، حافظ گردنه عین بودند به اشتباه بزرگی دچار شدند که باعث تغییر سرنوشت جنگ شد!!

ابن جبیر رئیس این قسمت به خیال این که دیگر پیروزی اسلام کامل شده و کفار شکست خورده اند، برای استفاده از غنیمت، تصمیم گرفت به داخل میدان بیاید

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 167

و با دشمنان بجنگد و سفارش اکید رسول الله صلی الله علیه و آله را دایر به ماندن در آنجا، فراموش کرد و به داخل میدان آمد.

این اشتباه که اشتباه عمدی بود به ضرر مسلمانان تمام شد، خالد جنگجوی متهور قریشی، متوجه خالی شدن جناح چپ شد، به باقی ماندگان نیروی جبیر که به سفارش پیامبر مانده بودند تاخت و پس از قتل عام آنان از پشت به مسلمانان حمله کرد، در این حال يك زن کافر به نام عمره بنت علقمه، پرچی را که مدت ها بود از ترس بر زمین مانده بود برداشت و کفار را مخاطب قرار داده، آنها را از ترس و بزدلی سرزنش کرد و با این کار جسارت مکین را تحریک نمود، از طرف دیگر خبر شوم قتل پیامبر که همه جا منتشر شده بود به درهم ریخته شدن وضع مسلمانان، کمک کرد، به طوری که عده ای از آنان به طرف مدینه گریختند. عده ای از جنگجویان نجیب و فعال و مؤمن که از آن جمله حنظله بود در محبوحه جنگ به زمین افتاده، شربت شهادت نوشیدند.

حنظله در لحظات آخر به محبوب ابدی روی کرد و عرضه داشت:

ای خداوند قادر متعال و ای بخشنده مهربان! با بدن پاره پاره و خونین به سوی تو می‌آیم در حالی که تن، ناپاک است، ولی رسول تو گفت: مرا از این حالت خواهی بخشید.

ای خدای مهربان! مرا ببخش... نتوانستم آب بیایم تا خود را پاکیزه کنم و به این ضیافت عظیمی که مرا به سوی آن می‌خوانی بیایم، تقصیر از من نبود و اگر بود از رحمت بی‌پایان و لا یتناهی تو امید عفو دارم.

مرا ببخش و از رحمت خود مأیوس مساز... این شهادت را که با رضایت کامل و اشتیاق انجام گرفته، قبول کن و مرا از لطف و عنایت خویش محروم مفرما.

خدای من! خانواده خود و این تازه عروس را که دیشب با يك دنیا امید و آرزو

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 168

جا گذاشتم به تو سپردم، تو برای روزی دادن و نگاهداریش شایسته‌تری.

ای خدا! آمدم مرا از خود مران که دری دیگر جز این نمی‌شناسم، این بگفت و چشم بر هم گذاشت، تا از هر چه غیر اوست، چشم پوشیده باشد و تنها به وجه او نظر داشته باشد.

آری، حنظله تازه داماد که با این اشتیاق به جانب شهادت شتافته بود، بالاخره به آرزوی خودش رسید و خواب تازه عروس او به حقیقت پیوست.

در این حال نبی اسلام صلی الله علیه و آله به دیدار جنازه پاک شهدا شتافت، پس از عبور از جلوی چند نفر چشمش به حنظله افتاد، نگاهی بر او انداخته مدتی بر بدن خونین آن جوان رشید خیره شد، پس از آن رو به طرف مؤمنان که در اطراف حلقه زده بودند کرده فرمود:

این همان جوانی است که دیشب عروسی کرد و از بستر زفاف مستقیماً به میدان جنگ شتافت و امروز او را در این حال می‌بینید، این جوان از شدت ورع و تقوا، مدت‌ها در تب و تاب و التهاب گذراند که مبادا با بدن غسل نکرده کشته شود، اما اکنون دیدم که ملائکه بین زمین و آسمان او را غسل می‌دهند!!

در این وقت نجمه که او هم مانند اهل مدینه می‌خواست خبری از محبوب خود بگیرد جلو رسید و چون بدن خونین آن شهید عزیز را نگریست، زانویش تاب مقاومت نیاورد، به زمین نشست و نگاهی به روی او افکند و در حالی که می‌گریست گفت:

ای حنظلہ! محبوب من! خدا تو را بیامرزد، چه خوب شجاعانه جان سپردی، چه ایمان بزرگی از خود نشان دادی.

گوی مرگ را چون هدف روشنی در مقابل خود می‌دید و رقص‌کنان به سوی آن شتافتی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 169

ای نجمه به فدای تو باد، برو که سعادتمند رفتی، ولی فراموش نکن که به من وعده کردی که در آن دنیا مرا از یاد نبری و همان طور که حین وداع با تو گفتم، دعا کن که من هم به زودی به دنبال تو بیایم تا جشن عروسی خود را آنجا یعنی در عالم پاک و بی‌آلایش تکمیل کنیم.

حضار از این سخنرانی عالی، تعجب کرده و از جهتی متأثر شدند و بر شجاعت و محبت این زن به دیده احترام نگریستند.

اسلام، تا به امروز از این فداکاران زیاد داشته، فداکاران جانباز و به فرموده پیامبر، تقواداران با ورع که همه خصلت‌های الهی آنان از زهد قلبی و معنویشان سرچشمه می‌گرفت، اگر جانفشانی اینان نبود، درخت دین تا به امروز با این همه ثمر بر جای نبود.

اکنون که مسئله زهد و مصداق آن به اینجا رسید، چه نیکوست که از هفتاد و دو تن شهدای کربلا که در رأس تمام شهدای تاریخ‌اند و در عشق و زهد نمونه ندارند یادی به میان آورم.

شهدای کربلا، پیشوایان زاهدان تاریخ

آری، اگر عزیزان به خون آغشته سال شصت و یک را که در محضر امام عاشقان حضرت سیدالشهداء، آگاهانه جان خود را با آن وضع، نثار حضرت حق کردند و با شهادت خود دوام قرآن و نبوت و امامت را برای ابد تضمین نمودند، پیشوای تمام زاهدان تاریخ و بلکه پیشوای تمام مردان راه حق بدانیم، کلمه مهمی در حق آنان نگفته‌ایم که آنان از تمام تصورات و خیالات ما نسبت به هر امر مثبتی، برتر و بالاترند.

«عنصر شجاعت» که نوشته فقیه فرزانه مرحوم حاج میرزا خلیل کمره‌ای است،

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 170

معارف و آثاری از اهل بیت علیهم السلام و بزرگان در توضیح حقیقت آن شهیدان نقل می‌کند که به قسمتی از آن اشاره می‌رود:

حضرت علی علیه السلام کفی از خاک کربلا بویید، به جای تعقیب نماز ذکر می‌گفت: «و شگفتا! از تو ای خاک اسرارآمیز، از تو در رستخیز گروه گروه بر می‌خیزند که بی حساب داخل بهشت خواهند شد.

حضرت علی علیه السلام به کربلا گذر کرد و فرمود:

خوابگاهی است از سوارانی، قتلگاهی است از عشاقی، این کوی، کوی شهیدانی است که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان به آنان نمی‌رسند!!!

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید:

علی علیه السلام با دو تن از یاران خود به کربلا گذشت، هنگامی که به آن سرزمین گذر کرد، چشمانش پر از اشک شده گفت: این خوابگاهی است از سواران آنها، این باراندازی برای بنه آنها است، در این جایگاه خون آنان به زمین ریخته می‌شود، خوشا به تو پاکیزه خاکی که بر فراز تو خون احبا خواهد ریخت «1».

ربیع بن خثیم یکی از زهاد ثمانیه است، از نظر حفظ زبان از ناروا بیست سال درنگ کرده سخن نمی‌گفت، خاموش بود، تا حسین علیه السلام شهید شد از او يك جمله شنیده شد. باز به سکوت خود برگشت تا مرد.

آنها را به سنان نیزه زده و آوردید. به خدا سوگند! گزیدگانی را کشته‌اید که اگر پیامبر خدا خود را به آنان می‌رسانید البته دهن آنان را می‌بوسید و آنان را در دامن و در کنار خود می‌نشاند، بار خدایا! تو سرشت آسمان و زمین را پدید آورده‌ای، آگاه به نهان و آشکاری، تو به دادگری بین بندگان خود در اختلاف، حکم خواهی کرد.

(1) - الخرائج والجرائح: 1/ 183، باب 2.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 171

کعب الاحبار از دانشمندان است که به او خوشبین نیستم و با این وضع این جمله زیر را می گفته، گویا این نغمه را از حنجره دیگران آموخته بود، سالم بن ابی جعبره می گوید: از او شنیدم که می گفت:

مردی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته می شود و هنوز عرق اسب های یاران او خشک نشده، داخل بهشت خواهند شد و با حور العین دست به گردن خواهند بود، می گوید: در این گفتگو بودیم که حسین علیه السلام بر ما گذر کرد گفتیم: او همین است؟ گفت: آری «1».

کشّی، رجالی معروف می گوید:

حبیب از آن هفتاد و دو تن مردانی بود که حسین علیه السلام را یاری دادند و به کوه کوه آهن برخورد کردند و به استقبال سرنیزه ها با سینه و شمشیرها با رخسار رفتند، برآنان پیشنهاد امان و مال و منال می شد، زیر بار نمی رفتند و می گفتند:

عذری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نیست، اگر حسین او علیه السلام کشته شود و از ما مژگانی بهم بخورد، ایستادند تا در پیرامون او تمام کشته شدند «2».

به قول فیض آن عارف مست جام بلی:

خوش آن که کشتگان غمش را ندا کنند	تا وعده های اهل وفا را وفا کنند
آن دم که دوست گوید ای کشتگان من	از لذت خطاب ندانم چها کنند
در شور و وجد و رقص درآیند عاشقان	از شوق دوست جامه جان را قبا کنند
آن دم که دوست پرسش بیمار خود کند	دردش یکان یکان همه کار دوا کنند
سرگر به پای دوست فشانند عاشقان	هر دم برای دادن جان جان فدا کنند

(2) - رجال الكشي: 78، حدیث 133؛ بحار الأنوار: 92/45، باب 37، حدیث 33.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 172

عشاق اگر الست دیگر بشنوند از او بی خود شوند و تا به قیامت بلا کنند

شهادی کربلا عبارتند از عده معدودی که از این چند جهت یعنی روشنی تاریخ و شجاعت و جنگ جویی با معنویت رجال، برای تولید جو معنویات و منطقه حسنات شایسته اند.

کاوش از روش آنان که کانون حسنات و کانون اخلاقند، می تواند جو را تغییر دهد، به شرط این که سرسری به تاریخ آنان ننگریم و کاوشی کنیم که از همه نواحی به تربت آنان راه یابیم و هر چه در آن تربت، مدفون است که رابطه، با عظمت آنان و عظمت جویی ما دارد، بیابیم و پیام اخلاقی آنان را که پیاپی می رسد در نیوشیم، چه از منطق های آتشین ادب آمیز، چه از ابراز حقیقت دوستی و حق پرستی، چه از اقدام به خدمت در مواقع خطیر و چه از مردانگی و پشتیبانی از مظلوم و چه از پیشروی در بین همسران، چه از استقبال و قدردانی از فرد عظمت و قهرمان آن، چه از نلرزیدن در ایستگاه های خطرناک، چه از فرزاندگی و يك تنه تقویت از حق کردن و چه از فداکاری و قربانی دادن، خلاصه جانفشانی و رجولیت و پاك روانی و نيك نهادی و کارهای برازنده ای که اثر پرمایگی روان و جان آنها است.

همه این امواج و اشعه معنوی را به وسیله احتكاك می توان به اهتزاز در آورد و خود را در جو حیات تازه فناپذیری کشانید و به اندازه ای تغییرات جوی و تأثرات خویش به منطقه بقا و جوار خدا نزدیک تر شده ایم و معنی حسنات و منشأ ثواب های موعود، همین است.

اگر گفته فیلسوف درباره قوه و ماده که گوید: هر ذره ماده عبارت است از قوه های غیر متناهی که مانند انجماد آب به یخ بسته شده است و اگر بتوان آن ذره را بشکنیم همان قوای غیر متناهی را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد، اغراق به نظر آید (چون جسم و جسمانیات متناهی التأثير و التأثير

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 173

است) درباره «جان و روان» که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده، فوج فوج بیرون همی فرستد اغراق نیست و درباره عده معدودی از مردان عبقری مانند شهیدان کوی حسین قابل تصدیق است که از آثار عظمت مالا مالند و از گریبان فعالیت آنان منطق‌هایی، ابرازهایی، پر از عاطفه و پر از حماسه و مانند آب روان روی هم می‌غلطد!!

بنگرید از درون پیراهن آنان آثار توحید، تقوا، اخلاق چنان سرشار به عالم منتشر و پراکنده شده و می‌شود که اگر توحید هیکلی داشت، همین طور آثار بروز می‌داد.

هزاران دشمن به مقصد جان، هزاران آرزوهای تقوا سوز، هزاران ازدحام اخلاق شکن، نتوانست فعالیت اخلاقی آنان را تعطیل کند، یا دامن تقوای آن‌ها را لکه‌دار نماید، یا به نیروی توحید و جان یکی شده با توحید آنان چیره گردد!!

پس تراکم قوای غیر متناهی تا اندازه‌ای قابل تصدیق است، اگر در شکستن ذرات و استخراج قوه‌های غیر متناهی، هنوز امتحان به عمل نیامده، در تحلیل شخصیت اینان و آثار نفسیاتشان تا اندازه‌ای رسیدگی شده و دیده شده که از بنیه آنان، هم آزادی و هم ضبط نفس، هم روانی و هم حکومت بر نفس، هم شجاعت و هم قانون، هم محبت و هم ضلالت، هم لطف و هم دلسوزی، هم قهرمانی و رزم‌آوری، هم خودداری و خود نباختن در منطقه قدرت کفر و هم خود باختن در برابر حقیقت و فضیلت به حد کامل سرشار توأماً بیرون می‌ریزد.

پس نامتناهی بودن جان و روان یا انجماد قوای غیر متناهی را در جهان جان تصدیق می‌کنیم و برای تولید جو معنویت و بزرگ کردن خیال شنونده و عظمت روح خواننده، تاریخ و پیام این مهین مردان، ما را کافی است.

در هر صورت آنچه مهم است در این زمینه بدانی این است که این همه صفت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 174

و خصلت و این همه بزرگی و عظمت و این همه جلالت و معنویت از کانونی چون زهد، یعنی بی‌ربطی کامل به آنچه نبایست رغبت داشت و رغبت کامل به معشوق حقیقی، یعنی حضرت ربّ العزه به دست می‌آید و حلاوت زهد برای زاهدان حقیقی در دنیا هم چون حلاوت نعمت‌های بهشت در قیامت برای بهشتیان است و چون این حلاوت حاصل شود، زاهد پس از آن دنبال چه رود و دنبال که رود.

زهد، ذروه انسانیت و مقام اعلای آدمیت و منبع تمام کمالات و ایجاد کننده تمام خصایل الهی در انسان است.

زهد در آینه روایات

اگر به دقت روایات عالی باب زهد را مطالعه کنیم و به جای توجه به الفاظ آن، به مفاهیم بلند آسمانی آن بنگریم، پس از وقوف به معنای زهد، عملاً زاهد خواهیم شد.

روایات باب زهد، جوی برای خواننده ایجاد می کنند که خواننده با توفیق حضرت حق، از آن جو آثار معنوی عظیمی برخوردار گردد.

روایات این باب به مسئله سرعت عمر، زودگذری وقت و این که دنیا تا کنون بحر صورتی که نصیب انسان شده برای انسان باقی نمانده، اشاره دارند و از این جهت دل آدمی را از رذایل پیراسته و به حسنات آراسته می نمایند، به قسمتی از روایات این باب توجه کنید.

در مقدمه این روایت آمده:

خداوند هر شب ملکی را به سوی مردم دنیا می فرستد تا فریاد بزند:

يَا أَبْنَاءَ الْعَشْرِينَ جِدُّوْا وَاجْتَهِدُوا وَيَا أَبْنَاءَ الثَّلَاثِيْنَ لَا تُعْرِضُوْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَا

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 175

أَبْنَاءَ الْأَرْبَعِيْنَ مَا أَعْدَدْتُمْ لِلْقَاءِ رَبِّكُمْ وَيَا أَبْنَاءَ الْخَمْسِيْنَ أَتَاكُمْ النَّذِيرُ وَيَا أَبْنَاءَ السَّيِّئِ زُرُّوْا أَنْ حَصَاةُ وَيَا أَبْنَاءَ السَّبْعِيْنَ تُودِي لَكُمْ فَأَجِيبُوا وَيَا أَبْنَاءَ الثَّمَانِيْنَ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ وَأَنْتُمْ غَافِلُونَ «1».

ای بیست ساله ها! بشتابید و سعی و کوشش و فعالیت نمایید، ای سی ساله ها! زندگی ظاهر چند روزه دنیا شما را مغرور نکند، ای چهل ساله ها! برای لقای حضرت رب چه کرده اید؟ ای پنجاه ساله ها! ترساننده آمد، ای شصت ساله ها! این است کشت شما که وقت درو و برداشت آن رسیده، ای هفتاد ساله ها! شما را برای رفتن ندا می کنند، پاسخ دهید و ای هشتاد ساله ها! قیامت آمد و شما غافل هستید.

جاءَ جَبْرِئِيلُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَأَحِبِّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُجَزَّئٌ بِهِ وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ «2».

جبرئیل به محضر رسول صلی الله علیه و آله آمد عرضه داشت: ای محمد! هرگونه می خواهی زندگی کن بدون شك می میری و هر که را می خواهی دوست داشته باش که از او جدا خواهی شد و هر کار می دانی انجام بده که به آن جزا داده می شوی، بدان که شرف مؤمن به قیام شب اوست و عزتش در بی نیازی از مردم است.

فِي خَبَرِ الشَّيْخِ الشَّامِيِّ: سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ قَالَ: أَخْوَفُهُمْ لِلَّهِ وَأَعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوَى وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا «3».

(1) - ارشاد القلوب: 32 / 1، باب 5؛ كلمة الله: 350.

(2) - الخصال: 7 / 1، حديث 20؛ كلمة الله: 350 (با کمی اختلاف).

(3) - الأملی، صدوق: 395، المجلس الثاني والستون، حديث 4؛ بحار الأنوار: 309 / 67، باب 58، حديث 1.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 176

یکی از بزرگان شام از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: بهترین مردم نزد خدا کیست؟

فرمود: آن که برای اخذ از همه ترس بیشتر دارد. ترس از مقام حق و عملاً به پرهیزکاری پای بندتر است و نسبت به دنیا بی رغبت تر.

قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الرُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ تَنَكُّبُ حَرَامِهَا «1».

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: زهد در دنیا چیست؟ فرمود: از حرام آن دوری کردن.

قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الرُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ وَشُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَالْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ «2».

راوی می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم می فرمود: زهد در دنیا کوتاهی آرزو، شکر هر نعمت و چشم پوشی از هر چه که خداوند بر تو حرام کرده است.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ الرُّهْدُ فِي الدُّنْيَا بِإِضَاعَةِ الْمَالِ وَلَا بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ بَلِ الرُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدِكَ أَوْثَقَ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: زهد در دنیا به ضایع کردن مال و حرام کردن حلال خدا بر خود نیست، بلکه زهد در دنیا به این است که آنچه در دست توست اندر دلت مطمئن تر از آنچه نزد خداست نباشد.

کنایه از این که اگر فضل و رحمت و رضایت و عنایت او را با دنیای ظاهر و زر و زیورش معامله نکردی زاهدی.

(1) - معانی الأخبار: 251، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 310 / 67، باب 58، حدیث 2.

(2) - معانی الأخبار: 251، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 310 / 67، باب 58، حدیث 4.

(3) - روضة الواعظین: 437 / 2؛ بحار الأنوار: 311 / 67، باب 58، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 177

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا رَأَيْتَ أَحَاكَ قَدْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا فَاسْتَمِيعْ مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقَى الْحِكْمَةَ «1».

ای اباذر! هرگاه برادر مؤمن را دیدی که حالت زهد به او عنایت شده کلام او را گوش کن که او القای حکمت می کند.

روایت بسیار جالبی در باب زهد از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بدین مضمون رسیده:

به راستی دنیا پشت کرده و می رود و آخرت روی کرده و می آید و برای هر کدام فرزندان است، شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، هلا که از زاهدان در دنیا باشید و از راغبان در آخرت، هلا زاهدان در دنیا زمین را بستر کنند و خاک را زیر سر نهند و آب بوی خوش و عطر آنهاست و به خوبی دل از دنیا کنده اند!

خدا را بندگانی است که چونان کسی که اهل بهشت را دیده در بهشت جاویدانند و چونان کسی که اهل دوزخ را در دوزخ دیده در عذابند، مردم از شر آنان آسوده اند، دلشاد غمنده است، روحی پارسا دارند و نیازی سبک و رسا، روزی اندک، بر بلاها و مصائب و عبادات شکیبایی کردند و به سرانجامی که آسایش طولانی دارد گراییدند، به وقت شب گام در عبادت گذارند و اشک بر گونه ریزند و به پروردگار پناه برند و در آزاد شدن خود بکوشند و اما در روز، برد باران، دانشمندان، نیکان و پرهیزکاران باشند، گویا چوبه تیری هستند که ترس از خدا آنان را سراپا تراشیده و لاغر و نزار کرده و این لاغری و نزاری محصول عبادت آنهاست.

(1) - بحار الأنوار: 80 / 74.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 178

بیننده آنان را ببیند و بگوید بیمارانند، ولی در آنان بیماری نیست، یا گویند دیوانه‌اند!!

به تحقیق هراس بزرگی از یاد دوزخ و آنچه در آن است، در نهاد آن‌ها آمیخته شده «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَالِي وَلِلدُّنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُهَا كَمَثَلِ الرَّاحِ رُفَعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَقَالَ تَحْتَهَا ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا «2».

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: مرا با دنیا چه کار، همانا مثل من، با او همانند شتر سواری است که درختی برفراز او باشد در روز گرمی، و زیر آن استراحت نیم روز را بگذرانند و سپس آنجا را ترک کند!

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطَّوْرِ أَنْ يَأْتِيَهُ مُوسَى أُنْبِغَ قَوْمَكَ أَنَّهُ مَا يَنْقَرُّ إِلَى الْمُتَقَرِّبُونَ بِمَثَلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي وَمَا تَعَبَدَ لِي الْمُتَعَبِّدُونَ بِمَثَلِ الْوَرَعِ عَنْ مُحَارِمِي وَلَا تَزَيْنَ لِي الْمُتَزَيْنُونَ بِمَثَلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا يَحْمِلُ الْغِنَا عَنْهُ. قَالَ: فَقَالَ مُوسَى يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ فَمَاذَا أَتَبَّهْتُمْ عَلَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى أَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ إِلَى الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ وَأَمَّا الْمُتَعَبِّدُونَ لِي بِالْوَرَعِ عَنْ مُحَارِمِي فَإِنَّ أَفْتَشُ النَّاسِ عَنْ أَعْمَالِهِمْ وَلَا أَفْتَشُهُمْ حَيَاءً مِنْهُمْ وَأَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ إِلَى الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ أَمْنَحُهُمْ الْجَنَّةَ بِحَدَافِيرِهَا يَتَبَوَّوْنَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاوُونَ «3».

(1) - الكافي: 131 / 2، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حديث 15؛ بحار الأنوار: 43 / 70، باب 122، حديث 18.

(2) - الكافي: 134 / 2، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حديث 19؛ وسائل الشيعة: 17 / 16، باب 63، حديث 20843.

(3) - ثواب الاعمال: 172؛ بحار الأنوار: 313 / 67، باب 58، حديث 17.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 179

امام باقر علیه السلام فرمود: در ضمن آنچه خداوند با موسی مناجات فرمود این بود:

ای موسی! به قوم خود بگو: تقرّب جویندگان به من به چیزی مانند گریستن از خوف من به من تقرّب نخواهند جست و بندگان فرمانبردارم به چیزی چون پرهیز از محرمات مرا بندگی نخواهند کرد و خود ساختگان و آراستگان برای دیدار من به چیزی چون زهد و بی رغبتی به دنیا، خویشتن را نخواهند آراست.

موسی عرض کرد: ای بهترین بخشنندگان! جزای ایشان را چه خواهی داد؟

فرمود: اما آنان که به ریختن سرشک از ترس هیبت من به من تقرّب جویند مقامشان در رفیق اعلی که محل انبیاست باشد و کسی را در این مقام با آنها شرکت نیست!!

واما پارسایانی که با دوری از گناه مرا پرستیدند و به من تقرّب جستند، پس من همه مردم را بازجویی کنم و اعمال همه را باز رسم، جز آنان که نسبت به بازرسیشان شرم دارم و اما کسانی که به زهد در دنیا و بی رغبتی به زاید بر هزینه زندگی به من تقرّب جستند، پس بهشت را به جملگی بر ایشان ارزانی دارم تا هر کجا که خواهند منزل گزینند!

قال أمير المؤمنين عليه السلام: الزُّهْدُ ثَرَوَةٌ، وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ وَأَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ، الزُّهْدُ يُخْلِقُ الْإِنْدَانِ وَيُحَدِّدُ الْآمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ، مَنْ ظَفَرَ بِهِ نُصَبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ نَعَبٌ وَلَا كَرَمٌ كَالْتَقَوَى وَلَا تَحَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَلَا زُهْدًا كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ... «1» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زهد و بی رغبتی به مازاد از زندگی ثروت است و پارسایی سپر از بلای دنیا و عذاب آخرت است، بهترین زهد پنهان داشتن

(1) - روضة الواعظین: 434 / 2؛ بحار الأنوار: 316 / 67، باب 58، حدیث 23.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 180

زهد است، زهد بدن‌ها را فرسوده می‌کند و آرزوها را محدود به حدود شرع می‌نماید، مرگ را نزدیک و آرزو را دور می‌نماید، کسی که به زهد دست یافت به ایستادگی رسیده و هر کس آن را از دست داد به بدبختی و رنج دچار شده، بزرگواری همانند تقوا نیست، تجارتی چون عمل صالح نداریم، ورعی به مانند خودداری در برابر شبهه نیست و زهدی همانند بی رغبتی در حرام خدا نیست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَائِمًا وَدَوَائِهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به دنیا زهد بورزد، خداوند حکمت را در دلش ثابت و بر زبانش جاری کند و عیوب دنیا و مرض و دوايش را به او بنمایاند و وی را از دنیا به سلامت به سوی دار السلام برد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عَلَامَةَ الرَّائِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدٌ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا أَمَا إِنَّ زُهْدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ، وَإِنْ حَرَصَ الْحَرِصُ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرَصَ، فَالْمَغْبُوبُ مَنْ غُيِبَ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ «2».

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند: نشانه مایل به بهره آخرت، زهد در زینت و زیبای دنیا است، بدانید که زهد زاهد قسمت خدايش را از دنیا کم نمی کند، مغبون بر زر و زیور دنیا چیزی به او به خاطر حرصش اضافه

(1) - الکافی: 2/ 128، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 15/ 241، باب 20، حدیث 20387.

(2) - الکافی: 2/ 129، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 16/ 11، باب 62، حدیث 20829.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 181

نمی کند، مغبون کسی است که نصیب آخرت از دستش رفته باشد!

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا «1».

امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند: از بهترین کمک های اخلاقی نسبت به دین، زهد در دنیا است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَجِدُ الرَّجُلُ خَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ خَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: تمام خیر را در خانه‌ای قرار داده‌اند و کلید آن زهد در دنیا است، سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرد شیرینی ایمان را نمی‌چشد، مگر این که بی‌توجه باشد دنیا را چه کسی می‌خورد، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: شیرینی ایمان بر دل‌ها حرام است، مگر به زهد در دنیا روی آورند.

زهد در کلام امام صادق علیه السلام

از حضرت صادق علیه السلام در باب زهد نقل شده:

هرگاه خداوند برای بنده، خوبی بخواهد، او را به دنیا بی‌رغبت کند و در امر دین فهمیده سازد و به عیوب دنیا، بینا نماید و به هر که این اوصاف داده شود،

(1) - الکافی: 128 / 2، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 12 / 16، باب 62، حدیث 20830.

(2) - الکافی: 128 / 2، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 12 / 16، باب 62، حدیث 20831.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 182

دارای خیر دنیا و آخرت شده و فرمود: هیچ کس حق را از دری نبخسته که از در زهد در دنیا بهتر باشد و زهد، ضد آن چیزی است که دشمنان خدا آن را می‌طلبند.

گفتیم: قربانت کردم آنان چه راهی می‌جویند؟ فرمود: از رغبت به دنیا و فرمود:

آیا شخص پر صبر ارجمندی وجود ندارد، به راستی این دنیا چند روز اندک بیش نیست، هلا بر شما! حرام است بر شما مزه ایمان را بچشید تا نسبت به دنیا بی‌رغبت و زاهد نگردید.

راوی می گوید: از حضرت شنیدم: هرگاه مؤمن خود را از دنیا کنار کشد، مقامش بالا رود و شیرینی دوستی خدا را دریابد و نزد دنیاداران به دیوانه ماند و همانا حب خدا به دین مردم آمیخته و به کاری، جز آن دست نیندازند، راوی گوید: شنیدم می فرمود: به راستی چون قلب پاک و مصفا شد، زمین بر او تنگ گردد تا بر فراز رود «1».

زهد در کلام مجلسی رحمه الله

مجلسی بزرگ رحمه الله در شرح صفای قلب می گوید:

دل و روح انسانی چون از عالم ملکوت است و به این جهان پست فرود آورده شده و به تعلقات بدن گرفتار گردیده، برای تحصیل کمالات و به دست آوردن سعادات چون جامه چرکی که برای سپید شدن می شویند، باید با زهد و سایر صفات حسنه شستشو داده شود.

روح با گرویدن به شقاوت بر اثر علایق جسمانی و شهوات دنیویه ظلمانی به

(1) - الکافی: 2/ 130، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 13/ 16، باب 62، حدیث 20834.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 183

جمع حیوانات پیوندد، بلکه از آنان پست تر و بدبخت تر گردد، این روح به شریعت حقه متصل گردد و عمل به نوامیس الهیه کند و ریاضات بدنیه کشد تا چشم عین الیقین او بازگردد و با آن چشم به نحو حقیقت به این دنیا و مظاهر ظاهرش بنگرد، ببیند که تنگ و تاریک و فانی و هراس آور و نیرنگ باز و فریبنده است و به انواع آلودگی ها، ملوث و اوصاف پر نکوهشی دارد، از این جهت از آن وحشت گرفته و به یاد وطن اصلی افتد و به آن مشتاق شود، به آن عالم در آویزد و از اهل این عالم بگریزد و با اهل ملاء اعلیٰ مأنوس شده به آنها پیوندد و زمین بر او تنگ شود «1».

در هر صورت، حقیقت زهد در آیات و روایات باب زهد و عمل زاهدان واقعی متحلی در انجام فرایض و اجتناب از محرمات و عشق پر شور به حق و قناعت به حلال دنیا و بی رغبتی و عدم دلبستگی به امور زائد و غصه نخوردن بر از دست دادن مواد فانی و خوشحال نشدن بر به دست آوردن امور لازم زندگی مادی است.

زاهد، به خاطر زهدش از علائق غلط، آزاد و از گناه و معصیت در امان و حالش از روی آوردن دنیا یا پشت کردن آن مساوی و آنچه که وجه همت اوست خدا و اوامر و نواهی جناب اوست.

کسی را که سر حقیقت عیان شد	مجاز صفات وی از وی نمان شد
نشان آن بود بر وجود حقیقت	که نام وی از نیستی بی نشان شد
کسی کاو چنین شد که من وصف کردم	یقین دان که او پادشاه جهان شد
ملك شد زمین و زمان را پس آنگه	چو عیسی که او ساکن آسمان شد
خلیل از سر نیستی کرد دعوی	که سوزنده آتش برو بوستان شد

(1) - بحار الأنوار: 58 / 70، باب 122.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 184

هم از نیستی بُد که با خاک مشتی	محمد به جنگ سپاه گران شد
چو در نیستی زد دم چند عیسی	تن بی روان از دمش با روان شد
بسا کس که در نیستی کسب کردند	گمان ها یقین شد یقین ها گمان شد
کسی کاو ز حلّ رموز است عاجز	بیان سنایی ورا ترجمان شد

پس از این مقدمه لازم است به ترجمه جمله اول روایت، نظر دیگری انداخت آنجا که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
زهد، کلید در آخرت است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 185

[وَهُوَ تَرْكُ كُلِّ شَيْءٍ يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ تَأْسُفٍ عَلَى فَوْتِهَا، وَلَا اِعْجَابٍ فِي تَرْكِهَا، وَلَا اِنْتِظَارٍ فَرَجٍ مِنْهَا، وَلَا طَلَبٍ مُحَمَّدَةٍ عَلَيْهَا وَلَا عَوَظٍ بِهَا بَلْ تَرَى فَوْتَهَا رَاحَةً وَكَوْنَهَا آفَةً وَتَكُونُ أَبَدًا هَارِبًا مِنَ الْآفَةِ مُعْتَصِمًا بِالرَّاحَةِ]

ویژگیهای زهد

حقیقت زهد، ترك هر چیزی است که تو را از حضرت محبوب یعنی حضرت ربّ العزّه باز می‌دارد، از دنیا و غیر دنیا.
در حدیث آمده:

الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا مَعًا حَرَامَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ «1».

دنیا بر آخرتیان حرام و آخرت بر دنیا خواهان حرام و دنیا و آخرت با هم بر اهل الله حرام است.

این زهد، باید در تو حالتی ایجاد کند که بر از دست شدن چیزی از دنیا متأسف نشوی و این حالت عالی ملکوتی برای تو عجب و خودبینی ایجاد نکند، چنانچه عبادات چند هزار ساله شیطان را این عجب و بزرگ‌بینی بر باد داد.

(1) - عوالی الآلی: 4 / 119، حدیث 190.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 186

و در زهد، نباید هیچ‌گونه انتظار روی آوردن دنیا را به خویش داشته باشی و بگویی اکنون که زاهد شده‌ام باید همه چیز در دست من قرار بگیرد. زهد برای سبکبالی است نه این که علت سنگین شدن بار پرونده شود.

زاهد، به هیچ عنوان نباید غرضش از زهد، نیکو جلوه کردن در بین مردم باشد، تا مردم از او تعریف کنند و بر زهدش او را بستایند و نباید برای زهدش دنبال عوض باشد، بلکه از دست رفتن ظواهر دنیا و زر و زیورش باید راحت زاهد باشد و بودن دنیا برای او چون آفت نماید، زهد، علت فرار از آفت و پناه بردن به راحت و امنیت است.

آری، زاهد از ضربه خوردن از آفت دنیا، راحت و در پناه عشق محبوب و ادای وظیفه در اعتصام و امنیت است، زاهد بجز در امور ضروری به دنیا پشت کرده و با تمام وجود به حضرت معشوق رو کرده است با زبان حال می گوید:

ای به مغز خرد زده او رنگ	خویش را گنج داده در دل تنگ
در دو عالمت نیست گنجایی	جز دل عاشقان شیدایی
مغز را عقل و دیده و نوری	در نقاب ظهور مستوری
حضرت عشق آفریدستی	وز دو عالمش برگزیدستی
خانه دل چو شد تمام و کمال	گستریدی در او بساط جمال
یعنی این خلوت خدایی ماست	حرم خاص کبریایی ماست
نیستی را به جز تو هست که کرد	شب و روز و بلند و پست که کرد
برتر از کار این جهانی تو	حاش للسامعین نه آنی تو
هر کسی در خیال داور خویش	صورتی ساخت است در خور خویش
ملك توحيد را تو پادشهی	خاصه توست لا شريك لهی

[وَالزَّاهِدُ الَّذِي يَخْتَارُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَالذَّلَّ عَلَى الْعِزِّ، وَالْجُهْدَ عَلَى الرَّاحَةِ وَالْجُوعَ عَلَى الشَّبَعِ وَعَافِيَةَ الْأَجَلِ عَلَى مَحَبَّةِ الْعَاجِلِ وَالذِّكْرَ عَلَى الْعُقْلَةِ وَتَكُونُ نَفْسُهُ فِي الدُّنْيَا وَقَلْبُهُ فِي الْآخِرَةِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، لَا تَرَى كَيْفَ أَحَبَّ مَا أَبْعَضَهُ اللَّهُ وَأَيُّ خَطَاٍ أَشَدُّ جُزْماً مِنْ هَذَا؟]

ویژگیهای زاهد

زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا اختیار می کند، یعنی تمام آنچه از دنیا به دست او می رسد چه از خوراک، چه پوشاک، چه مسکن، چه مال خرج ساختن آخرت می کند.

زاهد، ذلّ عبادت را بر عزتی که از مصیبت به دست می آید، انتخاب کرده و عزت شیطانی را از خود دور می کند و ذلت بندگی را که عامل عزت دنیا و آخرت است بر خود می پسندد.

زاهد، کوشش و جدّ و جهد و فعالیت و اطاعت و عبادت را بر راحت بدن مقدم می دارد و گرسنگی در حلال را بر سیری در حرام اختیار می نماید.

زاهد، عافیت آخرت را بر محبت دنیا هرگز معامله نمی کند و غفلت از واقعیتها را به جای ذکر حق نمی نشاند، او با بدن در دنیاست ولی با قلب در

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 188

آخرت است.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

عشق دنیا، سرّ همه گناهان است.

چگونه می توان چیزی را که خدا دشمن دارد دوست داشت و چه اشتباهی، جرم و گناهش از غرق شدن در عشق دنیا زیاده تر است؟

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 189

[وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْبَيْتِ: لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا لُقْمَةً فِي فَمِ طِفْلِ لَرَجَمْنَاهُ، فَكَيْفَ حَالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللَّهِ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فِي طَلِبِهَا وَالْحِرْصِ عَلَيْهَا]

سراچه دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

از بعضی از اهل بیت علیهم السلام روایت شده: اگر دنیا با تمام موجودیتش یک لقمه بود و طفلی آن را فرو می برد، ما به آن طفل در عین عدم تکلیفش رحم نمی کردیم، وای به حال مکلفی که به خاطر طلب دنیا و حرص بر آن حدود خدا را پشت سراندازد و به قرآن و فرمان های الهی توجه ننماید و رعایت حلال و حرام آن را نکند!!

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 190

[وَالدُّنْيَا دَارٌ لَوْ أَحْسَنْتَ سُكْنَاهَا لَرَجَمْتَكَ وَأَخْسَنْتَ وَدَاعَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا أَمَرَهَا بِطَاعَتِهِ فَأَطَاعَتْ رَجْمًا فَقَالَ لَهَا: خَالِئِي مِنْ طَلَبِكَ وَوَاقِفِي مَنْ خَالَفَكَ فَهِيَ عَلَى مَا عَهَدَ اللَّهُ إِلَيْهَا وَطَبَعَهَا عَلَيْهِ]

دنیا سرائی است که اگر مسکن خود را در آن موافق قواعد حضرت رب العزه قرار دادی و به راه شرع و حق از آن بهره بردی به تو رحم می کند و به هنگام وداع به خوبی با تو وداع می نماید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانی که حضرت حق دنیا را آفرید، او را امر به طاعت کرد، دنیا هم اطاعت حق را پذیرفت، آن گاه به او فرمود: هر کس تو را خواست به سویش مرو و آن کس که با تو مخالفت کرد و تو را نخواست خود را در اختیارش بگذارد، این دنیا بر عهد خدا و طبعی که به آن آفریده شده، استوار است و تخلف نخواهد پذیرفت.

خدایا! ما را از دنیایی که مانع و حاجب بین ما و توست، حفظ کن و قلب ما را از تعلق غلط به دنیا معالجه فرما و وجود ما را از اسارت ها نجات بده و راه خیر را و سالکان آن راه را به ما بنما که ما سخت ضعیفیم و با تمام هستی به حضرت تو محتاجیم.

باب

در نكوهش دنیا

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 193

قال الصادق عليه السلام:

الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ صُورَةِ رَأْسِهَا الْكِبَرُ، وَعَيْنُهَا الْحِرْصُ، وَأَذُنُهَا الطَّمَعُ، وَلِسَانُهَا الرِّيَاءُ وَيَدُهَا الشَّهْوَةُ، وَرِجْلُهَا الْعُجْبُ، وَقَلْبُهَا الْعَقْلَةُ، وَلَوْ نُفِئَهَا الْفَنَاءَ، وَحَاصِلُهَا التَّوَالُّ.

فَمَنْ أَحَبَّهَا أَوْرَثَتْهُ الْكِبَرُ، وَمَنْ اسْتَحْسَنَهَا أَوْرَثَتْهُ الْحِرْصُ، وَمَنْ طَلَبَهَا أَوْرَثَتْهُ الطَّمَعُ، وَمَنْ مَدَحَهَا أَلْبَسَتْهُ الرِّيَاءَ، وَمَنْ أَرَادَهَا مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ، وَمَنْ اطمأنَّ إِلَيْهَا أَزَكَبَتْهُ الْعَقْلَةُ، وَمَنْ أَعْجَبَهُ مَتَاعُهَا فَتَنَتْهُ وَلَا تَبْقَى لَهُ، وَمَنْ جَمَعَهَا وَبَجَلَ بِهَا أَوْرَدَتْهُ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا وَهِيَ النَّارُ.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 194

[الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ صُورَةِ رَأْسِهَا الْكِبَرُ، وَعَيْنُهَا الْحِرْصُ، وَأَذُنُهَا الطَّمَعُ، وَلِسَانُهَا الرِّيَاءُ وَيَدُهَا الشَّهْوَةُ وَرِجْلُهَا الْعُجْبُ، وَقَلْبُهَا الْعَقْلَةُ، وَلَوْ نُفِئَهَا الْفَنَاءَ، وَحَاصِلُهَا التَّوَالُّ]

حقیقت دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دنیا به منزله نقشی است که سر او کبر و چشمش حرص و گوشش طمع و زبانش ریا و دستش شهوت و قدمش عجب و قلبش غفلت و بی خبری و رنگش فنا و حاصل و آخرش از دست رفتن است.

تخصیص هر کدام از این صفات خبیثه به عضوی از اعضا بی علت نیست.

چون سر، محل قوای ظاهره و باطنه است و باطنش مرکز بسیاری از امور، از جمله تخیل است و خیالات مخالف واقع منشأ کبر و تکبر است، از این جهت کبر را به سر نسبت داده است.

و منشأ حرص غالباً چشم است، با چشم احوال کسانی که به حسب دنیا بر او زیادتى دارند می بیند و ملاحظه می کند که در خوراك و پوشاك و مسكن بسیاری افراد بر او مقدمند، به تدریج حال و هوای مثل آنان شدن در او زنده می شود و همین حرکت او را به حرص بر دنیا دچار می سازد.

در اینجا است که شریعت مقدسه به انسان می گوید: در مراتب دنیایی پست تر از

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 195

خود را بین، تا شاکر گردی و در مراتب آخرتی بالاتر از خود را بین تا حالت حرصت، جهت مثبت بگیرد.

و چون طمع، اکثر اوقات از گوش ناشی می شود، مثل شنیدن این که فلان کس کریم است و عطایای او به اکثر مردم رسیده و می رسد و رد سائل نمی کند، او نیز به شنیدن این خبر، رغبت دیدن او می کند و در مقام تلاش تحصیل آشنایی او می شود و رفته رفته از اهل طمع می شود، از این جهت طمع را نسبت به گوش می دهد.

و چون ریا، اعلام عمل خیر به غیرست و این اعلام تحقق پیدا نمی کند مگر به زبان، ریا را به زبان نسبت داده است.

و چون اصل و عمده خواهش های دنیوی متعلق است، به اخذ و تناول و پس از مصرف کردن منشعب به لذات دیگر می شود، مثل خوردن و آشامیدن و پوشیدن و شهوت راندن، از این جهت شهوت را به دست نسبت داده است. و چون عجب و بزرگ بینی متعلق است به محسوسات و به عبارت دیگر: چون ظهور عجب اکثراً در حرکات است، از این جهت عجب را به پا نسبت داد، مسئله قلب و غفلت آن و فناپذیری دنیا و زوال آن نیز مسائل روشنی است که نیاز به توضیح فوق العاده ندارد.

چهره دنیا

گاهی گفته می شود دنیا و منظور آن عبارت است از: نظام شگفت انگیز موجودات ارضی و سمایی اعم از جمادات و نباتات و آنچه که هست، بدون ملاحظه رابطه انسان با این نظام، در این صورت درباره دنیا هیچ بحثی نیست که در این مرحله برای دنیا نه رنگ تصدیق هست نه جهت تکذیب.

و گاهی گفته می شود، دنیا و در این مرحله رابطه انسان با آن لحاظ می شود، در

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 196

اینجا باید چهره دنیا را بر اساس رابطه انسان با آن به دو صورت ترسیم کرد، چنانچه آیات قرآن مجید و روایات اصیل اسلامی بر این مسئله دلالت دارد.

اگر رابطه انسان با دنیا بر مبنای قواعد الهی باشد، یعنی راه تحصیل و خرجش، هماهنگ با قواعد عالی اسلام صورت گیرد، بدون شك این گونه رابطه با دنیا، رابطه‌ای است خدایی و به عبارت دیگر: این چهره از دنیا خیر محض و سازنده آخرتی آباد است و این گونه دنیا و آخرت همان دنیا و آخرتی است که تمام انبیا برای برپا کردن آن مبعوث به رسالت شده‌اند و پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله مکرر در مجالس مکه، به مردم گوشزد کردند:

إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «1».

به درستی که من برای رساندن خیر دنیا و آخرت به شما آمده‌ام.

و اگر رابطه انسان با دنیا بر اساس خواسته‌ها و امیال و غرائز و شهوات آزاد باشد و برای تحصیل و خرجش، هیچ حقی از هیچ کسی ملاحظه نشود، البته این گونه دنیا شرّ محض و مخرب آخرت است و آیات کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید و همه انبیا وائمه علیهم السلام از این شکل رابطه، منع کرده‌اند.

رابطه با مقام دنیایی اگر رابطه یوسفی و سلیمانی و امیرالمؤمنینی است، این رابطه خیر و خیر ساز و مقدمه‌ای برای رسیدن به نعیم آخرت است، چراکه در این رابطه شخص رابط از مقام و قدرتش برای استقرار حق و فرهنگ حق و پاسخ به دادخواهی مظلوم استفاده می‌کند.

و اگر رابطه با مقام دنیایی رابطه فرعون و نمرودی و یزیدی و.. است، این رابطه شرّ و شرساز است و حاصلی جز رساندن انسان به عذاب ابدی آخرت

(1) - الأملی، طوسی: 581، حدیث 1206؛ بحار الأنوار: 223 / 38، باب 65، حدیث 24.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 197

ندارد، چراکه در این نوع رابطه حق مطرح نیست، بلکه نابودی و پایمال کردن حق و حقیقت مطرح است، در ارتباط با علم و مال و منال هم این دو صورت مطرح است.

رابطه دنیایی در نهج البلاغه

حضرت علی علیه السلام در «نهج البلاغه» این دو شکل رابطه را این گونه ترسیم می نمایند:

وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ «1».

دنیا در نظر کور دلان آخرین مرز آفرینش است که فراسوی آن چیزی نمی بیند، به همین خاطر تمام همتش و ماهیت و وجودش و حیثیت و هویتش، خرج آن می گردد و پس از به دست آوردن آن، ناگهان از دست داده و با دست تهی از دنیا می رود، اما روشن دل و انسان بصیر و بینا دیده اش را به حقیقت باز می کند و آن را می بیند و می یابد که پس از آن جهان دیگری است، چرا که نظام عالی علم و به خصوص وضع حیات انسان اقتضا دارد که حتماً و بدون شك پس از این دنیا دنیایی دیگر برای رسیدن به نتیجه اعمال باشد.

بینا، به وسیله بندگی و طاعت و ترك معصیت از افتادن به دام دنیا می گریزد و نابینا، با ترك طاعت و آلوده شدن به گناه، دچار اسارت این خانه فریبنده می گردد.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 133؛ غرر الحکم: 132، حدیث 2277.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 198

شخص بینا، برای آینده اش از دنیا توشه می گیرد و نابینای بدبخت تمام وجودش را برای فراهم کردن توشه، برای دنیا خرج می کند و به عبارت دیگر: دنیا برده بینا و حاکم و مولای نابیناست.

رابطه بینا با دنیا براساس عفاف و کفاف و انفاق و رابطه نابینا و کور دل با دنیا بر مبنای حرص و طمع و بخل است و این دنیا کجا و آن کجا که در این مرحله، دنیا هلاک کننده و در آن مرحله، دنیا سازنده و پرداخت کننده است.

اگر دنیا و شؤونش را فقط و فقط به خاطر حضرت حق بخواهید، نه طاعتی از دست می رود و نه به گناهی از گناهان کبیره، آلوده می گردید.

تمام بدبختی‌های انسان در این دنیا با دست خودش فراهم می‌گردد و آن هم محصول رابطه غلط او با دنیاست، این دنیا همان دنیایی است که انبیا و ائمه علیهم السلام در آن زندگی کردند و هر يك به سهم خود از آن بهره‌برداری نمودند، از خوراك و مسكن و پوشاك و مقامش و سایر شئون آن استفاده کردند و سپس با کمال عزت و با کوله‌باری از فیض و رحمت حضرت حق به سوی عالم بقا شتافتند، بیایید شما هم با این دنیا همانند انبیا و ائمه، رابطه برقرار کنید، با مال و منالش و جاه و مقامش و زر و زیورش و زن و فرزندش همسان با آن بزرگواران عمل کنید، تا هم در این دنیا و هم در آن دنیا از عمر و از حرکات و اعمال و اخلاق خود بهره‌مند شوید.

ای که خواهی ره بری در کوی دوست	جز محبت نیست راهی سوی دوست
عقل را شناخت کس بر آستان	عشق باشد پاسبان کوی دوست
آنچه موسی یافت در آن نیمه شب	یافت دل در حلقه گیسوی دوست
چون به خونم دوست بازو رنجه کرد	بوسه باید داد بر بازوی دوست
یار خواهی دل بنه بر جور یار	دوست خواهی صبر کن با خوی دوست
فرخ آن پیکی که آید زان دیار	روشن آن چشمی که بیند روی دوست

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 199

بر طواف کعبه رو آرند خلق	کعبه ما هست طوف کوی دوست
جاودان کس را بقا نبود هما	جز کسی کاو زنده شد از بوی دوست

به نظر می‌رسد در این زمینه نیاز به بحث مفصلی نباشد، حداقل برای عزیزان مسلمان و مؤمن روشن است که دنیای حق چیست؟ و دنیای باطل کدام است؟

ولی از باب توجه و تذکر لازم است به قسمتی از آیات قرآن به خصوص آیاتی که مردم را از دنیای باطل و نامشروع، بر حذر می‌دارد، اشاره شود.

قرآن مجید در زمینه غرق شدن در دنیا، به تحریک شهوات و امیال و آرزوها و غرائز شیطانی می‌فرماید:

[أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ] «1».

اینان کسانی‌اند که زندگی [زودگذر] دنیا را به جای آخرت خریدند؛ پس نه عذاب از آنان سبک شود و نه یاری شوند.

[وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ هُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ* أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ] «2».

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید]؛

(1) - بقره (2): 86.

(2) - نحل (16): 106 - 108.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 200

مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است، ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده‌اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.* این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [ی زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند، و مسلماً خدا مردم کفر پیشه را هدایت نمی‌کند.* اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی‌خبران واقعی‌اند.

قرآن در زمینه وضع مردمی که دنیا را مقدمه آخرت قرار داده‌اند می‌فرماید:

[الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ* هُمُ الْبَشَرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقَوْمُ الْعَظِيمُ] «1».

آنان که ایمان آورده‌اند و همواره پرهیزکاری دارند.* آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده‌ها و بشارت‌های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.

[إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَ لَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ] «2».

زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است، اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید، خدا پاداش‌هایتان را می‌دهد و از شما نمی‌خواهد [که] اموالتان را [در راه خدا انفاق کنید].

[اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ]

(1) - یونس (10): 63-64.

(2) - محمد (47): 36.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 201

وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَعْفَرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] «1».

بدانید که زندگی دنیا [بی‌که دارنده‌اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشیتان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره‌اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده شود و آن را زرد ببینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیاپرستان بی‌ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

دنیا از دیدگاه روایات

لحن روایات نسبت به دنیا، همانند قرآن دو لحن است، گاهی از دنیا تعریف می‌کند و منظور دنیای پاکان و صالحان و بیداران و عاشقان است و گاهی دنیای دنیاپرستان و مسرفان و مبذران و بی‌خبران و جاهلان و گمراهان، در این زمینه لازم است به هر دو لحن اشاره شود.

دنیا از کلام امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در ضمن محکوم کردن کسی که دنیا را مذمت می‌کرد، فرمود:

(1) - حدید (57): 20.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 202

إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارٌ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَجْبَاءَ اللَّهِ، وَمُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطٌ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ «1».

دنیا سرای راستی و درستی است برای کسی که آن را تصدیق به این حقیقت کند و سرای ایمنی از هر عذاب است برای کسی که آن را بفهمد و سرای توانگری است برای کسی که بیدار توشه برداشتن باشد و سرای پند و عبرت و موعظه است برای آن که پندگیر باشد، مرکز عبادت عباد خدا و نماز ملائکه الهی است، جایگاه نزول وحی و تجارت عاشقان خداست، اینان در دنیا به کسب رحمت حق موفق شدند و سود تجارتشان، بهشت الهی بود.

آری، معامله با دنیا به این کیفیت که حضرت علی علیه السلام بیان می‌دارد: معامله‌ای است که سودش ابدی و این چنین دنیا، دنیایی است که هر لحظه آن دارای ارزشی ما فوق تمام ارزش‌هاست و این گونه دنیا، همانست که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن فرموده:

الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ «2».

دنیا، کشتزار آخرت است.

امام علی علیه السلام درباره دنیا فرموده:

الدُّنْيَا نَعْرُ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَها ثَوَاباً لِأَوْلِيائِهِ وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَّكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا «3».

(1) - نهج البلاغة: حکمت 131؛ بحار الأنوار: 129 / 70، باب 122، حدیث 136.

(2) - مجموعه ورام: 183 / 1؛ عوالی الآلی: 267 / 1، حدیث 66.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 415؛ بحار الأنوار: 132 / 70، باب 122، حدیث 137.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 203

با زینت و آرایش خود فریب می دهد «کسانی را که از معرفت و ایمان برخوردار نیستند» و سپس زیان می رساند، آن گاه با شتاب و سرعت می گذرد.

خداوند سبحان راضی نشد که دنیا را پاداش دوستان و کیفر دشمنانش قرار دهد.

اهل دنیا، مانند کاروانی هستند که در بین فرود آمدن، ناگاه جلودارشان بانگ می زند که، پس کوچ می کنند.

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَسَيِّلانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا وَهِيَ بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا كُلُّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَهِيَ بَعْدُ صَرَّتَانِ «1».

دنیا و آخرت دو دشمن ناجور و دو راه جدای از همدیگر، راه بهشت و راه دوزخ، پس کسی که دنیا را دوست داشت و به آن دل بست، آخرت را دشمن داشته و از دست می دهد، این دنیا و آخرت همانند مشرق و مغرب هستند که رونده بین آن دو به هر کدام نزدیک شود از دیگری دور می گردد.

با این اختلافی که بین این گونه دنیا و آخرت هست، مانند دو زن می مانند که دارای يك شوهر باشند، هیچ وقت با هم سر سازگاری ندارند.

کسی که به حلال دنیا از حرامش قناعت کند و از شب و روزش در جهت عبادت و خدمت به خلق بهره گیرد، دنیایی پر ارزش نصیبش شده و عاقبت این گونه دنیاداری، آخرتی خوش و سعادت ابدی و جاودانی است.

(1) - نهج البلاغة: حکمت 103؛ غرر الحکم: 140، حدیث 2476؛ بحار الأنوار: 129 / 70، باب 122، حدیث 134.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 204

دنیا در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به گوسفند مرده‌ای گذشت، فرمود: می بینید که این گوسفند چگونه از نظر صاحبش افتاده و از شدت سبکی قیمتی برایش نیست.

عرضه داشتند: آری، به همین خاطر هم هست که صاحبش از آن دست برداشته.

فرمود: به خدایی که جانم در اختیار اوست، این دنیا در پیشگاه حضرت حق از این گوسفند مرده، نزد صاحبش بی ارزش تر است، اگر این چنین دنیا به اندازه بال مگسی ارزش داشت، به اندازه شربت آبی به کافر داده نمی شد، از این که قسمتی از این دنیا با تمام زرق و برقش در اختیار دشمنان اوست، معلوم است در نزد حضرتش ارزشی ندارد، برای آن دنیایی است که به دستور خود او به دست آمده باشد و در راه او به خرج گذاشته شود به همین خاطر فرمود:

الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْهَا «1».

دنیا از نظر خدا مطرود است و آنچه در اوست نیز مطرود است، مگر آنچه برای خداست.

و نیز فرمود:

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ «2».

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

(1) - محجة البيضاء: 353 / 5، کتاب ذم الدنيا.

(2) - تحف العقول: 53؛ عوالی الآلی: 95 / 1، حدیث 4؛ محجة البيضاء: 353 / 5، کتاب ذم الدنيا.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 205

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضَرَّ بِآخِرَتِهِ وَمَنْ أَحَبَّ آخِرَتَهُ أَضَرَّ بِدُنْيَاهُ فَأَثَرُوا مَا يَبْقَى عَلَى مَا يَفْنَى «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس عاشق دنیایش باشد، به آخرتش ضرر می زند و هر کس عاشق آخرت باشد بسیاری از مظاهر فریبای دنیا را از دست می دهد، بیاید آنچه را باقی است بر آنچه فانی است انتخاب کنید.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ «2».

و نیز آن حضرت فرمود: دلبستگی شدید به دنیا ریشه همه لغزش هاست.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِلْمُصَدِّقِ بِدَارِ الْخُلُودِ وَهُوَ يَسْعَى لِدَارِ الْغُرُورِ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: ای عجب همه عجب از کسی که تصدیق کننده آخرت ابدی است، با این حال تمام کوشش خود را صرف خانه غرور می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار مزبله ای ایستاد، سپس فرمود:

بیاید دنیاست، آن گاه لباس و استخوانی که کهنه شده بود از آن مزبله برداشت و فرمود: این است دنیا «4».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

دنیا شیرین و سرسبز است، خدا شما را در آن قرار داده، پس متوجه شمایم

(1) - مجموعه ورام: 1/ 128؛ شرح نهج البلاغة ابی ابی الحدید: 19 / 330.

(2) - عوالی اللآلی: 1/ 27، حدیث 9؛ ارشاد القلوب: 1/ 21؛ محجة البیضاء: 5/ 353، کتاب ذم الدنیا.

(3) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 19 / 330؛ محجة البیضاء: 5/ 353، کتاب ذم الدنیا.

(4) - محجة البيضاء: 354 / 5، کتاب ذم الدنيا.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 206

که چگونه عمل می کنید، بنی اسرائیل زمانی که بساط دنیا برایشان پهن شد و همه چیز آماده گشت، سرگشته و گم گشته زیور و زن و خوشمزگی ها و لباس آن شدند و از این راه خود را به بدبختی دچار کردند «1».

دنیا در کلام عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

دنیا را مالک و همه کاره خود نگیرید که شما را به بندگی خویش می کشد، گنج خود را نزد کسی بگذارید که ضایعش نمی کند، دنیا دار بر آفت می ترسد و آن که گنجش نزد خداست از آفت وحشت ندارد «2».

و نیز فرمود:

ای جمعیت من! آگاه باشید که دنیا را برای شما به رو در انداختم، تا شما را نفریبد، پس از من آن را از جا برندارید، از خباثت دنیا این است که خانه معصیت است، آخرت جز با ترك آن به دست نمی آید، از دنیا عبرت بگیرید، خیلی پی آبادی آن نروید، بدانید که اصل هر گناهی عشق به دنیا است و چه بسا شهوت ساعتی که غصه طولانی به دنبال دارد «3».

دنیا در کلام سلیمان علیه السلام

سلیمان با مرکب حکومتی در حرکت بود، پرندگان بر سرش سایه داشتند، اجنه و مردم از دو طرفش در حرکت بودند، به عابدی از عباد بنی اسرائیل گذشت، عابد

(1) - محجة البيضاء: 354 / 5، کتاب ذم الدنيا.

(2) - محجة البيضاء: 354 / 5، کتاب ذم الدنيا.

(3) - محجة البيضاء: 354 / 5، کتاب ذم الدنيا.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 207

گفت: پسر داود! به خدا قسم، خداوند ملك عظیمی به تو عنایت کرده.

سلیمان فرمود: يك تسبیح در نامه عمل مؤمن بهتر است از ظواهری که به فرزند داود داده شده، آنچه به پسر داود داده‌اند از دست می‌رود، ولی تسبیح خدا در نامه انسان باقی می‌ماند «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و به عبارت دیگر: خانه کسی است که دل به آخرت نبسته و مال کسی است که مال ندارد، جمع کننده آن بی‌خرد است، کسی که آگاهی ندارد بر آن نیست، به دیگران دشمنی می‌ورزد و کسی که فهم ندارد به خاطر آن حسادت می‌کند و کسی که یقین ندارد برای آن می‌دود «2».

و نیز آن جناب فرمود:

کسی که صبح کند و تمام همّتش دنیا باشد، نزد خدا آدم بی‌مقداری است، در این حالت خداوند دلش را خانه چهار خصلت می‌کند:

1- غصه‌ای که قطع نشود.

2- گرفتاری به صورتی که از آن آزاد نگردد.

3- فقری که غنا به دنبالش نباشد.

4- آرزویی که به آخرش نرسد «3».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روزی به جمع اصحاب وارد شد و فرمود:

از شما کسی علاقه دارد، خداوند کور دلش را معالجه و وی را صاحب بصیرت کند؟

(2) - مجموعه ورام: 130 / 1؛ محجة البيضاء: 355 / 5، کتاب ذم الدنيا (با کمی اختلاف).

(3) - مجموعه ورام: 130 / 1؛ محجة البيضاء: 355 / 5، کتاب ذم الدنيا (با کمی اختلاف).

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 208

بدانید: هر کس تمام میلش به جانب دنیا رود و آرزویش در این خانه دراز شود، به همان مقدار کور دلی پیدا می کند و هر آن کس نسبت به دنیا زهد بورزد و آرزویش را کوتاه نماید، علم بدون معلم پیدا می کند و هدایت بدون هادی می یابد، بعد از من جمعی خواهند آمد که مملکت جز به خونریزی و تکبر به دست نیاورند و ثروت جز با فخر و بخل نیابند و محبت به غیر خدا، جز به پیروی از هوا به دست نیاورند، هر کس چنین زمانی را دید و بر فقر حوصله کند در حالی که توان غنی شدن داشته باشد و بر دشمنی بر غیر حق استقامت کند در حالی که قدرت بر محبت در او باشد و بر ذلت بندگی پایداری نماید، در حالی که می تواند عزت ظاهری تحصیل کند و این همه را برای خدا بخواند، پروردگار عالم ثواب پنجاه صدیق به او عنایت کند «1».

شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: دنیا را برایم وصف کن، فرمود: چه بگویم از خانه ای که سالم در آن ایمن نیست و مریض در آن پشیمان است، کسی که در آنجا دچار فقر شود به غصه نشیند و هر کس دارای آن گردد گمراه شود، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است «2».

دنیا از دیدگاه حکیمان و عارفان

حکمای الهی و عرفای عاشق، یعنی آنان که از علم گذشته و به معرفت رسیده اند و به تعبیر دیگر، طعم شیرین حقیقت را چشیده اند، نسبت به دنیا نظری جز نظر وحی و مبلغان رسالات حق ندارند.

(1) - مجموعه ورام: 131 / 1؛ محجة البيضاء: 357 / 5، کتاب ذم الدنيا.

(2) - محجة البيضاء: 361 / 5، کتاب ذم الدنيا؛ بحار الأنوار: 32 / 75، تنمة باب 15، حدیث 103 (با کمی اختلاف).

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 209

اینان آنچه را بیان می‌کنند، در حقیقت شرح و توضیحی بر معارف حقه الهیه است.

غزالی درباره دنیا می‌گوید:

بدان که دنیا منزلی است از منازل راه دین؛ و راه‌گذاری است مسافران را به حضرت حق تعالی و بازاری است آراسته، بر سر بادیه نهاده، تا مسافران از وی زاد خود بر گیرند.

و دنیا و آخرت عبارت است از دو حالت:

آنچه پیش از مرگ است و آن نزدیک‌تر است، آن را دنیا گویند.

و آنچه پیش از مرگ آن را آخرت گویند و مقصود از دنیا، زاد آخرت است که آدمی را در ابتدای آفرینش ساده آفریده‌اند و ناقص و لکن شایسته آن که کمال حاصل کند و صورت ملکوت را نقش دل خویش گرداند، چنان که شایسته حضرت الهیت گردد.

بدان معنی که راه یابد، یا یکی از نظارگیان جمال حضرت باشد و منتها سعادت وی این است و بهشت وی این است و وی را برای این آفریده‌اند و نظارگی نتواند بود تا چشم وی باز نشود و آن جمال را ادراک نکند و آن به معرفت حاصل آید و معرفت جمال الهیت را، کلید معرفت عجایب صنع الهی است و صنع الهی را کلید اول این حواس آدمی است و این حواس ممکن نبود الا در این کالبد مرکب از آب و خاک، پس بدین سبب به عالم آب و خاک افتاد تا این زاد برگردد.

و معرفت حق تعالی حاصل کند به کلید معرفت نفس خویش و معرفت جمله آفاق که مدرکست به حواس.

تا این حواس با وی می‌باشد و جاسوسی وی می‌کند، گویند: وی را که در دنیا است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 210

و چون حواس را وداع کند و وی بماند و آنچه صفت ذات وی است، پس گویند: وی به آخرت رفت، پس سبب بودن آدمی در دنیا این است.

این گفتار حکیمانه و پسندیده را خواندید، يك بار هم در مفاهیم عالی آن دقت کنید، ببینید به نظر پاك دلان و اهل بصیرت، دنیا برای انسان بهترین جایگاه، جهت به دست آوردن رشد و کمال و تحصیل معارف و ساختن آخرت و در نتیجه، محل رسیدن به مقام قرب و وصال حضرت اوست.

این است حقیقت دنیا و این است درك اهل دل از این حقیقت که دنیا خانه معرفت، محل کسب فضیلت، مدرسه تربیت، مرکز رشد و کمال و منزلگاه یافتن دوستانی حقیقی چون انبیا و اولیا و حکیمان و عارفان است و در حقیقت، سکوی پرتاب جان به مقام قرب و منزل قدس و پیشگاه مقدس حضرت ربوبی است.

لحظه لحظه این گونه اقامت در دنیا آنچنان با ارزش است که حسابگران عالم از فهم عمق این ارزش عاجزند.

توجه به حقیقت دنیا به دیدار وجه حق با چشم دل موفق گشت.

سر خوشان عشق را نالان مکن

ای خدا این وصل را هجران مکن

قصه این مستان و این بستان مکن «1»

باغ جان را تازه و سر سبزدار

در هر صورت اینجا جای حسد، کبر، نخوت، غرور، سرکشی، بغی، فحشا، ظلم، زورگویی، دروغ، بهتان، غیبت، عیب جویی، دزدانگی، حیوانیت، شیطنت، پستی، ذلت، دنائت و کسالت نیست.

دنیا محل معرفت، علم، تقوا، حقیقت، اصالت، شرف، غیرت، مروت، وجدان، شرافت، کرامت، درستی، صدق، عدل و خیر است.

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 211

چون به رذایل آلوده شوی و در نتیجه به حق خود و حقوق دیگران تجاوز کنی، دنیایت بسیار بد و مذموم است و چنین دنیایی از نظر وحی و عرفان و حکمت، مردود است.

چون به فضایل آراسته گردی و به خاطر آن، جانب حق خود و حقوق دیگران نگهداری، دنیایت دنیایی بسیار خوب و چنین دنیایی مقبول حق و انبیا و امامان و حکیمان و عارفان است.

غزالی گفتارش را بدین گونه ادامه می دهد:

پس وی را «یعنی انسان» در دنیا به دو چیز حاجت است، یکی آن دل را از اسباب هلاک نگاه دارد و غذای وی حاصل کند و دیگر آن که تن را از مهلکات نگاه دارد و غذای وی حاصل کند.

و غذای دل، معرفت و محبت حق تعالی است که غذای هر چیزی مقتضی طبع وی باشد که خاصیت وی بود و از پیش پیدا کرده آمد که خاصیت دل آدمی این است و سبب هلاک وی آن است که به دوستی چیزی جز حق تعالی مستغرق شود و تعهد تن برای دل می باید که تن فانی است و دل باقی و تن دل را هم چون اشترست حاجی را، در راه حج که اشتر برای حاجی باید نه حاجی برای اشتر و اگر چه حاجی را به ضرورت، تعهد اشتر باید کرد به علف و آب و جامه، تا آن گاه که به کعبه رسد و از رنج وی برهد، ولیکن باید تعهد اشتر به قدر حاجت کند، پس اگر همه روزگار در علف دادن و آراستن و تعهد کردن وی کند، از قافله باز ماند و هلاک شود، هم چنین آدمی اگر همه روزگار در تعهد تن کند تا قوت وی بجای آرد و اسباب هلاک از وی دور دارد، از سعادت خویش باز ماند.

و حاجت تن در دنیا سه چیز است، خوردنی برای غذاست و پوشیدنی و مسکن برای سرما و گرما تا اسباب هلاک از وی باز دارد، پس ضرورت آدمی از

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 212

دنیا برای تن بیش از این نیست، بلکه اصول دنیا خود این است و غذای دل معرفت است و هر چند بیش باشد بهتر و غذای تن طعام است و اگر زیادت از حد خویش بود، سبب هلاک گردد، اما آن است که حق تعالی شهوتی بر آدم موکل کرده است تا متقاضی وی باشد در طعام و مسکن و جامه، تا تن وی که مرکب وی است، هلاک نشود.

و آفرینش این شهوت چنان است که بر حدّ خود نایستد و بسیار خواهد و عقل را بیافریده است تا وی را بر حد خویش بدارد و شریعت را بفرستاده است بر زبان انبیاء علیهم السلام تا حدودی پیدا کند، لیک این شهوت به اول آفرینش بنهاده است در کودکی که به وی حاجت بود و عقل از پس آفریده است، پس شهوت از پیش جای گرفته است و مستولی شده و سرکشی همی کند، عقل و شرع پس از آن بیامد تا همگی وی را به طلب قوت و جامه و مسکن مشغول نکند و بدین سبب خود را فراموش نکند و بداند که این قوت و جامه برای چه می یابد و وی خود در این عالم برای چیست؟ و غذای

دل که زاد آخرت است فراموش نکند، ابو حامد پس از توضیح انواع صناعات و معاملات و مشغولیت‌های مادی می‌گوید:

پس بدین وجه مشغله‌های دنیا بسیار شد و در هم پیوست و خلق در میان آن خویشتن را گم کردند و ندانستند که اصل و اول این همه سه چیز بیش نبود، طعام و لباس و مسکن، این همه برای این سه می‌باید و این سه برای تن می‌باید و تن برای دل می‌باید تا مرکب وی باشد و دل برای حق عزوجل می‌باید، پس خود را و حق را فراموش کردند، مانند حاجی که خود را و کعبه را و سفر را فراموش کند و همه روزگار خویش با تعهد اشتر آورد.

پس دنیا و حقیقت دنیا این است که گفته آمد، هر که در وی بر سر پای و مستوفر نباشد، چشم بر آخرت ندارد و مشغله دنیا بیش از قدر حاجت دریدد، وی دنیا را

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 213

نشناخته باشد و سبب این جهل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است:

دنیا جادوتر است از هاروت و ماروت، از وی حذر کنید «1».

و چون دنیا بدین جادویی است، فریضه باشد مکر و فریفتن وی را بدانستن و تمثال کار وی خلق را روشن کردن، پس اکنون وقت آن است که مثال‌های وی بشنوی:

خودنمایی دنیا

مثال اول: بدان که اول جادویی دنیا آن است که خویشتن را به تو نماید، چنان که تو پنداری که وی ساکن است و با تو قرار گرفته و وی جنبان است و بر دوام از تو گریزان است، ولكن به تدریج و ذره ذره حرکت می‌کند و مثل وی چون سایه است که در وی نگری، ساکن نماید و وی بر دوام همی رود و معلوم است که عمر تو هم چنین بر دوام می‌رود و به تدریج هر لحظتی کمتر می‌شود و آن دنیا است که از تو می‌گریزد و تو را وداع می‌کند و تو از آن بی‌خبر!!

برآمد تیره شد حالی بر او حال

مگر نمرود را چون هشت صد سال

ولی يك پشه او را راهزن بود

اگر چه از تكبر پیل تن بود

یقینش شد که چون انکار کردست

خدا این پشه را اغیار کردست

دوست نمایی دنیا

مثال آخر: دیگر سحر وی آن است که خویشتن را به تو دوستی بنماید، تا تو را عاشق کند و فراتو نماید که تو را ساخته خواهد بود و به کسی دیگر نخواهد شد

(1) - مجموعه ورام: 1/ 131.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 214

و آن گاه ناگاه از تو به دشمن تو شود و مثل آن، چون زنی نابکار مفسدست که مردان را به خویشتن غره کند تا عاشق کند و آن گاه به خانه برد و هلاک کند.

عیسی علیه السلام دنیا را دید در مکاشفات خویش در صورت پیرزنی گفت: چند شوهر داری گفت: در عدد نیاید از بسیاری، گفت: بمردند یا طلاق دادند، گفت: نه که همه را بکشتم، گفت: پس عجب از این احمقان دیگر، می بینند که با دیگران چه می کنی و آنکه در تو رغبت می کنند و عبرت نمی گیرند «1»!

عارفی شد به خواب در فکری

دید دنیا چو دختر بکری

کرد از وی سؤال کی دختر

بکر چونی به این همه شوهر

گفت دنیا که با تو گویم راست

که مرا هر که مرد بود نخواست

هر که نامرد بود خواست مرا

این بکارت از آن بجاست مرا

خودآرایی دنیا

مثال آخر: دیگر سحر دنیا آن است که ظاهر خویش را آراسته دارد و هر چه بلا و محنت است پوشیده دارد، تا جاهل به ظاهر وی نگردد و غره شود و مثل وی چون پیرزنی است زشت که روی دریندد و جامه‌های دیبا و پیرایه بسیار بر خود کند، هر که از دور وی را ببیند فتنه شود و چون چادر از وی باز کند، پشیمان شود و فضایح وی می‌بیند.

در خبر است:

دنیا را روز قیامت بیاورند بر صورت عجزه‌ای زشت، سبز چشم و دندان‌های

(1) - مجموعة ورام: 1/ 146؛ ارشاد القلوب: 1/ 186؛ بحار الأنوار: 14/ 328، باب 21، حدیث 55.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 215

وی بیرون آمده و چون خلق در وی نگزند، گویند: نعوذ بالله این چیست بدین فضااحت و زشتی؟ گویند: این آن دنیااست که به سبب این، حسد و دشمنی ورزیدند با يك دیگر و خون‌ها ریختند و رحم بریدند و به وی غره شدند، آن گاه وی را به دوزخ اندازند، گوید: خدایا! کجایند دوستان؟ بفرماید تا ایشان را نیز ببرند و به دوزخ اندازند «1»!

حال دنیا را پرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه‌ای

گفتمش احوال عمر ای دل بگو با ما که

گفت یا برقی است یا شمعی است یا پروانه‌ای

چیست؟

گفتمش این پنج روز نحس چون باید گذشت؟

گفت با خلقی و یا دلقی و یا ویرانه‌ای

گفتمش اینان که می‌بینند چون دل بسته‌اند؟

گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای «2»

مثال آخر: کسی که حساب برگردد تا چند بوده است، از ازل که در دنیا نبود و در ابد چندست که نخواهد بود و این روزی چند، در میان ازل و ابد چندست؟

داند که مثل دنیا چون راه مسافری است که اول منزل وی مهد است و آخر منزل وی لحدست و در میان وی منزلی چندست معدود، هر سالی چون منزلی و هر ماهی چون فرسنگی و هر روزی چون میلی و هر نفسی چون گامی. و وی بر دوام

(1) - مجموعه ورام: 1/ 146.

(2) - دهخدا.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 216

می‌رود، یکی را از آن راه فرسنگی مانده و یکی را کم و یکی را بیش و وی ساکن نشسته که گویی همیشه اینجا خواهد بود، تدبیر کارهایی کند که تا ده سال باشد که بدان محتاج نشود و وی تا ده روز زیر خاک خواهد شد!!

به مثنوی زیر که حاوی نکاتی بس ارزنده و در شرح حال کسانی که از حقیقت بی‌خبرند سروده شده، توجه کنید، تا معلوم گردد که باید دنیا را به عنوان مقدمه آخرت نگریست، نه جایی مستقل که مستقل نگریستن دنیا و خود خرج کردن برای آن عین حماقت و صرف بدبختی و خسارت است، اگر انسان دنیا را وسیله‌ای برای ساختن آخرت انتخاب کند، هم دنیا دارد و هم آخرت و اگر از دنیا برای عیش و نوش محض استفاده کند، نه دنیا دارد نه آخرت.

در این خاکی طلسم سست بنیاد

شنیدم وقتی از فرزانه استاد

خوش الحان طایری در بوستانی

به شاخی ریخت طرح آشیانی

به محنت خار و خاشاکی کشیدی

بر آن شاخش به صد امید چیدی

خس خشکی چو بر خاری فزودی

نمودی از شعف دلکش سرودی

چو طریقی زان خراب آباد کردی

ز شادی نغمه‌ها بنیاد کردی

چو وقت آمد که بختش یاور آید	گل امیدش از گلبن برآید
در آن فرخنده جا منزل گزیند	در آن خرم سرا خوشدل نشیند
که ابری ناگهان دامن کشان شد	وزان برقی عجب دامن فشان شد
شراری ریخت بر کاشانه او	که در هم سوخت عشرت خانه او
بجا نگذاشت در اندک زمانی	از آن جز مشت خاکستر نشانی
چو دید این بازی از چرخ غم اندوز	کشید از دل چو برق آهی جهانسوز
نه دستی آن که با گردون ستیزد	نه پایی آن که از دوران گریزد
بگرییدی گهی بر خویشتن سخت	بخندیدی گهی از سستی بخت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 217

دلش هر چند زخمی بس عجب داشت	ولی درمان صبر از دست نگذاشت
غبار از خاطر آشفته می رُفت	فریب خویش می داد و می گفت
به دل گو باش خاشاکی به خاکی	چو در کف هست خاکی نیست باکی
جهان گر جمله از من رفت گو رو	زمشتی خاک ریزم طرحش از نو

مثال آخر: بدان که مثل اهل دنیا در لذتی که می‌یابند، باز آن رسوایی و رنج که از دنیا خواهند دید در آخرت، هم چون کسی است که طعام چرب و شیرین بسیار بخورد تا معده وی تباه شود، آن گاه فضیحتی از معده و نفس و قضای حاجت خویش می‌بیند و تشویر می‌خورد و پشیمان می‌شود که لذت گذشت و فضیحت بماند و چنان که هر چند طعام خوش‌تر، ثقل وی گنده‌تر، هر چند لذت دنیا بیشتر، عاقبت آن رسواتر و این خود در وقت جان‌کندن پدیدار آید که هر که را نعمت و باغ و بستان و کنیزکان و غلامان و زر و سیم بیش بود، به وقت جان‌کندن، رنج فراق بیش بود از آن کس که اندک دارد و آن رنج و عذاب به مرگ زایل نشود، بلکه زیادت شود که آن دوستی صفت دل است و دل بر جای خویش باشد و نمی‌میرد.

بر جهان دل منه از مهر و مشو زان دلشاد کاین عروسی است که کشته است هزاران داماد

جوینده دنیا

مثال آخر: بدان که کارهای دنیا که پیش آید، مختصر نماید و مردم پندارند که شغل وی دراز نخواهد بود و باشد که از صد کار وی یکی پدیدار آید و عمر آن شود و عیسی علیه السلام می‌گوید:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 218

مثل جوینده دنیا چون مثل خورنده آب دریاست، هر چند بیش خورد تشنه‌تر می‌شود، می‌خورد و می‌خورد تا هلاک شود و هرگز آن تشنگی از وی نرود «1».

و رسول ما علیه افضل الصلوات واکمل التحیات می‌گوید: هم چنان که روا نباشد که کسی در آب رود و تر نگردد، روا نباشد که کسی در دنیا شود و آلوده نگردد!!

این کهن باغ که گل پهلوی خار است در او نیست يك دل که نه زان خار فکار است در او

برگ راحت مطلب میوه مقصود بجوی برگ بی‌برگی و غم میوه و بار است در او

چون جهان در خم چوگان فضاگوی صفت بی‌قرار است چه امکان قرار است در او «2»

مهمانی دنیا

مثال آخر: مثل کسی که در دنیا آید، مثل کسی است که مهمان شود نزدیک میزبانی که عادت وی آن بود که همیشه سرای آراسته دارد برای مهمانان و ایشان را می خواند، گروهی پس از گروهی و طبق زرین پیش وی نهد، بر وی نقل و مجمره سیمین با عود و بخور تا وی معطر شود و خوش بوی گردد و نقل بخورد و طبق مجمره بگذارد تا قوم دیگر در رسند، پس هر کس رسم وی داند و عاقل باشد، عود و بخور برافکند و خوش بوی شود و نقل بخورد و طبق و مجمره به دل خوش بگذارد و شکر بگوید و برود و کسی که ابله باشد پندارد که، این بوی دادند تا با خویشتن ببرد، چون به وقت رفتن بازستانند، رنخور و دلتنگ شود و فریاد درگیرد،

(1) - مجموعة ورام: 1/ 149.

(2) - عبدالرحمن جامی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 219

دنیا نیز هم چون مهمان سرای است، سیل بر راه گذران تا زاد برگیرند و در آنچه در سرای است، طمع نکنند.

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که زملك آزاد است

آن که گویند که بر آب نهادست جهان مشنوی خواجه که تا در نگری بر باد است

خیمه انس مزین بر در این کهنه رباط که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است «1»

فراموشی آخرت در دنیا

مثال آخر: مثال اهل دنیا در مشغولی ایشان به کار دنیا و فراموش کردن آخرت، چون مثل قومی است که در کشتی باشند و به جزیره ای رسیدند، برای قضای حاجت و طهارت بیرون آمدند و کشتیان منادی کرد که هیچ کس مباد که روزگار بسیار برد و جز به طهارت مشغول شود که کشتی به تعجیل خواهد رفت.

پس ایشان در آن جزیره پراکنده شدند، گروهی که عاقل تر بودند سبک طهارت کردند و بازآمدند، کشتی فارغ یافتند، جایی که خوش تر و موافق تر بود بگرفتند و گروهی دیگر، در عجایب آن جزیره عجب بماندند و به نظاره بازایستادند و در آن شکوفه‌ها و مرغان خوش آواز و سنگ ریزه‌های منقش و ملون نگریستند، چون بازآمدند در کشتی هیچ جای فراخ نیافتند، جای تنگ و تاریک بنشستند و رنج آن می کشیدند.

(1) - خواجه‌ی کرمانی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 220

گروهی دیگر، نظاره اختصار نکردند، بلکه آن سنگ ریزه‌های غریب و نیکوتر چیدند و با خود بیاوردند و در کشتی جای آن نیافتند، جای تنگ بنشستند و بارهای آن سنگ ریزه‌ها بر گردن نهادند و چون يك دو روز برآمد، آن رنگ‌ها نیکو بگردید و تاریک شد و بوی‌های ناخوش از آن آمدن گرفت، جای نیافتند که بیندازند، پشیمانی خوردند و بار و رنج آن برگردن می کشیدند.

و گروهی دیگر، در عجایب آن جزیره متحیر شدند، تا از کشتی دور افتادند و کشتی برفت و منادی کشتی به آن نشنیدند و در جزیره می بودند تا بعضی هلاک شدند از گرسنگی و بعضی را سباع هلاک کرد.

آن گروه اول، مثال مؤمنان پرهیزکار است و گروه پسین، مثل کافران که خود و خدای را عزوجل و آخرت را فراموش کردند و همگی خود را به دنیا دادند که:

[اَسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ] «1».

این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [ی زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند.

و آن دو گروه میانین، مثل عاصیان است که اصل ایمان نگاه داشتند و لیکن دست از دنیا برداشتند، گروهی با درویشی تمتع کردند و گروهی با تمتع، نعمت بسیار جمع کردند تا گران بار شدند!!

بدین مذمت که دنیا را کرده آمد، گمان مبر که هر چه در دنیاست مذموم است بلکه در دنیا چیزهاست که آن نه دنیاست، چه علم و عمل در دنیا باشد و آن نه از دنیا بود که در آن صحبت آدمی به آخرت رود، اما علم به عینه با وی بماند و اما عمل اگر چه به عینه نماند، اثر آن بماند و این دو قسم بود:

(1) - نحل (16): 107.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 221

یکی: پاکی و صفای جوهر دل که از ترك معاصی حاصل شود و یکی: انس به ذکر خدای عزوجل که از مواظبت بر عبادت حاصل شود، پس این جمله باقیات صالحات است که حق عزوجل گفت:

[وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ] «1».

ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

و لذت علم و لذت مناجات و لذت انس به ذکر خدای تعالی بیشترست و آن از دنیاست و نه از دنیاست، پس همه لذت‌ها مذموم نیست، بلکه لذتی که بگذرد و به نماند و آن نیز جمله مذموم نیست که این دو قسم است:

یکی آن است که اگر چه وی از دنیاست و پس از مرگ به نماند، ولیکن معین است بر کار آخرت و بر علم و عمل و بر بسیار گشتن مؤمنان چون: قوت و نکاح و لباس و مسکن که به قدر حاجت بود که این شرط راه آخرت است، هر کس از دنیا بر این قدر قناعت کند و قصد وی از این فراغت بود بر کار دین، وی از اهل دنیا نباشد.

پس مذموم از دنیا آن باشد که مقصود از وی نه کار دین باشد، بلکه وی سبب غفلت و بطر و قرار گرفتن دل در این عالم و نفرت گرفتن وی از آن عالم بود و برای این بود که رسول علیه السلام گفت:

الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذَكَرُ اللَّهِ وَمَا وَالَاهُ «2».

دنیا و هر چه در آن است ملعون است الا ذکر خدای تعالی و آنچه بر آن معاونت کند.

(1) - کهف (18): 46.

(2) - کیمیای سعادت: 65.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 222

[فَمَنْ أَحَبَّهَا أَوْرَثَتْهُ الْكِبَرُ، وَمَنْ اسْتَحْسَنَهَا أَوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ، وَمَنْ طَلَبَهَا أَوْرَثَتْهُ الطَّمَعُ، وَمَنْ مَدَحَهَا أَلْبَسَتْهُ الرِّيَاءَ، وَمَنْ أَرَادَهَا مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ، وَمَنْ أَطْمَأَنَّ إِلَيْهَا أَزَكَّتْهُ الْعَقْلَةَ، وَمَنْ أَعْجَبَهُ مَتَاعُهَا فَتَنَّتْهُ وَلَا تَبْقَى لَهُ، وَمَنْ جَمَعَهَا وَبَخَلَ بِهَا أَوْرَدَتْهُ مُسْتَقَرَّهَا وَهِيَ النَّارُ]

ثمره دنیا طلبی

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می‌فرماید:

هر کس با امور مادی و ظاهری و به تعبیر حضرت با دنیا بر اساس هوا و هوس رابطه داشته باشد، هر نوع رابطه‌اش و هر شکل ارتباطش، علت گناه و عصیان و خطا است و چون از طریق روابط غلط، گناه فراوان کسب شد، قرارگاه آدمی آتش دوزخ می‌شود.

عشق به دنیا مورث کبر، نیکو دانستن آن برخلاف قواعد الهیه علت حرص، خواستن آن باعث طمع، مدح آن سازنده ریا، اراده آن به وجود آوردنده عجب، اطمینان به آن فراهم کننده غفلت، خوش آیند آن مفتون کننده و سپس از دست رونده است و هر کس برخلاف دستورهای حق به جمع مال پردازد و نسبت به آن بخل ورزد به قرارگاهش که آتش است درافتد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 223

دَارُ الْبَلَاءِ مَخْضُوفَةٌ وَبِالْعَدْرِ مَوْصُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَلَا يَسْلَمُ نَزْلُهَا «1».

دنیا سرایی است پیچیده به گرفتاری‌ها و موصوف به مکر و بی‌وفایی، احوالش يك نواخت نمی‌ماند و منزل‌داران در آن از غم و اندوه مرگ، جان به سلامت نمی‌برند.

دَارُ هَانَتْ عَلَى رَهْطٍ فَخَلِطَ حَالُهَا بِحَرَامِهَا وَخَيْرُهَا بِشَرِّهَا وَخُلُوهَا بِمِرِّهَا «2».

دنیا خانه‌ای است که نزد پروردگارش بسی بی‌ارزش و خوار و حلالش به حرام و خیرش به شرّ و شیرینش به تلخش آمیخته است. از پس هر خنده‌اش، گریه و به دنبال هر راحتش، رنج و پس حیاتش، مرگ است.

دَارُ الْفَنَاءِ مَقِيلُ الْعَاصِيْنَ وَ مَحَلُّ الْأَشْقِيَاءِ وَالْمُعْتَدِيْنَ «3».

این سرای ناپایدار، منزل گنهکاران و جای تیره‌بختان و مرکز زندگی گردنکشان است، محلی نیست که بر آن دل ببندند و به امورش دل خوش کنند.

دنیا در کلام عبدالرزاق لاهیجی

ملا عبدالرزاق لاهیجی در توضیح بسیار مختصری که به جملات پایانی این حدیث، درباره ظاهر فریبای امور مادی و مغرور شدگان به آن دارد، می‌گوید:

حاصل آن که: این خبیثه دنیّه که از صفت او از هزار یکی و از بسیار اندکی به قلم آمد، هر که را در حبایل غرور خود، دانه‌خوار حرص و امل گردانید و مکاید و شرور او، هر که را به مکر و تزویر مبتلا و اسیر شهوت و شره ساخت، یقین بیاید دانست

(1) - غرر الحکم: 131، حدیث 2248.

(2) - غرر الحکم: 131، حدیث 2249.

(3) - غرر الحکم: 128، حدیث 2179.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 224

که طریق خیر و صلاح دینی بر او مسدود شد و امید سعادت و فلاح اخروی از او منقطع گشت، چنان که خالق عالم فرموده که:

[مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ] * «1».

و آنان را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست.

این محروم بی‌نصیب از آخرت که اراده دنیا در ضمیرش متمکن است و حبّ دنیا و خواهش وی در خاطرش ثابت و راسخ، موافق خواهش و رغبت او مراد او را در کنارش می‌نهند چنان که فرموده:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ] «2».

هر کس [همواره] دنیای زودگذر را بخواهد [چنین نیست که هر چه بخواهد بیاید بلکه] هر چه را ما برای هر که بخواهیم، به سرعت در همین دنیا به او عطا می‌کنیم، آن‌گاه دوزخ را در حالی که نکوهیده و رانده شده از رحمت خدا وارد آن می‌شود، برای او قرار می‌دهیم.

با آن‌که در حقیقت این دنیا که با زحمت بسیار در کف مرادش می‌گذارند، به مثابه خیالی است سریع السیر، چنان‌که خفته در خواب بیند و معانی و صورت چند که به رسم از شدت کوفت و استیلاي مرض مشاهده نماید، خداوند عزیز در کلام مجید از حال بندگان خود خبر داده و فرموده:

[مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ] «3».

برخی از شما دنیا را می‌خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود.

(1) - بقره (2): 102 و 200.

(2) - اسراء (17): 18.

(3) - آل عمران (3): 152.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 225

و در این آیه شریفه اراده خاص و عام را بیان فرموده و قصه نیک و بد را شرح داده، دشمن را از دوست جدا کرده و دور و نزدیک را پیغام فرستاده، طالب دنیا به نزد طالب عقی کافر است و طالب عقی به نزد طالب مولا مشرک.

آدمی، باید در صحیفه احوال و در مرآت اعمال خود تأملی و تدبری واجب داند و به نور بصیرت در دایره فکر طوفی کند، تا مشاهده کند که اراده کدام طرف از نهاد او سر می‌زند و به علم خود قیاس برگیرد که از کدام طایفه است. جهد کن تا از آن قوم نباشی که حق سبحانه و تعالی خبر می‌دهد:

[مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ] «1».

منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نا با کافران.

طلاب دنیا را صفت می نماید که:

[وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ] «2».

و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

و سعی کن که از اهل آخرت بلکه از طلاب مولا باشی که در نعت اول می فرماید که:

و سعی کن که از اهل آخرت بلکه از طلاب مولا باشی که در نعت اول می فرماید:

(1) - نساء (4): 143.

(2) - روم (30): 7.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 226

[و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوفُّونَ] «1».

و به آخرت یقین دارند.

و در صفت ثانی فرموده:

[وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ] «2».

و آنان که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

حدیث است که:

شیرینی دنیا تلخی آخرت است و تلخی دنیا شیرینی آخرت «3».

و نیز حدیث است که:

دنیا مانند مار و افعی است، ظاهرش نرم است و باطنش زهر قاتل «4».

حکایتی عجیب از دنیا

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

روزی حضرت داود علیه السلام از منزل خود بیرون رفت و زبور می خواند و چنان بود که هرگاه آن حضرت زبور می خواند از حسن صوت او جمیع وحوش و طیور و جبال و صخور حاضر می شدند و گوش می کردند و هم چنان می رفت تا به دامنه کوهی رسید که به بالای آن کوه پیغمبری بود حزقیل نام و در آن جا به عبادت مشغول بود.

چون آن پیغمبر صدای مرغان و وحوش و حرکت کوهها و سنگها دید و شنید،

(1) - بقره (2): 4.

(2) - مؤمنون (23): 59.

(3) - روضة الواعظین: 441 / 2؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 85 / 19.

(4) - الکافی: 136 / 2، باب ذم الدنيا والزهد فیها.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 227

دانست که داود است که زبور می خواند.

حضرت داود به او گفت: ای حزقیل! اجازه می دهی که بیایم پیش تو؟ عابد گفت: نه، حضرت داود به گریه افتاد، از جانب حضرت باری به او وحی رسید:

داود را اجازه ده، پس حزقیل دست داود را گرفت و پیش خود کشید.

حضرت داود از او پرسید: هرگز قصد خطیئه و گناهی کرده ای؟ گفت: نه، گفت: هرگز عجب کرده ای؟ گفت: نه، گفت: هرگز تو را میل به دنیا و لذات دنیا به هم می رسد؟ گفت: به هم می رسد، گفت: چه می کنی که این را از خود سلب

می کنی و این خواهش را از خود سرد می نمایی؟ گفت: هرگاه مرا این خواهش می شود، داخل این غار می شوم که می بینی و به آنچه در آنجاست نظر می کنم، این میل از من برطرف می شود.

حضرت داود به رفاقت او داخل آن غار شد، دید که يك تختی در آنجا گذاشته است و در روی آن تخت، کله آدمی و پاره ای استخوان های نرم شده گذاشته و در پهلوی او لوحی دید از فولاد و در آنجا نقش است که من فلان پادشاهم که هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و چندین بواکر ازاله بکارت کردم و آخر عمر من این است که می بینی که خاک فراش من است و سنگ بالش من و کرمان و مارها همسایه منند، پس هر که زیارت من می کند، باید فریفته دنیا نشود، گول او نخورد «1»!!

حیدر صفدر شه دنیا و دین

شیر خدا رهبر اهل یقین

گفت که ای معتکفات مزار

سوی قبورش بفتادی گذار

(1) - الأمالی، صدوق: 99، المجلس الحادی والعشرون، حدیث 8؛ کمال الدین: 524/2، باب 46، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 25/14، باب 2، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 228

آنچه نهادید شد از دیگران

باغ و سرا سیم و زر و خائمان

چیست در آن مرحله حال شما

این خبر خانه و مال و شما

از طرفی گشت ندایی بلند

بهر اجابت زشه ارجمند

سود نبردیم از اموال خویش

کآنچه که خوردیم از آن خورده بیش

حاصل ما زان نشد الا زیان

و آنچه نهادیم به ملک جهان

پیش فرستاده کنون یافتیم¹»

و آنچه از آن روی طمع یافتیم

نشانه‌های اهل دنیا و اهل آخرت

در سطور گذشته به این معنا واقف شدید که مقصود از دنیا زمین و آسمان، خورشید و ماه، مأكولات و ملبوسات و چشمه‌ها و رودها نیست که این همه نعمت‌های الهی است که کسی قدرت ارزیابی ارزش آن‌ها را ندارد، بلکه مقصود رابطه غلط و ظالمانه و غاصبانه و عاصیانه با نعمت‌های الهی است، آن که از حرام به دست می‌آورد و در حرام مصرف می‌کند، یا آن که از حلال به دست می‌آورد و در حرام مصرف می‌نماید، یا آن که به دست می‌آورد و نسبت به آن بخل می‌ورزد او اهل دنیا است.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

شب معراج به من خطاب رسید: ای احمد! دنیا و اهل آن را دشمن دار و آخرت و اهل آن را عاشق باش، پرسیدم اهل دنیا کیانند و اهل آخرت چه مردمی هستند؟

خداوند خطاب فرمود:

این است نشانه‌های اهل دنیا:

پرخوری، خنده زیاد، خواب بی‌اندازه، کثرت خشم، قلت رضا و خشنودی نسبت به حق و خلق و عدم عذرخواهی در برابر رفتار سویی که نسبت به دیگران

(1) - صفیر اصفهانی.

داشته، قبول نکردن عذر خواه، کسالت در طاعت، بی باکی در معصیت، آرزوی دراز، نزدیکی مرگ، عدم محاسبه نفس، کم سود، پر حرف، کم ترس، خوشحالی زیاد به وقت خوردن، عدم شکر به هنگام راحتی، بی صبری به وقت بلا و آزمایش، بسیاری مردم به پیش نظرشان کم است و به آنچه که انجام نداده اند از خویش ستایش می کنند، نسبت به آنچه ندارند ادعا می کنند، احسان خود را بازگو کرده و از گفتن بدی های مردم پروا ندارند، نیکی مردم را از نظر دور داشته و پنهان می کنند!

عرضه داشتم: غیر از این عیوب، برای اهل دنیا عیب دیگری هم هست؟

خطاب رسید: عیب اهل دنیا زیاد است، جهل و حماقتشان بسیار و نسبت به استادان خود متکبر و پیش خود عاقل، ولی نزد عارفان احمقند.

اما اهل آخرت:

دارای چهره هایی شرمگین، کثیر الحیا، کم حق و وجودشان پرمفعت و مکرشان کم است.

مردم از آنان در راحت، ولی آنان برای راحت مردم در رنج، دارای کلامی موزون و سنگین و حسابگر نفس، در مسیر برنامه های مثبت، اهل رنج و زحمت.

چشمشان خواب، ولی دلشان بیدار است، دیدگانی پر اشک و قلبی ذاکر دارند.

به وقتی که نام مردم را در دیوان غفلت می نویسند، آنان را در دفتر ذاکران ثبت نام می کنند.

در ابتدای نعمت سپاس گزارند و در انتهای آن شاکرند، دعایشان مرفوع و سخنشان مسموع است، ملائکه به آنان شادند، خواسته هایشان در سراپرده ملکوت در گردش و خداوند عاشق شنیدن گفتار آنان است، چنانچه پدر عاشق شنیدن کلام فرزند.

چشم به هم زدن از یاد حق باز نمی مانند و به زیادی غذا میل ندارند، از

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 230

پرحرفی گریزانند و لباس آنان اندک است، مردم نزد آنان مرده و حضرت حق پیش آنان زنده و پایدار و کریم است.

فراریان را با آقایی و کرامت می خوانند و برگشتگان را با مهربانی می خواهند.

دنیا و آخرت نزدشان یکی است، مردم یکبار می میرند، ولی آنان به خاطر ریاضت و مجاهده نفس و مخالفت با هوا، روزی هفتاد بار با مرگ روبرو می شوند، از حرکت باد پریشان خاطر شده، به خدا پناه می برند که نکند بلایی آسمانی باشد.

چون در برابر من قیام می کنند، گویی بنایی بسیار محکم سر پا ایستاده، در دل ایشان مشغولیتی به خلق نمی بینی، به عزت و جلال آنان را به حیات طویه زنده می کنم، به وقت مفارقت روح از بدنشان، ملک الموت را به آنان کاری نیست که جز من کسی از آنان قبض روح نمی کند، تمام درهای آسمان را به روی آنان باز کرده و کلیه حجابها را از پیش نظرشان بردارم، بهشت را امر می کنم جهت آنان آرایش شود و حورالعین را دستور می دهم خود را در اختیار آنان بگذارد.

ملائکه را می گویم به آنان درود فرستند و درختان برای آنان میوه دهند و اثمار جنت برآنان بریزد، به نسیم زیر عرش دستور می دهم کوهها از کافور و مشک با خود حمل کرده و با درخشش چشمگیر بر او وارد کنند، بین من و روحش پوششی نیست، به وقت قبض روحش می گویم: به آمدنت نزد من خوش آمدی و صفا آوردی، با کرامت و بشارت و رحمت و رضوان به سویم حرکت کن، در جنات نعیم مقیم باش و در آنجا به طور ابد قرار بگیر که نزد من دارای اجر عظیمی، اگر بینی ملائکه با او چه می کنند؟ یکی روحش را پس از مرگ می گیرد، دیگری بخشش هلم را به او می پردازد!! اینان از وقتی خدا را شناختند آن طور که باید از غذاهای خوشمزه لذت نبردند و از وقتی به سیئات گذشته خود توجه کردند مصائب در آنان اثری نکرد، بر گناهانشان گریه می کنند، بر نفسشان سخت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 231

می گیرند، راحت اهل بهشت در مرگ و آخرت استراحتگاه بندگان من است، مونسشان اشک چشم و جلوسشان با ملائکه دست راست و چپ است، مناجاتشان با خدا است، قلوبشان جریحه دار و مرتب می پرسند چه وقت با رفتن از دار فنا به خانه بقا راحت می شویم «1».

آری، عاشقان حق جز حق نخواهند و جز حق ندانند و جز سخن حق نشنوند و جز به حق و برای حق کاری نکنند، دنیا برای آنان مقدمه آخرت و آخرت مقدمه رضوان الله و رسیدن به مقام قرب و وصل، تنها آرزوی آنان است.

تمام لذت آنان، در ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است و به قول عارفان عاشق از دنیا و آخرت رسته و به حضرت دوست پیوسته اند.

دنیا از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در «ج البلاغة» درباره دنیایی که برای انسان سود آخرتی ندارد و جز اتلاف وقت ثمری به انسان نمی‌رساند و غیر غرور و غفلت و سرگردانی و حتمی، منفعتی ندارد می‌فرماید:

ای مردم! کالای دنیا، گیاه خشک خرد شده وبا خیز و تباه کننده است، پس دوری کنید از چراگاهی که کوچ کردن و نماندن در آن از اقامت گزیدنش سودمندتر است و اندک روزی و خوراک آن از دارایی بسیارش پاکیزه‌تر، فقر و نداری برای آن که بسیار از آن جمع کند مقرر شده و نصرت به آسودگی برای بی‌ربطت به آن ختم گشته، آن را که زینت دنیا به شگفتی کشیده، انگار بیناست، عاشق آن دلش ظرف اندوه شود و قلبش خانه نگرانی، اراده و قصدی او را گرفتار سازد و غرور خواسته،

(1) - ارشاد القلوب: 200/1؛ بحار الأنوار: 23/74، باب 2، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 232

وی را اندوهگین نماید. به طور دائم در کشاکش اندوه‌ها و گرفتاری‌ها بماند تا راه نفسش با مرگ گرفته شود، آن گاه وی را به قبرستان برده به دل خاک سپارند، در حالی که دو رگ دلش قطع شده، نابود شدنش و به وسیله برادرانش به گور افتادنش، سهل و آسان است.

مؤمن با دیده عبرت به دنیا نظر کند و به اندازه لازم و از باب ناچاری روزی خود به دست آورد، با گوش خشم سخن از دنیا بشنود، اگر بگویند فلانی ثروتمند شد، اندکی بعد می‌گویند بدبخت و فقیر گشت، اگر به خودش شاد شوند به نبودش غمگین گردند، این است حال انسان در دنیا.. «1».

و نیز می‌فرماید:

آن که به خاطر به دست نیاوردن مال دنیا اندوهگین گردد، به قضا و قدر حضرت دوست خشمگین گشته و کسی که از مصیبتی گله کند از حضرت حق به شکایت برخاسته و کسی که بر ثروتمند به خاطر ثروتش فروتنی نماید، دو سوم دینش را از دست داده و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ دوزخی شود، معلوم است قرآن را به مسخره گرفته و آن که دلش

شیفته و عاشق امور دنیایی و مادی محض شود و جز دنیا هدفی نبیند به سه چیز مبتلا شود، اندوه همیشگی، حرص
حاکم، آرزوی غیر قابل یافتن! «2»!

و نیز فرموده:

دنیا در ابتدای امر فریب می دهد، سپس زیان می رساند، آن گاه به شتاب و سرعت از دست می رود.

(1) - نهج البلاغة: حکمت 367؛ بحار الأنوار: 131 / 70، باب 122، حدیث 136.

(2) - نهج البلاغة: حکمت 228.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 233

خداوند راضی نشد دنیا را پاداش دوستان و عذاب دشمنان قرار دهد.

اهل دنیا، چونان کاروانی هستند که به وقت فرود آمدن، راننده و حمله دارشان فریاد زند کوچ کنند «1»!!

یکی پرسید از آن دانای فتوا	که چه بهتر بود از مال دنیا
چنین گفت او که مالی کان نباشد	که گر باشد بجز تاوان نباشد
که گر مالی زد دنیا افتد آغاز	تو را آن مال دارد از خدا باز
ولی کی ارزد آن مال جهانی	که از حق باز مانی تو زمانی
چو از حق باز می دارد تو را مال	پس آن بهتر که نبود در همه حال
تو را چون عشق دنیا راه زن شد	کجا در دین توانی بت شکن شد

نه از روزی نه از بیداری آگاه

همه عمرت شب است ای خفته راه

که تو در عشق بازی با که بودی

چو روزت صبح گرداند به زودی

حریف ازدهای آتشی «2»

اگر در عشق حق خلوت نشینی

در سوره ییست و پنجم احادیث قدسیه آمده:

ای پسر آدم! زاد و توشه خود را یاد کن که راه دور است دور، کشتی را نو کن که دریا عمیق است عمیق، بارت را سبک کن که راه دقیق است دقیق.

عمل را خالص کن که ارزیاب، بیناست بینا، خوابت را برای قبر بگذار و افتخارات را برای میزان و خوشی و لذت را برای بهشت و راحت را برای آخرت و کام گیریت را برای حورالعین و برای من باش تا برایت باشم، با سبک شمردن دنیا به من نزدیک شو و با دشمنی با بدکاران و عشق به نیکان، از آتش جهنم دور شو که

(1) - نهج البلاغه: حکمت 415؛ بحار الأنوار: 119 / 70، باب 122، حدیث 111.

(2) - الهی نامه، عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 234

خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند «1».

دنیای اولیای خدا

حضرت علی علیه السلام در «نهج البلاغه» نظر اولیا و عاشقان حق را به دنیا نظر دیگری می داند، آن جناب عقیده دارد که اهل دل به دنیا به دید الهی و عمقی می نگرند و لحظه لحظه دنیا را به آخرت ابدی و نعيم همیشگی حق، مبدل می کنند.

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَاسْتَعْلَوْا بِأَجْلِهَا إِذَا اسْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَّا مَنْ مِنْهَا مَا خَشَوْا أَنْ يُمَيِّتَهُمْ وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَمِلُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ وَرَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَدَرَكَهُمْ لَهَا قُوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ وَسَلَّمُوا مَا عَادَى النَّاسُ بِهِمْ عِلِمَ الْكِتَابِ وَبِهِ عِلِمُوا وَبِهِم قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ «2».

عاشقان خدا آنانند که به حقیقت و عمق و باطن دنیا بنگرند، به وقتی که دیگران به ظاهر فریبا و زینت و زیور از دست رفتنی آن نظر کنند و به پایان و عاقبت آن توجه کنند، هنگامی که تنگ نظران به امروز آن مشغول گردند، علل بدبختی و عذاب را با طاعت و اخلاص از بین می‌برند، از ترس این که خود به دست آن علل هلاک گردند، تمام کالاهای دنیا را قلباً رها کرده و دل به آن نمی‌بندند؛ زیرا می‌دانند که عناصر و اشیا و دنیا آن‌ها را رها خواهد کرد، آن را که دیگران از امور مادی بهره زیاد می‌بینند، آنان در مقابل بهره آخرت بسیار

(1) - کلمة الله: 471.

(2) - نهج البلاغة: حکمت 432؛ بحار الأنوار: 319/66، باب 37، حدیث 36.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 235

کم می‌بینند، می‌دانند که دریافت دنیا مساوی با از دست دادن آخرت است، با آنچه معشوق مردم است دشمنند، به وسیله آنان قرآن شناخته می‌شود و آنان تمام حقایق را به وسیله کتاب یافتند و تداوم قرآن به آنان و دوام خود آنان به کتاب خدا است، امیدی بالاتر از امید خود که امید به عنایت حق است و ترسی ما فوق ترس خود که ترس از عذاب الهی است، نمی‌بینند.

آری، این وضع روحی و نفسی و قلبی و عقلی اولیای خدا نسبت به دنیا است، دنیا به حقیقت که پر سودترین تجارتخانه برای بیداران و بینایان و علت بدبختی و شقاوت و پستی و حقارت برای کوردلان است، اهل معرفت دنیا را خانه مهمانی دانسته و در این جایگاه عالی با آراسته شدن به ایمان و عشق و اخلاق و عمل، جز رسیدن به لقای رب و وصل محبوب هدفی ندارند.

به دام اشتیاق آری همه مرغان دل‌ها را

اگر بی‌پرده بنمایی جمالت ای جهان‌آرا

صبا زان طره مشکین اگر بر هم زند يك چین
دو عالم را کند مشکین مشام از عنبر سارا

اگر بر کوه برگویی نگارا قصه عشقت
رسد بر آسمان بی شبهه فریاد از دل خارا

زشاهی گدایان درت گر آگهی یابد
ره فقر و فنا گیرد هزار اسکندر و دارا

یکی مخمور دیدستی که صهبا راست زان هستی
عجب کان شوخ چشم استی چنین تأثیر را دارا

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 236

فلک در کج روی افتاد زابروی کجش آری
حریفی سخت عیار است و باگردون زند نارا

تو خوانی زلف و مژگانش ندانی دست سبحانش
رقم زد در کتاب حسن این را جیم و آن را را

الهی در هوای وصل او دلخون چه گل بنشین
سر دیدار اگر داری به پای گلشنش خارا

حکایتی عجیب از اوضاع و احوال دنیا

فیلسوف بزرگ، صدر المتألهین ملا صدرای شیرازی، در ضمن توضیح یکی از آیات سوره یس به نقل از «رسائل اخوان الصفا» گفتگوی دو رفیق را در زمینه برخوردشان به حال و وضع دنیا این چنین نقل می کند:

دوستی به یکی از دوستانش رسید و از او پرسید: حال و وضعت در این دنیا چگونه است؟

جواب داد: خوب است، البته اگر از آفات و بلیاتش در امان بمانم، به غیر از خیر و خوشی و عافیت، امید دیگری از دنیا ندارم، این حال من است، اکنون تو وضع خود را برای من بگو، جواب داد: می خواهی چه باشد، حال کسی که در این خانه غربت گرفتار و فقیر است، برای جلب منفعت، ضعیف و برای دفع ضرر، ناتوان و بی قدرت است.

پرسید: چگونه در این حالی؟ گفت: در این دنیا در عذابیم، ولی در قیافه دارنده نعمت، دست بسته‌ایم ولی در شکل موجود آزاد، مغروریم به صورت خوشبخت، آزاد محترمیم در شکل برده پست، پنج حکومت بر ما حاکم است که فشار این پنج

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 237

حکومت به سختی برگرده ماست، احکام خود را بر ما جاری می‌کنند، بخواهیم یا نخواهیم.

دوستش گفت: از این پنج حاکم و حکومتشان مرا خبر ده، پاسخ داد: بشنو:

اول: جهان و این فلک گردان است که ما در درون او هم چون اسیر زندانی، محبوسیم.

انجم و ستارگانش به طور دائم در حرکتند، توقف و سکونی بر آنان نیست، گاهی شب را با ظلمت و تاریکی‌اش برای ما می‌آورند و زمانی روز را با نور و روشناییش، زمانی تابستان را با حرارتش و وقتی زمستان را با سرمایش، گاهی بادهای تند و وزنده را پدیدار می‌کنند و زمانی ابر و باران و برق جهنده را، وقتی صاعقه مهیب و زلزله ویران‌کننده و علل وحشت و گرفتگی ماه و خورشید و زمانی قحطی و گرانی و دوره‌ای امراض‌کشنده حیوانات و وبا و زمانی جنگ و فتنه و بلا و وقتی غم و غصه دائمی که از ضربه و ضرر و شر این امور و این همه تیر بلا، راه نجاتی جز مرگ نیست!!

دوم: طبیعت و اموری که ذاتی اوست، از حرارت گرسنگی و آتش تشنگی و سوز و شراره شهوات و آلام و امراض و کثرت حاجات که انسانی نسبت به این برنامه‌ها، چاره‌ای جز جلب منفعت و دفع ضرر ندارد، برنامه‌هایی که يك چشم زدن به يك حالت نیست، به طور دائم نفس انسان در برخورد با این مسائل در مشقت و رنج و بلا و عذاب و گرفتاری و ناراحتی است و راحت انسان از این امور، جز به مرگ میسر نخواهد بود!

سوم: قواعد عظیم و عجیب الهی است، از احکام و حدود و اوامر و نواهی و بشارت و انداز، تهدید و توبیخ، رنج رمضان و مشقت بدن در قیام به واجبات و مبارزه با نفس به وقت ادای واجبات مالی و رنج سفر حج و مشقت کشیدن در

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 238

وقت مهاجرت و زخم برداشتن در میدان جهاد با کفر و مسائل دیگر از قبیل: ترك لذات حرام و اجتناب از شهوات و محرمات.

چهارم: روبرو شدن با حکومت ستمگران، آن زورگویانی که خود را مالک رقاب مردم دانسته و بندگان حق را به زور به بردگی می‌برند که اگر مطیع آنان بشوی، جز هم و غم و رنج و مشقت و ضایع کردن عمر و از همه بدتر، غضب و انتقام و سخط حضرت حق را در پی نداری و بین تو و طاعت حق حجابی بدتر از خدمت به دولت ستمگر نیست و اگر از اطاعت آنان، شانه خالی کنی ظاهر زندگیت تباه و جز ناراحتی محصولی برایت نیست و از طرفی هم انسان در دنیا به تعاون و تمدن و سیاست و ریاست محتاج است!!

پنجم: نیاز شدید به مواد و عناصر و اغذیه و اشریه و اطعمه و لباس و مسکن برای قوام بدن و اداره امور زندگی که فراهم آوردنش در گرو کار طاقت فرسا و دویدن و عرق ریختن در شب و روز و یاد گرفتن صنعت و تجارت و کشاورزی و دامداری و خرید و فروش و سر و کله زدن با مردم و گرفتار شدن به حرص و طمع برای جمع مال و حفظ آن از دستبرد رندان و آفات و عوارض است، این است حال و احوال و بلیات و آلام و اسقام و امراض و رنج‌ها و اختلافات و نزاع‌ها و دنیای تنگ و تاریک، آنان که با این همه آفات و بلیات و آلام و اسقام و امراض و رنج‌ها و اختلافات و نزاع‌ها و طوفان‌ها و حوادث، آرزوی ماندن و خوشی دارند، یا ایمان به خدا و آخرت ندارند، یا تصور می‌کنند پس از مرگ خبری نیست. در هر دو حالت، هم چون کفار مردمی پست و غافل از حقیقتند.

و اما آنان که به آخرت و معاد و عظمت جهان دیگر و شرف و سرور اهلش و لذت نیک‌بختان و نعمت و ملکات عالم بعد توجه دارند، برای دلبستگی به دنیا و مغرور شدن به آن و آرزوی خلود، در این مجلس و دویدن دنبال تکاثر و تفاخر

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 239

و ریاست چه عذری دارند، باید گفت: اینان در عقل دچار خلل و در ایمان و عقیده دچار فسادند و به فرموده قرآن «1».

[وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ] «2».

و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آن که [برای او] شریک قرار می‌دهند.

در مسئله دنیا و حقیقت ظاهر و باطن آن و برخورد اهل غفلت با دنیا و اهل خدا با این خانه زودگذر و این که دنیا پرستان به چه خسارت‌هایی در همین دنیا و آخرت دچار می‌شوند و اهل خدا و معرفت‌داران و بینایان، چه سودها در همین دنیا و آخرت عایدشان می‌شود آنقدر مطلب و مسئله هست که اگر در این نوشتار منعکس شود مثنوی هفتاد من شود، این فقیر تصور می‌کند، آنچه به طور مختصر در توضیح این حدیث پر قیمت رفت برای درس و پند کافی می‌باشد،

امید است خدای بزرگ به همه ما توفیق نصیب بردن از دنیای صحیح را برای آبادی آخرت به لطف و کرمش عنایت فرماید.

(1) - تفسیر سوره «یس»، ملا صدرا: 184.

(2) - یوسف (12): 106.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 240

باب

33

در بیان ورع

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 243

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَغْلِقْ أَبْوَابَ جَوَارِحِكَ عَمَّا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ إِلَى قَلْبِكَ وَيَذْهَبْ بِوَجَاهَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَيُعَقِّبْ الْحُسْرَةَ وَالنَّدَامَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْحَيَاءَ عَمَّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّيِّئَاتِ. وَالْمُتَوَرُّعُ يَخْتَانُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ: الصَّفْحُ عَنْ عَثَرَاتِ الْخَلْقِ أَجْمَعِ، وَتَرْكُ الْحُرْمَةِ فِيهِمْ، وَاسْتِوَاءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ.

وَأَصْلُ الْوَرَعِ دَوَامُ الْمُحَاسَبَةِ، وَصِدْقُ الْمُقَاوَلَةِ، وَصَفَاءُ الْمُعَامَلَةِ، وَالْخُرُوجُ عَنْ كُلِّ شُبْهَةٍ، وَرَفُضُ كُلِّ رِيَّةٍ، وَمُفَارَقَةُ جَمِيعِ مَا لَا يَغْنِيهِ، وَتَرْكُ فَتْحِ أَبْوَابِ لَا يَدْرِي كَيْفَ يُغْلِقُهَا، وَلَا يُجَالِسَ مَنْ يُشْكِلُ عَلَيْهِ الْوَاضِعُ، وَلَا يُصَاحِبَ مُسْتَحِفَّ الدِّينِ، وَلَا يُعَارِضَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا يَحْتَمِلُ قَلْبُهُ، وَلَا يَتَفَهَّمُهُ مَنْ قَابَلَهُ، وَيَقْطَعُ مَنْ يَقْطَعُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 244

[أَغْلِقْ أَبْوَابَ جَوَارِحِكَ عَمَّا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ إِلَى قَلْبِكَ وَيَذْهَبْ بِوَجَاهَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَيُعَقِّبْ الْحُسْرَةَ وَالنَّدَامَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْحَيَاءَ عَمَّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّيِّئَاتِ]

حقیقت ورع

از مهم‌ترین و سودمندترین مسائل عالی اخلاقی و فضایل انسانی که موثرِ راحت دنیا و آخرت و ضامن حفظ دین شخص و مولد امنیت باطن و سازنده سعادت دنیا و آخرت است مسئله با عظمت ورع می‌باشد.

ورع، یعنی پارسایی و پاکدامنی و قدرتی که به توفیق حضرت حق از تکرار اجتناب از گناه و عصیان و خطا و اشتباه و دوری از محرمات در نفس پدید می‌آید و آدمی در سایه این قدرت الهی با سرعتی غیر قابل تصور به سوی کمالات و فضایل حرکت کرده و به مقام قرب جانان می‌رسد، لذت وصال معشوق را در نقطه قرب، با کام جان می‌چشد.

چون ابر رحمت، ورع بر آسمان حیات جامعه سایه افکند، شیاطین و دشمنان درونی و برونی به ذلت و خواری دچار می‌شوند و جامعه از بسیاری از فتنه‌ها و عوامل بدبختی آسوده می‌گردد و خانه ظلم به نفس و ظلم به خلق و ظلم به مقررات الهی، از بیخ ویران می‌گردد.

بدون ورع، امید داشتن به رحمت حق عین بی‌انصافی و با نداشتن این سرمایه

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 245

عظیم الهی، راه یافتن به مقام ملکوت محال و با عریان بودن از این لباس قدسی، ورود به بهشت ممنوع است.

کلید ورع، حلال تمام مشکلات است و بی‌ورع قفل و گره بر تمام کارهاست، ورع، نسیم الهی در جان عبد و بی‌ورعی، آتش شیطان در خرمن حیات آدمی است.

وقتی ورع و پارسایی و پاکدامنی و خویش‌داری از گناه، حاکم بر زندگی شود، دشمنان خطرناکی چون: حسد، کبر، ریا، غرور، عجب، پلیدی، سوء ظن، مجادله، مجامله، سستی، سهل‌انگاری، بخل، زنا، ربا، ظلم، غصب، دزدی، قمار، شرک، کفر، دروغ، تهمت، غیبت و... از خانه حیات، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و فرارشان باعث می‌شود حجاب‌های بین انسان و حق، مرتفع گشته و آدمی از طریق چشم دل به دیدار جمال و زیارت جلال، نایل شود.

تصور نکنید که دشمنان شما قوی هستند، شیاطین درونی و برونی از قدرت عاری‌اند و این حقیقتی است که قرآن مجید به آن ناطق است.

[فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا] «1».

پس شما با یاران شیطان بجنگید که یقیناً نیرنگ و توطئه شیطان [در برابر اراده خدا و پایداری شما] سست و بی پایه است. این که در بسیاری از امور شیطان بر انسان چیره می شود، از قدرت او نیست، بلکه از سستی و زبونی خود انسان است، این آدمی است که بدون عکس العمل در برابر هجوم شیطان، خود را در اختیار شیطان می گذارد و همانند مرده در دست غسال، خویش را به شیطان می سپارد، انسان باید یوسف وار به این دشمن غدار

(1) - نساء (4): 76.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 246

حمله کند که با چنین حمله ای دشمن تا قیامت از انسان می گریزد و چون دشمن گریخت، هوای نفس بی عامل تحرك می ماند و شعله فروزان هوا به تدریج سرد و عاقبت خاموش می گردد.

به قول مولوی:

در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید

کز این خاک برآید سموات بگیریید

بمیرید بمیرید از این مرگ مترسید

که این نفس چو بندست و شما هم چو اسیرید

بمیرید بمیرید از این نفس ببرید

چو زندان بشکستید همه شاه وامیرید

یکی تیشه بگیریید پی حفره زندان

بر شاه چو مردید همه شاه ووزیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا

چو زین ابر برآید همه بدر منیرید

بمیرید بمیرید وزین ابر برآید

راستی، منافع دنیوی و اخروی ورع، قابل مقایسه با سایر فضایل نیست، ورع را عاقبت و منافی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده.

حضرت امام صادق علیه السلام در ابتدای روایت ورع می فرماید:

تمام درهای جوارح و اعضای خود را از ورود هر نوع گناهی با قدرت ورع ببندید و با این برنامه، جلوی ورود هر نوع ضرر و خسارتی را به قلب که خانه رحمان

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 247

و عرش الله اکبر و جان هستی توست با کمال قدرت بگیر که اگر خانه دل خراب شود، بنیان سلامت اعضا و جوارح خراب شده.

قلب را که محل معارف و چراغ پر فروغ الهی است، از آلوده شدن به گناه و تیرگی حفظ کن که اگر درب گناه به روی اعضا و جوارح باز باشد، نور ایمان در قلب خاموش می شود و مرتبه و منزلت تو در پیشگاه مقدس حضرت ربّ الأرباب پست می گردد و در قیامت، جز حسرت و ندامت محصولی بر نخواهی داشت و به سبب بازبودن در گناه به روی اعضا و جوارح، مرغ ملکوتی حیا از قفس وجود پر کشیده و تو را برای افتادن به چاه هر گناهی، آماده می سازد!!

چه بدبخت انسانی که از حالت الهی ورع بی نصیب است و چه زبون و بیچاره آن نفس و جانی که از نور ورع بی بهره است، بی ورع همانند حصار و قلعه ایست که در ندارد و از هر دیوارش روزی برای ورود شیاطین باز است.

بیایید با سوز دل و کمال اخلاص به بارگاه مقدس حضرت ذوالجلال بنالیم، و از آن منبع فیض بخواهیم که از فضل و رحمتش ما را به فضیلت ورع آراسته فرماید، تا از این رهگذر به سعادت ابدی نایل آمده و از شقاوت و پستی و به خصوص از عذاب فردا و رنج امروز، در امان بمانیم.

به قول الهی آن عارف معارف الهیه:

به خلوص خواهی زخدا خدا را

چه خوش است یکشب بکشی هوا را

فکنی در آتش کتب ریا را

به حضور خوانی ورقی زقرآن

به حضور شاهی چو من گدا را

شود آن که گاهی بدهند راهی

طلبم رفیقی که دهد بشارت	به وصال یاری دل مبتلا را
مگر آشنایی ز ره عنایت	بخرد به خاری گل باغ ما را
فلکا شکستی دل عاشقان را	به چه روی بستی کمر جفا را

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 248

چو شکستی این دل مشو ایمن از وی	که بسوزد آتش قلم قضا را
نه حریف مایی فلکا که یارم	شکند به نازی صف ما سوا را
بشکست رونق زیتان بت من	زصنم بیاراست حرم خدا را
نه براه کوی سفری خرد را	نه به باغ حسنش گذری صبا را
نه زدام شوق تو رهد الهی	نه به درد عشقت اثری دوا را

ورع در آینه روایات

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

رسول اسلام صلی الله علیه و آله، شب معراج از حضرت ربّ العزه از بهترین اعمال سؤال کرد، خداوند متعال مسائلی را در پاسخ به سؤال رسول جواب داد، از جمله فرمود:

يا أَحْمَدُ إِنَّ أَحَبَّتَ أَنْ تَكُونَ أَوْرَعَ النَّاسِ فَأَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا وَأَرْعَبَ فِي الْآخِرَةِ «1».

ای احمد! اگر علاقه داری پارساترین مردم باشی، نسبت به دنیا زاهد و به آخرت مشتاق باش.

عرضه داشت: چگونه نسبت به دنیا زهد ورزم و به آخرت عشق بورزم؟

خطاب رسید: خوردن و آشامیدن و لباس را از دنیا سبک بردار که سبک گیری در این امور، مصونیت حتمی از گناه است و باعث بر حفظ حقوق مردم، فردای خود، از مال دنیا انباشته مکن و بر ذکر و یاد من مداومت داشته باش.

عرضه داشت: چگونه بر یادت مداومت کنم؟ خطاب رسید: بیدار باش، مردم تو را آن چنان مشغول نکنند که مرا از یاد ببری، از ترش و شیرین دنیا بپرهیز، شکم و خانه را از غیر ضرورت خالی دار، مانند طفلان مباش که چون سبز و زرد دنیا را

(1) - ارشاد القلوب: 199 / 1، باب 54؛ بحار الأنوار: 21 / 74، باب 2، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 249

بینند عشق ورزند و چون شیرین و ترشش را به دست آرند، مغرور گردند «1».

آری، ورع به معنای زیستن بدون گناه و تجاوز است و زندگی کردن توأم با عبادت و اطاعت و عشق ورزی به حقایق.

یا أَحْمَدُ عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدِّينِ وَوَسْطُ الدِّينِ وَآخِرُ الدِّينِ، إِنَّ الْوَرَعَ يُقَرِّبُ الْعَبْدَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

یا أَحْمَدُ إِنَّ الْوَرَعَ كَالشُّنُوفِ بَيْنَ الْحُلِيِّ وَالْحُبْرِ بَيْنَ الطَّعَامِ إِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَعِمَادُ الدِّينِ إِنَّ الْوَرَعَ مَثْلُهُ كَمَثَلِ السَّفِينَةِ كَمَا أَنَّ فِي الْبَحْرِ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهَا كَذَلِكَ لَا يَنْجُو الزَّاهِدُونَ إِلَّا بِالْوَرَعِ...

یا أَحْمَدُ الْوَرَعُ يَفْتَحُ عَلَى الْعَبْدِ أَبْوَابَ الْعِبَادَةِ فَيُكْرَمُ بِهِ عِنْدَ الْخَلْقِ وَيَصِلُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «2».

ای احمد! بر تو باد به پارسایی و خودداری از برنامه‌های غیر خدایی که ورع و پارسایی سر دین و وسط دین و آخر دین است.

ورع، عبد را به مقام قرب حق می‌رساند، ورع مانند گوه‌هایی است که بر آویزه گوش می‌زنند و مانند نان در میان سفره است، ورع سر ایمان و ستون دین و همانند کشتی است، همان طور که نجات از دریا برای کسی است که سرنشین کشتی است، همان طور نجات زاهدان در دنیا به ورع است.

ای احمد! ورع، درهای عبادت و بندگی را به روی عبد باز می‌کند و باعث بزرگواری و کرامت او در خلق عالم می‌شود و با ورع است که عبد به مقام وصال حضرت الله می‌رسد.

(1) - ارشاد القلوب: 199 / 1، باب 54؛ بحار الأنوار: 21 / 74، باب 2، حدیث 6.

(2) - ارشاد القلوب: 203 / 1، باب 54؛ بحار الأنوار: 26 / 74، باب 2، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 250

فِي تَوَارَاتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا عَقْلَ كَالدِّينِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ «1».

در تورات موسی آمده: پای بندی همانند دینت و نگهداری چون ورع و حسبی همانند حسن خلق نیست.

يَا بَنَ آدَمَ تَوَرَّعْ تَعْرِفُنِي «2».

ای فرزند آدم! پارسایی و پاکدامنی پیشه کن تا به شناخت من نائل شوی.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُنْ وَرِعًا تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ وَكُنْ فَنِعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ وَأَحَبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا وَأَحْسَنَ مُجَاوِرَةً مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَأَقْلَّ الضَّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحْكِ تُمِيتُ الْقُلُوبَ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرهیز کار و پارسا باش، تا از همه عابدتر باشی، قناعت کن تا شکرگزارتر باشی، آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باش تا مؤمن باشی، با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی و کمتر بخند که خنده زیاد، مرگ دل است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَالْمَنْبَرِ وَإِذَا أَنَسُ مِنْ أَصْحَابِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَقَالَ:

وَاللّٰهُ اِنِّيْ لَاحِبُّكُمْ وَاحِبُّ رِيْحِكُمْ وَاَزْوَاحِكُمْ فَاَعِيْنُوْنِيْ عَلٰى ذٰلِكَ بِوَرَعٍ وَّاجْتِهَادٍ فَاِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوْا وَلَا يَتَنَا اِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاِجْتِهَادِ...
«4»

(1) - ارشاد القلوب: 74 / 1، باب 18؛ كلمة الله: 433.

(2) - كلمة الله: 475.

(3) - نهج الفصاحة: 463؛ ارشاد القلوب: 118 / 1، باب 34.

(4) - مجموعة ورام: 90 / 2.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 251

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: با پدرم بودم تا به قبر و منبر پیامبر رسیدم عده‌ای از یاران پدرم آنجا بودند، حضرت کنار آنان ایستاد و پس از سلام به آنان فرمود: به خدا قسم عاشق شما هستم، بوی شما و روح شما را دوست دارم، مرا در این عشق و دوستی نسبت به خودتان به ورع و کوشش در راه خدا کمک کنید، مسلماً بدون ورع و کوشش به ولایت ما ائمه نخواهید رسید.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَصْحَابِي مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ فَهَؤُلَاءِ أَصْحَابِي «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: یاران من فقط کسانی هستند که ورع آنان شدید است، برای خدا عمل می‌کنند و امید به ثواب او دارند، پس اینان اصحاب منند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ابْنُ آدَمَ اجْتَنِبْ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ «2».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند فرمود: پسر آدم! از آنچه بر تو ممنوع کردم پرهیز تا پارساترین مردم باشی.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ أَبِي يَقُولُ: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَا تَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّرَاتُ بِوَرَعِهِ فِي خُدُورِهِنَّ وَلَيْسَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا مَنْ هُوَ فِي قَرْيَةٍ فِيهَا عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ فِيهِمْ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَوْرَعُ مِنْهُ «3».

(1) - الکافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 6؛ مجموعة ورام: 186 / 2؛ وسائل الشیعة: 244 / 15، باب 21، حدیث 20398.

(2) - الکافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 7؛ مجموعة ورام: 186 / 2؛ وسائل الشیعة: 245 / 15، باب 21، حدیث 20399.

(3) - الکافی: 79 / 2، باب الورع، حدیث 15؛ مجموعة ورام: 186 / 2؛ وسائل الشیعة: 246 / 15، باب 21، حدیث 20404.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 252

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرماید: بسیار زیاد از پدرم شنیدم که می‌فرماید: شیعه ما نیست کسی که زنان پشت پرده از ورعش سخن نگویند و از دوستان ما نیست کسی که در قریه‌ای باشد که آن قریه را ده هزار جمعیت باشد و در بین آنان با ورع‌تر از او زندگی کند.

راستی، ورع چه عظمتی دارد، کدام نردبان بعد از ایمان به خدا از ورع مهم‌تر است، ورع چه صفت بسیار عظیمی است که به واسطه آن انسان محبوب انبیا و ائمه و ولیّ خدا می‌شود، مگر در روایات باب ورع نخواندید که ورع وسیله قرب و علت رسیدن به مقام وصل و بازکننده ابواب عبادت و رحمت به روی انسان است!!

بیایید با اجتناب از صغائر و کبائر و آراسته شدن به حسنات به کسب ورع اقدام کنیم، تا از این ره به دیدار جمال و جلال موفق شده و خیمه زندگی و حیات را به عالم ملکوت و بارگاه قدس کشیده و همنشین روحانیون عرشی و ملکوتیان آسمانی گردیم و از رسیدن به مقام قرب و وصل آن لذتی را بیاییم که نه گوشی شنیده و نه قلبی آن را درک کرده است، بیایید خود را به جایی برسانیم که دست ملک از آنجا کوتاه است و در آنجا در کمال عشق و محبت و پیشگاه محبوب عرضه بداریم.

به دست خود دلم دیوانه کردم

دلم را بھر عشقت خانه کردم

گرفتم يك قبس گیرانه کردم

زنور عشق تو چون آتش طور

به شاخ آتشینش لانه کردم	نهاد عشقم از نور خدا بود
فروزان خاک این کاشانه کردم	زمهرت آتشی بر دل فکندم
دلم را با رضا ویرانه کردم	زدم آتش به کاخ خودپرستی
که او را وارد بتخانه کردم	مگر عشقت خلیل بت شکن بود

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 253

شکست عشق تو بتهای هوا را	نبردی با هوس مردانه کردم
در این جنگی که با نفس و هوا شد	دلم را خالی از بیگانه کردم»1

عَنْ حَدِيدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ «2».

حدید بن حکیم می گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: تقوای خدا پیشه کنید و دین خود را با ورع محافظت نمایید.

عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ: وَعَظَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَ وَزَهَّدَ ثُمَّ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ «3».

یزید بن خلیفه می گوید: حضرت صادق علیه السلام ما را موعظه می فرمود: امر به طاعت و عبادت و زهد داشت، سپس فرمود: بر شما باد به ورع که جز با ورع به فضل و عنایت و رحمت خدا نمی رسید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ «4».

امام صادق علیه السلام فرمود: کوشش بدون ورع سودی ندارد.

به این حقیقت عالی، با کمال جدّیت و کوشش باید آراسته شد؛ زیرا کوشش کننده بی ورع مانند مریضی است که برابر دستور طبیب دارو استعمال کند، ولی از آنچه طبیب او را منع کرده پرهیز ننماید.

قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ «5».

(1) - حسان.

(2) - الکافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 297 / 67، باب 57، حدیث 2.

(3) - الکافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 297 / 67، باب 57، حدیث 3.

(4) - الکافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 297 / 67، باب 57، حدیث 4.

(5) - الکافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 297 / 67، باب 57، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 254

حضرت باقر علیه السلام فرمود: سخت ترین عبادت، ترك محرمات و برنامه های شبهه ناک است.

در کتاب شریف «الکافی» از امام صادق علیه السلام آمده:

بر شما باد به پرهیزکاری و ورع و کوشش در راه خدا و راستی در گفتار و ادای امانت و حسن خلق و نیکی به همسایه و به دعوت کردن مردم به راه خدا با اعمال و کردارشان، از شما می خواهیم که باعث زینت ما باشید نه عامل اهانت به ما، رکوع و سجود را طولانی کنید، وقتی رکوع و سجود شما طولانی می شود شیطان به دنبال شما فریاد برمی دارد: وای این اطاعت کرد، من معصیت؛ او سجده کرد، من سرپیچی «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ لِكُلِّ أَمْرٍ مُتَّبِعًا مُرِيدًا، أَلَا وَإِنَّ مِنْ اتِّبَاعِ أَمْرِنَا وَإِرَادَتِهِ الْوَرَعُ، فَتَزَيَّنُوا بِهِ يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ وَكَبِّدُوا أَعْدَاءَنَا بِهِ يَنْعَشْكُمْ اللَّهُ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: ما کسی را مؤمن نمی دانیم، مگر همه برنامه های ما را اطاعت کند و متابعت و ارادت نسبت به امر ما، ورع است، خود را با پرهیز از محرمات زینت دهید و با ورع، زبان مذمت دشمنان را از خود قطع نمایید که خداوند با آراسته بودنشان به ورع به شما درجه می دهد.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّسْلِيمُ وَالْوَرَعُ «3».

(1) - الكافي: 77 / 2، باب الورع، حديث 9؛ وسائل الشيعة: 245 / 15، باب 21، حديث 20400؛ بحار الأنوار: 299 / 67، باب 57، حديث 9.

(2) - الكافي: 78 / 2، باب الورع، حديث 13؛ بحار الأنوار: 302 / 67، باب 57، حديث 12.

(3) - من لا يحضره الفقيه: 381 / 4، حديث 5833؛ بحار الأنوار: 304 / 67، باب 57، حديث 17.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 255

از امیرالمؤمنین علیه السلام از برترین عمل پرسیدند فرمود: تسلیم به حق و ورع و پارسایی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقُوا اللَّهَ، عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَعَقَّةِ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ تُكُونُوا مَعَنَا فِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: پرهیزکاری، پرهیزکاری، بر شما باد به ورع و راستگویی و ادای امانت و عفت شکم و شهوت که با این برنامه ها در رفیع اعلی با ما خواهید بود.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى دِينِ اللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ وَالْعِبَادَةِ، عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم شما شیعیان ما بر دین خدا و ملائکه هستید، ما را با ورع و کوشش بر این دین کمک کنید، بر شما باد به نماز و عبادت و بر شما باد بر ورع.

ورع ابن سیرین

ابن سیرین مردی بزاز بود، می گوید:

در بازار شام در مغازه خود برای فروش پارچه نشسته بودم، زنی جوان وارد مغازه شد در حالی که حجاب کامل اسلامی را رعایت کرده بود!

از من درخواست چند نوع پارچه کرد، آنچه می خواست به او عرضه کردم،

(1) - الأمالی، طوسی: 222، المجلس الثامن، حدیث 384؛ بحار الأنوار: 306 / 67، باب 57، حدیث 28 (با کمی اختلاف).

(2) - الأمالی، طوسی: 33، المجلس الثاني، حدیث 33؛ بحار الأنوار: 306 / 67، باب 57، حدیث 27.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 256

گفت: پسر سیرین! این بار پارچه سنگین است و مرا طاقت حمل آن به منزل نیست، شما این بار را به خانه من بیاور و در آنجا قیمتش را از من بستان.

من بی خبر از نقشه شومی که او برای من کشیده، بار پارچه را به دوش گذاشته و به دنبال او روان شدم، چون وارد دالان خانه گشتم درب را قفل زد و حجاب از روی و موی برداشت و در برابر من کمال طنازی و عشوه گری آغاز نمود، تازه بیدار شدم که به دام خطرناکی گرفتار آمده ام، بدون این که خود را ببازم، همراهش به اطاق رفتم، او را خام کردم، سپس محل قضای حاجت را از او پرسیدم، گفت:

گوشه حیات است، به محل قضای حاجت رفتم، در آنجا از افتادن به خطر زنا به حضرت دوست نالیدم، آن گاه تمام هیکل و لباسم را به نجاست آلوده کردم و با همان منظره نفرت آور بیرون آمدم.

چون زن جوان مرا به این حال دید سخت عصبانی شد و انواع ناسزاها را نثار من کرد. سپس درب خانه را گشود و مرا از خانه بیرون کرد، به منزل خود رفتم، لباس هام را عوض کردم و بدن را از آلودگی شستم، عنایت خدا به خاطر ورعی که به خرج دادم هم چنان که به خاطر ورع یوسف، شامل حال یوسف شد شامل حالم شد و از آن پس در غیب به روی دلم باز شد و علم تعبیر خواب به من مرحمت شده و بخشیده شد.

کسب آبرو به برکت ورع

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

در زمان‌های گذشته جوانی بود وارسته، از گناه پیراسته، به حسنات الهی آراسته.

اهل محل به خصوص جوانان معصیت کار را به طور دائم امر به معروف و نهی از

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 257

منکر می‌کرد، بی‌ادبان و دریدگان تحمل امر به معروف وی را نداشتند، نقشه‌ای خائنه برای ضربه زدن به شخصیت او طرح کردند و آن این بود که زن بدکاره جوانی را دیدند، پولی در اختیارش گذاشتند و به او گفتند: به وقت تاریکی شب با اضطراب و ناراحتی در این خانه را بزن، چون در باز شد بدون معطلی به درون خانه برو و بگو زنی شوهردارم، عده‌ای از جوانان مرا دنبال کرده‌اند، به من پناه بده، چون به اطاق رفتی خود را به او عرضه کن تا ما اهل محل را خبر کنیم به خانه او بیایند و ببینند که این عابد مقدس چون به خلوت می‌رود آن کار دیگر می‌کند!!

نقشه عملی شد، جوان عابد که در خلوت آن خانه، شب‌ها را به عبادت قیام داشت، زن را پذیرفت، هوا سرد بود، جوان منقل آتش آورد، زن بی‌حیا از حجاب خارج شد، چشم جوان به جمالی به مثال حور افتاد، آتش شهوت شعله کشید، ولی او برای خدا و فرو نشانیدن شعله خطرناک آتش غریزه دو دست خود را روی آتش منقل گرفت بوی سوزش و سوختن و کباب شدن بلند شد.

زن فریاد زد: چه می‌کنی؟ گفت: مزه این آتش را در برابر خطر آتش شهوت به خود می‌چشام تا از عذاب قیامت در امان باشم.

زن با عجله از خانه خارج شد، در میان کوچه داد و فریاد کرد، قبل از این که جوانان بی‌تریت مردم را خبر کنند تا آبروی آن عبد حق را ببرند، زن مردم را با فریاد خود جمع کرد و گفت: با عجله به خانه جوان عابد بروید که خود را سوزاند.

مردم به خانه ریختند جوان را از کنار آتش کنار کشیدند، چون سر قضیه و علت داستان فاش شد آبروی آن جوان بزرگوار و کریم در میان مردم دو چندان شد و از آن شب احترام او در میان مردم شهر افزوده گشت.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 258

پاك دامنی عالم

ایامی که در قم تحصیل می کردم در مسجدی برای نماز حاضر می شدم که امام مسجد از مدرسان بزرگ و از مجتهدان عالی مقام و صاحب صد و چند جلد تألیف علمی بود و زهد و ورع و پارسایی و فرار از ریاست و هوا از وجود او می بارید و جز اهل علم او را نمی شناختند.

به تدریج با او آشنا شدم، پاره‌ای از مشکلات روحیم را با او در میان می گذاشتم از او سؤال کردم این همه دانش وافر را چگونه و در چند سال آموختید و این همه توفیق برای تألیف از کجا یافتید؟!

فرمود: در شهر خود که زمستان کم نظیر دارد، در سن جوانی و در بحبوحه شهوت طلبه بودم، برف زیادی باریده بود، سرما کولاك می کرد، هوا تازه تاریك شده بود، زن جوانی درب حجره‌ام را زد، باز کردم، گفت: از قریه چند فرسخی برای خرید به شهر آمده بودم وقت گذشت، اگر بخواهم تنها برگردم خطر دچار شدن به گرگ و دیگر خطرهای در پی دارم، امشب مرا بپذیر، پس از نماز صبح می روم.

راست می گفت، دلم به حالش سوخت. او را پذیرفتم، زیر کرسی نشست و پس از مدتی خوابش برد.

شیطان به سختی وسوسه‌ام کرد، برای رضای خدا با عباپی پاره از حجره بیرون آمدم و به مسجد مدرسه رفتم. سرما سنگ را متلاشی می کرد تا صبح در مسجد به سر بردم، از شدت برف و کولاك و سرما خوابم نبرد، اذان صبح را گفتند، نماز خواندم، در حالی که چند بار هیولای مرگ را بالای سرم دیده بودم به حجره رفتم، زن بیدار شده بود، از من تشکر کرد و رفت.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 259

از آن روز به بعد عقلی دیگر و نفس و روحی دیگر پیدا کردم علوم را به سرعت درس می گرفتم و به سرعت می فهمیدم و ترقی می کردم و از لطف خداوند این همه تألیف به یادگار گذاشتم!!

جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

به کعبه رفتم وزانجا هوای کوی تو کردم

دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا

دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم

چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت	من از میان همه روی دل به سوی تو کردم
مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو گامی	طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم
به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان	من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم
فتاده اهل منی در پی منی و مقاصد	چو جامی از همه فارغ من آرزوی تو کردم «1»

ورع شیخ جمال، چراغ هدایت مردم

ابن بطوطه در سفرنامه خود می نویسد:

(1) - فاتحة الشباب، نورالدین عبدالرحمن جامی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 260

در طول سفر خود گذرم به شهر ساوه افتاد، گروهی را دیدم که از نظر قیافه و اطوار بر سایر مردم برتری دارند، سؤال کردم: اینان کیانند؟ گفتند: مریدان و شاگردان شیخ جمال، پرسیدم شیخ جمال کیست؟ گفتند: مدرسی بود عالم و شخصیتی بود با کمال، در عین داشتن زیبایی باطن از جمال ظاهر هم برخوردار بود، به همین خاطر به او می گفتند شیخ جمال.

از منزل تا مدرسه‌ای که درس می داد مقداری راه بود و او هر روز آن راه را طی می کرد، زنی شوهردار او را دید و عاشق او شد، اندکی حوصله کرد تا شوهرش به سفر رود، می دانست که شیخ جمال با قدرت و قوت ایمانی که دارد به دام نمی افتد، نقشه‌ای خائنانانه طرح کرد، پیر زنی را دید، پولی در اختیار او گذاشت به او گفت: درب خانه من بایست، چون شیخ به اینجا رسید به او بگو: جوانی دارم مدت هاست به سفر رفته، نامه‌ای از او برای من رسیده این نامه را برای من بخوان ولی سعی کن او را به دهلیز خانه بیاوری، نقشه عملی شد، شیخ وارد دهلیز شد درب خانه را زن جوان قفل کرد و

به شیخ گفت: اگر در برابر من مقاومت کنی به بام رفته و اهل محل را خبر می‌کنم که در نبود شوهر من، این مرد به من قصد خیانت دارد!

شیخ وقار خویش را حفظ کرد و با زن به اطاق رفت، چون او را به خود دلگرم نمود، محل قضای حاجت را از وی پرسید، زن محل قضای حاجت را نشان داد، شیخ به آنجا رفت و با قلم تراش خود موی سر و صورت و ابروان خود را از بیخ و بن تراشید، شکل کربهی پیدا کرد، از محل قضای حاجت بیرون آمد، زن با دیدن او سخت متنفر شد، قفل درب را گشود و وی را از خانه بیرون کرد داستان ورع و پاکدامنی او در میان مردم پیچید، گروهی برای اتصال به رشته هدایت به او گرویدند و هم اکنون در این شهر به شاگردان و مریدان شیخ جمال مشهورند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 261

آری، مردان خدا، محبوب خود را همه جا حاضر و ناظر می‌بینند و آخرت ابدی و نعمت مقیم و سرمدی را با لذت چند لحظه‌ای دنیا معامله نمی‌کنند، کمال لذت آنان در اطاعت و اجتناب از محرمات است و راز و نیازشان با معشوق حقیقی عالم.

که به از کوی محبت به جهان جایی نیست

خوش‌تر از کوی توام مسکن و مأوایی نیست

ور نه زیاتر از آن شاهد رعنائی نیست

شاهد دهر در آینه ما زشت نماست

که امیدی دیگر امروز به فردایی نیست

آتش فتنه چنان آدم خاکی افروخت

ورع نردبان ترقی می‌رداماد

در کتابی که فیلسوف بزرگ، علامه طباطبایی مقدمه‌ای بر آن نگاشته بود خواندم:

شاه عباس صفوی در شهر اصفهان با اندرونی خود سخت عصبانی شده و خشمگین می‌شود، در پی غضب او، دخترش از خانه خارج شده و شب بر نمی‌گردد، خبر بازنگشتن دختر به شاه می‌رسد، بر ناموس خود که از زیبایی خیره‌کننده‌ای بهره داشت سخت به وحشت می‌افتد، ماموران تجسس در تمام شهر به تکاپو افتاده ولی او را نمی‌یابند.

دختر به وقت خواب وارد مدرسه طّالاب می شود و از اتفاق به درب حجره محمد باقر استرآبادی که طلبه‌ای جوان و فاضل بود می رود، درب حجره را می زند، محمد باقر درب را باز می کند، دختر بدون مقدمه وارد حجره شده و به او

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 262

می گوید: از بزرگ‌زادگان شهرم و خانواده‌ام صاحب قدرت، اگر در برابر بودنم مقاومت کنی تو را به سیاست سختی دچار می کنم. طلبه جوان از ترس او را جا می دهد، دختر غذا می طلبد، طلبه می گوید: جز نان خشک و ماست چیزی ندارم، می گوید: بیاور، غذا می خورد و می خوابد، وسوسه به طلبه حمله می کند، ولی او با پناه بردن به حق دفع وسوسه می کند، آتش غریزه شعله می کشد، او آتش غریزه را با گرفتن تك تك انگشتانش به روی آتش چراغ خاموش می کند، مأموران تجسس به وقت صبح گذرشان به مدرسه می افتد، احتمال بودن دختر را در آنجا نمی دادند، ولی دختر از حجره بیرون آمد، چون او را یافتند با صاحب حجره به عالی قاپو منتقل کردند.

عباس صفوی از محمد باقر سؤال می کند که شب گذشته در برخورد با این چهره زیبا چه کردی؟ انگشتان سوخته را نشان می دهد، از طرفی خبر سلامت دختر را از اهل حرم می گیرد، چون از سلامت فرزندش مطلع می شود، بسیار خوشحال می شود، به دختر پیشنهاد ازدواج با آن طلبه را می دهد، دختر از شدت پاکی آن جوانمرد بهت زده بود، قبول می کند، بزرگان را می خوانند و عقد دختر را برای طلبه فقیر مازندرانی می بندند و از آن به بعد است که او مشهور به میر داماد می شود و چیزی نمی گذرد که اعلم علمای عصر گشته و شاگردانی بس بزرگ هم چون ملا صدرای شیرازی تربیت می کند!

شوریده گردد عقل او آشفته گردد خوی او

ای عاشقان ای عاشقان آن کس که بیند روی او

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 263

بر روی و سر پویان شود چون آب اندر جوی او

معشوق را جویان شود دکان او ویران شود

ورع از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق برای ورع معنایی بس وسیع و گسترده دارند و این معنا را از مفاهیم آیات و روایات استفاده کرده و به عباد حق تعلیم داده‌اند.

در ابتدای توضیح ورع به آیه شریفه:

[وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ] «2».

و هیچ يك از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

متوسل شده و فرموده‌اند:

اول مقام، همانا مقام انتباه است و این بیرون آمدن بنده است از حدّ غفلت.

پس توبه است و آن رجوع است از ما سوای خدای تعالی، پس از آن که رفته باشد، با آن که پیوسته پشیمان باشد و استغفار بسیار کنند.

پس انابت و آن رجوع از غفلت است سوی ذکر و بعضی گفته‌اند: توبه ترسیدن است و انابت رغبت و قومی گویند: توبه در ظاهر است و انابت در باطن. پس ورع و آن ترك کردن چیزی است که بر او مشتبّه گشته باشد.

پس محاسبیت نفس است و آن نگاه داشتن زیادت آن از نقصان است، آنچه سود او باشد و زیان او.

پس ارادت است و آن استدامت رنج است و ترك راحت.

(1) - مولوی.

(2) - صفات (37): 164.

پس زهد است و آن ترك کردن حلال از دنیا است و رغبت از آن و شهوت‌های آن بگردانیدن.

پس فقر است و آن نابودن املاك است و خالی شدن دل از آنچه دست از او خالی باشد.

پس صدق است و آن راستی نهان و آشکار است.

پس تصبر است و آن تحمل نفس است بردشواری‌ها و چشیدن تلخی‌ها و این آخر مقام‌های مریدان است.

پس صبر است و آن ترك شکایت است.

پس رضا است و آن لذت یافتن به بلاست.

پس اخلاص است و آن بیرون کردن خلق است از معامله حق.

پس توکل است بر خدای و آن اعتماد کردن است بر او که طمع از جمله زایل کند به جز از او «1».

آری، هر کس با این اوصاف به محضر آن جناب رود، به حضورش پذیرند و از شراب عشق جمال به کامش ریزند، آن چنان که تا ابد مست شده و محو زیبای مطلق گردد.

به قول عارف عاشق حکیم صفای اصفهانی:

که دلم زدست بردی و محلّ راز کردی

در رحمت ابد بر من خسته بازکردی

که به کشتگان عشق ازلی نماز کردی

تو هزار بار کشتی و نمردم و نمیری

(1) - آداب المریدین: 74.

همه من شدی به مستی و چو هشیار گشتم	زمن ای بلای هوش و خرد احتراز کردی
تو گدای را توانی ملك الملوک کردن	که به صعوه بال و پر دادی و شاهباز کردی
نگهی که باز کردی ز تجلی ولایت	به شب امیدواران زره نیاز کردی
به صفا توان رسیدن زره فنای هستی	تو که هست خویش را بر سر حرص و آز کردی

نصیحت عارفان به غافلان

اریاب دین و اخلاص، آگاهان عارف، بیداران واقف، از باب سوز دل، برای بیداری گرفتاران آب و گل به ذکر مسائلی پرداخته‌اند که اگر با گوش دل به آن نصایح توجه شود، مرغ دل به سوی باغ ملکوت به پرواز آید و زنجیر اسارت‌ها و تحمیلات شیطانی پاره گردد.

مؤید الدین جندی در «نفحة الروح» گوید:

اول تقدیم نصیحتی مشفقانه و تنبیهی محققانه کنیم که ممهّد قواعد گردد، ای خفته خواب غرور و غفلت و مست شراب سرور شرور و شهوت! برخیز که در دل خاک، بسی خواهی خفت و از گفت و شنود عادت، خاموشی گزین که در دوزخ حسرت.

[رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا] «1».

(1) - مؤمنون (23): 107.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 266

پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آر.

بسیار خواهی گفت، مالی و جاهی که بی اختیار به دشمنان و اشرار خواهی گذاشت، به اختیار خویش به دوستان اختیار بازگذار.

از دشمنان دوست روی و دوستان دشمن خوی که دوستی کاذب ایشان:

[يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ] «1».

این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

[يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ] «2».

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد.

دشمن صادق گردد، روی به دوستان صادق گردان.

افکار بی فایده که مفرق در جمع مال و خدم مقدم می داری، پیش از تفرقه و جمع.

[يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ] «3».

[بی تردید برانگیخته می شوید در] روزی که شما را در روز اجتماع [که روز قیامت است] جمع می کند.

[يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أَمْثَلًا لِأَنْتَانَا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ] «4».

آن روز مردم [پس از پایان حساب] به صورت گروه های پراکنده [به سوی منزل های ابدی خود بهشت یا دوزخ] باز می گردند، تا اعمالشان را [به صورت تجسم یافته] به آنان نشان دهند.

(1) - مائده (5): 119.

(2) - شعراء (26): 88.

(3) - تغابن (64): 9.

(4) - زلزال (99): 6.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 267

در تفرقه آن بر جمعی از اهل جمع نه بر فرق اهل فرق و صدع مقدمدار، ابقای هر چه جمع کرده‌ای و در این دار فنا با تو بقا نخواهد کرد، بی‌ابقا افنا کن، تا تو را از این مشغول‌های بی‌منفعت و فراغت‌های پر مضرت برای اشتغال بسیار، مسرت فراغت بخشد.

روز کار روزگار خویش به بیگاری ضایع مدار و کاری که سبب نجات ابدی و خلاصه مهمی که موجب خلاص سرمدی توست پس پیش گیر.

اگر پادشاهی یا سلطان و اگر وزیری کاردان و اگر صاحب منصبی به حکم و فرمان و اگر دهقان قهرمانی و ثروت و مال و توان و اگر درویشی ضعیف و ناتوان، از پیر و جوان به حقیقت دان که با مرگ ناگهان.

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ] «1».

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می‌شوند.

چاره کردن نتوان.

چون اکثر عمر و خلاصه وقت و زمان و زبده توش و توان در تدبیر صورت و جثمان و تعمیر این جهان گذران صرف شد و قطعاً از جهان جان و عمارت عالم روح و روان تا غایت وقت و زمان در غفلت و حرمان به ضلالت و خذلان بازمانده‌ای.

باری تدارك اوقات و تلاقی مافات و باقیات صالحات در سلوك سیل نجات از این مضیق درکات باید اندیشید و با رفیقی شفیع از اهل طریق تحقیق و نظر دقیق روزی چند برای راحت بسیار زحمتی اندک کشید و گرم و سرد و شور و تلخ راه حق

(1) - الرحمن (55): 26.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 268

چشید، تا آخر پای فراغت در دامن رفاهیت و رفاغت «1» و دست طلب در آستین حصول کشید و این نصیحت را بی غرض به گوش هوش از دل و جان شنید، آن گاه ثمرات و نتایج آن معاینه دید «2».

(1) - رفاغت: رفاه، ناز و نعمت.

(2) - نفحة الروح: 109.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 269

[وَالْمُتَوَرِّعُ يَخْتِاجُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ: الصَّفْحُ عَنْ عَثَرَاتِ الْخَلْقِ أَجْمَعٍ، وَتَرْكُ الْحَزْمَةِ فِيهِمْ، وَاسْتِوَاءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ]

نیازهای صاحب ورع

صاحب ورع به سه برنامه مهم نیاز دارد که اگر آن سه برنامه را به کار نگیرد از گردونه ورع خارج و از این حالت عالی الهی بی بهره است:

1- چشمپوشی از لغزشهای تمام مردم مسلمان که این چشمپوشی ضامن حفظ آبروی مردم است و صفح از عثرات اخلاق حضرت ربّ العزّه است و چه نیکوست که مسلمان متخلق به اخلاق حق باشد.

2- حرمت و ارزش مسلمان را نگاه دارد که چیزی در پیشگاه حق از حرمت و آبروی مؤمن بالاتر نیست.

3- تعریف و تکذیب مردم برای او یکسان باشد، چه آن انسانی که عملش برای خداست، برای او چه فرقی می کند که مردم از عملش تعریف کنند، یا او را تکذیب نمایند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 270

[وَأَصْلُ الْوَرَعِ دَوَامُ الْمُحَاسَبَةِ، وَصِدْقُ الْمُقَاوَلَةِ، وَصَفَاءُ الْمُعَامَلَةِ، وَالْخُرُوجُ عَنْ كُلِّ شُبْهَةٍ، وَرَفْضُ كُلِّ رِيْبَةٍ، وَمُفَارَقَةُ جَمِيعِ مَا لَا يَغْنِيهِ، وَتَرْكُ فَتْحِ أَبْوَابٍ لَا يَدْرِي كَيْفَ يُغْلِقُهَا، وَلَا يُجَالِسُ مَنْ يُشْكِلُ عَلَيْهِ الْوَاضِحُ، وَلَا يُصَاحِبُ مُسْتَحِفَّ الدِّينِ، وَلَا يُعَارِضُ مَنْ الْعِلْمِ مَا لَا يَحْتَمِلُ قَلْبُهُ، وَلَا يَتَفَهَّمُهُ مَنْ قَابِلُهُ، وَيَقْطَعُ مَنْ يَقْطَعُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ]

ریشه ورع

امام صادق علیه السلام در این جملات حکیمانه، ریشه و بنیان ورع را بیان می کند و می فرماید:

1- تداوم حسابرسی

تداوم حسابرسی و حساب کشی از نفس که در گذشته چه کرده و در آینده می خواهد چه کند و فعلاً آراسته به کدام يك از حقایق و یا آلوده به کدام يك از رذائل است، اصل و ریشه ورع است.

اگر کسی در مقام محاسبه نفس نباشد، به فرموده اولیای الهی، نفس او هم چون حیوان چموش و سرکش خواهد شد که وی را به هر فساد و افسادی خواهد کشید و تا راکب خود را در آتش دوزخ نیفکند آرام نخواهد گرفت.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 271

قرآن مجید در آیات زیادی، انسان را به حساب کشی و حسابرسی از نفس دعوت می نماید که توجه به آن آیات جداً از واجبات الهیه است:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] «1».

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است، و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

[وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ* أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ] «2».

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید، پیش از آن که ناگهان و در حالی که بی خبرید، عذاب به شما رسد؛* تا مبادا آن که کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم، و بی تردید [نسبت به احکام الهی و آیات ربّانی] از مسخره کنندگان بودم.

2- صدق گفتار

دیگر از ریشه‌های ورع، صدق گفتار است و گفتار آدمی صدق نباشد مگر این که قلب با نیتی خالص آن گفته را همراهی کند، شخص با ورع سخن نمی‌گوید، اگر

(1) - حشر (59): 18.

(2) - زمر (39): 55 - 56.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 272

بگویند راست می‌گویند و نفرتش از سخن غیر راست هم چون نفرت اولیا از شیطان و شیطنت است، میل به دروغ که خسران دنیا و آخرت است در نفس پارسا و انسان با ورع وجود ندارد، چرا که بنده حق در هیچ موردی نیاز به دروغ ندارد.

3- صفای در معامله

دیگر از ریشه‌های ورع صفای در معامله است، شخص با ورع، صحیح می‌خرد و صحیح می‌فروشد، در معاملات او با مردم چه معاملات مادی چه معاملات اخلاقی و اجتماعی و چه معاملات خانوادگی، مکر و حیل و تزویر و خدعه و خیانت و تقلب دیده نمی‌شود که این همه از اخلاق ابلیس است و انسان با ورع در حریم قدس زندگی دارد و جز اخلاق حضرت حق خلقی ندارد.

حق سبحانه و تعالی در حق مؤمنان و اهل بهشت فرموده است که ایشان را راه نموده‌اند به سخن خوش و طریقت پسندیده.

و امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است:

همانا بهترین نیکویی خوی نیکوست «1».

و امام علی علیه السلام فرموده است:

شریف‌ترین خوی‌ها فروتنی و بردباری و نرخیوی است «2».

و مشایخ گفته‌اند:

خُلُق خوش از نشانه‌های اولیاست.

و گفته‌اند:

(1) - میزان الحکمة: 4 / 1519.

(2) - میزان الحکمة: 4 / 1541.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 273

هر که در خُلُق نیکو زیاده‌تر است در طریق حق، او غالب‌تر است و حق تعالی رسول الله صلی الله علیه و آله به خلق خوش بستوده است و خلق او را در سوره قلم عظیم خوانده که:

[وَأِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ] «1».

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

و بنیاد خلق نیکو بر دو چیز است:

یکی آن که: هر چه توانی بکنی، به قول و فعل و در آن تهاون و سستی نکنی.

دوم آن که: خود را از آن نگاه‌داری که از تو رنجی به ظاهر و باطن کسی رسد و این معنی از کسی درست آید که او را سه وصف باشد:

اول و دوم: علم و معرفت است آن که بداند که همه خلق در اخلاق و صفتهای ذاتی خود محبوس و گرفتارند و جمله خواهند که از ایشان خُلُق‌ها و صفتهای پسندیده در وجود آید.

اما بعضی از ایشان ندانند و راه بدان که چنان بهتر است و بعضی اگر چه دانند نتوانند و طاقت ندارند که چنان که دانند که بهتر است زندگانی کنند، پس بدین معرفت از ایشان به قدر و طاقت و توانستن ایشان راضی شوی از ایشان و دوام کرم است و سخاوت؛ زیرا که به سخاوت نیکویی‌ها توان کردن در داد و ستد و کارها.

سوم: صبر است؛ زیرا که به قوت صبر با خلق سازگاری توان کردن و تحمل ایذا و بد خلقی ایشان کردن.

و مشایخ گفته‌اند:

خُلِقَ آن است که هر چه به تو رسد از قضای حق و جفای خلق آن را قبول کنی

(1) - قلم (68): 4.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 274

و هیچ ضجر «1» و قلق نکنی.

و گفته‌اند:

خلق آن است که حق تعالی اختیار کرده است از بھر رسول الله صلی الله علیه و آله و او را بدان فرموده که:

[خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ] «2».

عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.

و از سیرت متقیان و متقدمان چند حکایت نقل کنیم تا طالبان صادق را آن دستوری شود و ادب و اخلاق عارفان و صالحان را بر آن قیاس کند و اقتدا کند بدان ان شاء الله تعالی.

نقل کرده‌اند از ابوذر غفاری رحمه الله که:

او وقتی شتر خود را آب می‌داد بر کنار حوض، کسی دیگر خواست که شتر خود را آب دهد و صبر نکرد تا او فارغ شود و شتر خود را بر سر شتر او راند و حوض بشکست!

ابوذر رضی الله عنه از آن در خشم شد، زود برکناری رفت و بنشست و بعد از آن به پشت باز خفت تا از وی پرسیدند: چرا چنین کردی؟ گفت: رسول صلی الله علیه و آله ما را چنین فرموده است که چون شخص در خشم شود باید که بنشیند اگر خشم وی باز نشست و آلا باید که به پشت بازخسبد تا خشم وی بازنشیند «3».

(1) - ضجر: بی قراری و دلنگی و بی تابی.

(2) - اعراف (7): 199.

(3) - میزان الحکمة: 4339 / 9.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 275

تحميل بد خلقی دیگران

نقل کرده اند:

ابراهیم بن ادهم رحمه الله وقتی به راهی می رفت، سواری پیش وی باز آمد و پرسید از وی که آبادانی کجاست؟ ابراهیم اشارت کرد به گورستان و گفت: آبادانی آن است.

ترك پنداشت که وی افسوس می دارد، در خشم شد و او را می زد تا سر وی بشکست، چون از وی درگذشت با وی گفتند که این کس که تو او را بزدی خواجه ابراهیم بن ادهم بود، ترك بیامد و عذر از وی می خواست، ابراهیم گفت: آن وقت که تو مرا می زدی، من تو را از خدای عزوجل درخواستم تا تو را اهل بهشت گرداند.

گفت: از بهر چه چنین کردی با وجود چنین کاری که من با تو کردم؟!

ابراهیم گفت: از بهر آن که من دانستم که بدین که تو مرا می زدی من ثواب یابم، پس نخواستم که نصیب من از تو خیر باشد و نصیب تو از من شر!!

اخلاق عجیب ابو عثمان حیری

و از ابو عثمان حیری - که از جمله مشایخ خراسان بوده است - نقل کرده اند که:

کسی خواست که او را امتحان کند در خُلُق، پیش او آمد و گفت: من می‌خواهم که تو به خانه من آبی تا تو را ضیافت کنم، ابو عثمان با وی برفت، چون به در خانه وی رسید گفت: ای استاد! مرا چیزی در خانه نیست و من پشیمان شدم از این کار، ابو عثمان بازگشت چون به خانه خود رسید دیگر بار آن مرد بیامد و گفت: ای استاد! من بد کردم و پشیمان شدم از آن و عذر می‌خواست و گفت: این ساعت بیا تا به خانه ما رویم، دیگر بار ابو عثمان بازگشت چون به در خانه رسید آن شخص

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 276

هم بر آن طریق پیش آمد که اول و گفت: در خانه چیزی نیست و هم چنین می‌کرد تا سه بار و بر وی هیچ تغییری نیافت، بعد از آن به مدح او در آمد و خُلُق او بستود، ابو عثمان گفت: مرا مدح مکن به خُلُقی که در همه سگان یافت می‌شود؛ زیرا که سگ را نیز چون بخوانند بیاید و چون برانند وزجر کنند بازگردد!!

و لقمان حکیم با فرزند خود گفته است:

سه کس را در سه وقت بتوان شناخت: حلیم را در وقت غضب و شجاع را در وقت جنگ و دوست را در وقت حاجت «1».

و از احادیث ربانی که در انجیل آمده است یکی این است که:

بنده من اگر تو مرا یاد کنی در آن وقت که تو در خشم روی، من نیز تو را یاد کنم و آن وقت که من در خشم باشم با تو.

و طریق طالب صادق آن است که در این ادب، نفس خود را ریاضت دهد و در این وصف به غایت بکوشد؛ زیرا که خوش خویی در این طریق اصلی عظیم است و در رتبی تمام، در دنیا و آخرت و بدخویی نقصانی قوی است و عیبی زشت در دنیا و آخرت «2».

خوار گیتی شدن و محنت دوران دیدن

رنج ایام بیایست فراوان دیدن

بی‌تعب می‌نشود گنج به دامان دیدن

در بی گنج بسی رنج بیاید بردن

باید از بحر وصال رخ محبوب همی

کوه و صحرا و در و دشت و بیابان دیدن

(1) - شرح نهج البلاغة ابی ابی الحدید: 219 / 11.

(2) - مناهج الطالبین: 110.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 277

غوص ناکرده به دریا نتوان در کف دست

درّ و گوهر صدف و لؤلؤ و مرجان دیدن

هر که جانان طلبد از دل و از جان گذرد

آری آسان نتوان جلوه جانان دیدن

سنگ اگر تابش خورشید تحمل نکند

کی تواند به شکم لعل بدخشان دیدن

به یقین دان که پس از جهد به مقصود رسی

هیچ گاهی گل بی خار نشاید چیدن

4- احتراز از شبهات

دیگر از ریشه‌های ورع احتراز از شبهات است، چه قرب به شبهه موجب افتادن در حرام است، در اخبار آمده که اولیای خدا از حلال غیر ضروری پرهیز داشتند، مبادا که به شبهه افتند و از شبهه بحرام آلوده گردند!

5- پرهیز از عوامل شك

دیگر از اصول ورع پرهیز از عوامل شك و شبهه و تردید ریب و وسوسه و دو دلی است.

6- پرهیز از برنامه‌های بی‌فایده

از اصول دیگر ورع دوری از برنامه‌هایی است که برای دنیا و آخرت انسان سودی ندارد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 278

7- پرهیز از سخن بیهوده

دیگر از اصول ورع، پرهیز از ورود به دری است که بستن آن محال یا مشکل باشد، مانند سخن گفتن در برنامه‌ای که موجب فساد شود و اصلاحش امکان نداشته باشد، یا انجام کاری که ضربه‌ای مهلك بر خود و بر دیگران بزند و جای جبران نباشد.

8- پرهیز از سفسطه‌گران

دیگر از اصول ورع پرهیز از مصاحبت و رفاقت با مردمی است که امور واضحه نزد آنان مخفی نماید و به عبارت دیگر از شدت پستی و ذنات و پست فطرتی و خست، روز روشن را باور ندارند و حقیقت را منکرند و در واقعیت‌ها سفسطه‌گرند.

9- پرهیز از افراد بی‌دین

از اصول دیگر ورع پرهیز از رفاقت با کسانی است که فرهنگ عالی حق را سبك می‌شمارند و برای دین و احکام الهی ارجی قائل نیستند.

10- پرهیز از علوم ضالّه

از دیگر ریشه‌های ورع پرهیز از علوم است که برای شخص فهمش قابل تحمل نیست و دنبال کردنش جز سرگردانی و ضلالت و گمراهی و دیوانگی حاصل دیگری ندارد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 279

11- پرهیز از افراد شقی

دیگر از اصول ورع قطع رابطه با کسی است که از خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام و اطاعت از ایشان رو گردانده و دو اسبه به سوی بیابان بدبختی و شقاوت می تازد.

ای مهربان خدای عالم! ای رب ودود! ای رحیم و غفور! ای آن که به گدایان درت نظر لطف و عنایت داری و خواهنده و خواننده ای را از پیشگاه لطف محروم نمی کنی، حقیقت حقایق را به ما بچشان و توفیق آراسته شدن به ورع را به محتاجان کرامت فرما.

به توفیقم بیارای و به حشمت	کرامت کن تو بر من نور رحمت
به دورم کن تو از میدان عصیان	به برکن جامه ای زاحسان و غفران
کفایت کن امورم را الهی	برویم آور از چاه تباهی
زرحمت جام دل لبریز فرما	زدوزخ بردنم پرهیز فرما
دلم زالطاف خود پر نور گردان	هوس ها را زجانم دور گردان
نهال عشق را بر دل تو بنشان	از این در طرد و محروم مگردان
زینایی کمال بخش ای دوست	به عشق خود جلالم بخش ای دوست
چشان شیرینی عفت تو بر جان	بیخشایم ز نور عفو و احسان
به مسکین این گنهکار زمانه	به لطف خود نظر کن عاشقانه

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 283

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُعْتَبِرُ فِي الدُّنْيَا عَيْشُهُ فِيهَا كَعَيْشِ النَّائِمِ يَرَاهَا وَلَا يَمَسُّهَا وَهُوَ يُزِيلُ عَنْ قَلْبِهِ وَنَفْسِهِ بِاسْتِقْبَاحِهِ مُعَامَلَةَ الْمَغْرُورِينَ بِهَا مَا يُورِثُهُ الْحِسَابَ وَالْعِقَابَ.

وَيُبَدِّلُ بِهَا مَا يُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَا اللَّهِ تَعَالَى وَعَفْوِهِ وَيَغْسِلُ بِمَاءِ زَوَالِهَا مَوْضِعَ دَعْوَتِهَا إِلَيْهِ وَتَزْيِينِ نَفْسِهَا إِلَيْهِ. وَالْعِبْرَةُ ثَوْرَتُ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ: الْعِلْمُ بِمَا يَعْمَلُ، وَالْعَمَلُ بِمَا يَعْلَمُ وَعِلْمُ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

وَالْعِبْرَةُ أَصْلُهَا أَوَّلُ يُخْشَى آخِرُهُ وَآخِرُ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فِي أَوَّلِهِ، وَلَا يَصِحُّ الْأَعْتِبَارُ إِلَّا لِأَهْلِ الصَّفَاءِ وَالْبَصِيرَةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ] **«1»** وَقَالَ أَيْضاً عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ] **«2»**. فَمَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَبَصَرَ عَيْنَهُ بِالْإِعْتِبَارِ فَقَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَنْزِلَةً رَفِيعَةً وَزُلْفَى عَظِيمًا.

(1) - حشر (59): 2.

(2) - حج (22): 46.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 284

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُعْتَبِرُ فِي الدُّنْيَا عَيْشُهُ فِيهَا كَعَيْشِ النَّائِمِ يَرَاهَا وَلَا يَمَسُّهَا وَهُوَ يُزِيلُ عَنْ قَلْبِهِ وَنَفْسِهِ بِاسْتِقْبَاحِهِ مُعَامَلَةَ الْمَغْرُورِينَ بِهَا مَا يُورِثُهُ الْحِسَابَ وَالْعِقَابَ]

اوصاف عبرت پذیران

امام صادق علیه السلام در این باب - که یکی از مهم ترین مباحث تربیتی و اخلاقی است - از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می کند که آن حضرت درباره بیدارانی که برای رشد و کمال خود از هر چیزی عبرت و درس می گیرند، فرمود:

آن که دنیا و ظواهر فریبای مادی و این اشیا و عناصر زر و زیور از دست رفتنی را به دیده عبرت و پندگیری می‌نگرد، مانند کسی است که دنیا و مظاهرش را در خواب ببیند، چنانچه در خواب توجه و رغبتی به دنیا نیست و برای خواب بیننده چیزی قابل لمس نمی‌باشد و خواب بیننده غیر خیال و تخیل و سراب چیزی نمی‌بیند، نظر کننده به عبرت هم به همان گونه با دنیا و مظاهر زیبایش رابطه دارد، اما نه رابطه حقیقی، بلکه ربطش ربط اعتباری است و دنیا را فقط برای ساختن آخرت می‌خواهد و بس، چون با نظر عبرت نظر می‌کند عاشق دنیا نمی‌شود، و خویش را که خلیفه خداست با دنیا معامله نمی‌نماید، معامله‌اش معامله آن گروه مغرور و بدبختی نیست که از معامله خود در پایان راه جز حساب سخت و عذاب شدید حاصلی نمی‌برند، بلکه معامله‌اش با دنیا معامله انبیا و اولیاست که در پایان

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 285

راه به مقام قرب و نقطه وصل و مرحله رضایت دوست می‌رسند.

پندگیری و عبرت گرفتن، بارقه و جرقه‌ای است الهی که از جهان ملکوت بر دنیای تاریک جان زده می‌شود و چراغ وجود آدمی را آن چنان روشن می‌نماید که در سایه آن روشنائی دل انسان به حقایق راه پیدا کرده و پای همت و اراده برای رسیدن به مقامات ملکوتی قدرت می‌گیرد.

تمام وسایل و عوامل عبرت‌گیری و پند اندوزی از قبیل عقل، چشم، گوش، فطرت، وجدان، علم، حوادث، مصائب زندگی گذشتگان به انسان مرحمت شده است.

انسان، به حقیقت اگر اهل پند باشد، تمام اوضاع و احوال عالم و کلیه حوادث و اوراق بی‌عدد تاریخ زندگی مردمان و ذره ذره عناصر و اشیاء برای او درس و عامل عبرت است.

بیداران، عارفان، حکیمان، عاشقان حق، اهل بصیرت، اهل دل، تمام عمر پر قیمت خود را در این جهان به عبرت‌آموزی و پندگیری سپری کردند و هر حادثه و هر مسئله و هر برنامه و هر ورق تاریخ را به دیده عبرت نگریستند و از طریق عبرت‌گیری و درس‌آموزی، دریا دریا به شخصیت الهی و انسانی خود افزودند و از این طریق به بزرگی و کرامت و به اصالت و عظمت و به حقیقت و واقعیت رسیدند.

عبرت‌گیرندگان، زندگان و بی‌تفاوتان در برابر اوضاع و احوال جهان و گردش خلقت و حیات بشری، مردگانند.

جهان و هر چه در آن است، برای بیدار دلان موعظه و پند و عبرت و نصیحت است.

چه بسا خفتگانی که اگر خواب غفلتشان ادامه می‌یافت، دست به جنایات غیر قابل جبران می‌زدند، ولی در برخورد به يك حادثه، با يك واقعیت عبرت گرفته

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 286

و از خواب سنگین غفلت بیدار شدند و منشأ آثار مهم علمی و تربیتی گشتند.

چه بسا افراد ساده، گمنام و معمولی که با درس گرفتن از واقعیت‌ها و عبرت‌گیری از حوادث به عالی‌ترین مقامات راه یافتند و خود برای دیگران منبع عبرت و درس شدند، در این زمینه به گوشه‌ای از زندگی مردمی معمولی که بر اثر عبرت گرفتن و پند آموزی به عالی‌ترین درجات رسیدند توجه کنید.

حیات عبرت‌آموز اویس قرن

خواجه کائنات درباره این شترچران یمنی که مردی گمنام و شخصی ساده بود، ولی بر اثر درس گرفتن از اسلام، خیمه زندگی به بارگاه قدس کشیده، فرمود:

اویس از بهترین تابعین است به احسان و عطف.

خواجه انبیا گاه گاهی رو به سوی یمن می‌کرد و می‌فرمود:

إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ «1»!

به حقیقت که بوی رحمان از جانب یمن به مشام جانم می‌رسد.

و باز آن سرور کائنات می‌فرمود:

آه که مرا چه اشتیاق فراوانی به دیدار آن عزیز الهی است.

چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی

همه هست آرزویم که بینم از تو روی

همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی

به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم

(1) - مجموعه ورام: 1/ 154؛ کشف الغمة: 1/ 261.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 287

غم و رنج و درد و محنت همه مستعد قتلم تو بئر سر از تن من ببر از میانه گویی

همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی

رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

در امت من مردی است که به عدد موی گوسپندان ربیع و مضر در قیامت شفاعت کند و گویند در عرب هیچ قبیله‌ای به اندازه آن دو قبیله گوسپند نداشت، صحابه گفتند: این کیست؟ فرمود: عبد من عبید الله، گفتند: ما همه بندگان خداییم نام او چیست؟ فرمود: اویس، گفتند: او کجاست؟ گفت: به قرن، گفتند:

او تو را دیده است؟ گفت: به دیده ظاهر ندیده، گفتند: عجب چنین عاشق تو و او به خدمت تو نشتافته؟ فرمود: او را به دو حالت چنین مقامی است: یکی غلبه حال، دوم تعظیم شریعت من، او را مادری پیر است که همانند فرزندش ایمان آورده، از چشم علیل و از دست و پای سست است، اویس به وقت روز شتر چرانی می‌کند و مزد آن، بر خود و مادر خرج کند، سپس به امیرالمؤمنین فرمود: علی جان! تو او را خواهی دید، از من او را سلام برسان و بگو بر امت من دعا کن «1».

هرم بن حیان می‌گوید: چون حدیث رسول درباره شفاعت اویس شنیدم، آرزوی دیدار او کردم، به کوفه شدم و وی را طلب کردم تا او را در کنار فرات باز یافتم، وضو می‌گرفت و جامه می‌شست، وی را از صفی که درباره او شنیدم شناختم، سلام کردم جواب داد و در من نگریست، خواستم دستش را بگیرم دست

(1) - / رجال الکشی: 99.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 288

نداد، گفتم: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أُوَيْسُ وَعَقَّرَ لَكَ «1». چگونه ای؟ آن گاه گریستم، اویس نیز بگریست و گفت: حَيَّاكَ اللَّهُ يَا هَرَمَ بْنَ حَيَّانَ «2».

چگونه ای ای برادر من و تو را که به من راه نمود؟ گفتم: ای اویس! نام من و پدر من چون دانستی و مرا به چه شناختی که مرا هرگز ندیده ای؟!

گفت: ای هرم! علیم و خبیر به من خبر داده است که روح من روح تو را شناخت که روح مؤمنان با یکدیگر آشناست، اگر چه همدیگر را ندیده باشند.

گفتم: ای اویس! آیتی از قرآن بر من بخوان که علاقه دارم از زبان تو آیه ای بشنوم، دستم گرفت و گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «3». سپس زار زار بگریست و گفت: چنین گوید خدای تعالی:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] «4».

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم.

[وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ] «5».

و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو قرار دارد به بازی نیافریده ایم.

[مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] «6».

ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده ایم، ولی بیشترشان [به

(1) - / خدا تو را پیامزد ای اویس.

(2) - / خدا تو را زنده بدارد ای حرم بن حیان و بیامزد تو را.

(3) - / پناه می‌برم به خداوند از شر شیطان رانده شده.

(4) - ذاریات (51): 56.

(5) - انبیاء (21): 16.

(6) - دخان (44): 39.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 289

حقایق [معرفت و آگاهی ندارند.

آن گاه يك بانگ کرد، پنداشتم که عقل او زایل شد، پس گفتم: ای پسر حیان! چه تو را اینجا آورد؟ گفتم: تا با تو انس گیرم و به تو بیاسایم، گفتم: من هرگز ندانستم که کسی که خدای را بشناخت، به هیچ چیز دیگر انس تواند گرفت و به کسی دیگر تواند آسود «1».

گفتم: مرا وصیتی کن، گفتم: مرگ را زیر بالین دار، چون که نخفتی و پیش چشم‌دار که برخیزی و در خردی گناه منگر، در بزرگی آن نگر که در وی عاصی شوی که اگر گناه خرد داری خداوند را خرد داشته باشی و اگر بزرگ داری خداوند را بزرگ داشته باشی.

گفتم: اویس مرا دیگر وصیتی کن، گفتم: ای پسر حیان! پدرت بمرد، آدم و حوا بمرد، نوح و ابراهیم خلیل بمردند، موسی بن عمران و داود خلیفه خدای بمردند، محمد رسول الله بمرد، سپس گفتم: من و تو از جمله مردگانیم، آن گاه صلوات فرستاد و دعایی سبک کرد و گفتم: وصیت این است که کتاب خدای و راه صلاح فرا پیش‌گیری و يك ساعت از یاد مرگ غافل نباشی و چون به نزدیک قوم و خویش رسی، ایشان را پند ده و نصیحت از خلق خدای باز مگیر.

از سخنان اوست:

عَلَيْكَ بِقُلُوبِكَ. بر تو باد بر دل.

به این معنی که دایم دل حاضر داری تا غیر در او راه نیابد که دل اگر به راه سلامت رود، همه اعضا و جوارح به دنبال آن به راه سلامت روند و اگر دل را مرضی حاکم گردد، همه موجودیت انسان را به مرض کشد.

(1) - / شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 43 / 10.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 290

دوستان چند کنم ناله زیماری دل	کس گرفتار مبادا به گرفتاری دل
مدت هجر زحد می گذرد صبر کجاست	که در این واقعه صعب کند یاری دل «1»
عاشق اصفهانی در این زمینه می گوید:	
فرستی کو که کنم فکر پرستاری دل	آخر عمر من و اول بیماری دل
عندلیبی به چمن بود و زغم می نالید	گفتمش چیست غمت گفت پرستاری دل
کس به فریاد نیارد چو تو مظلومان را	هست پیدا که تویی دلبرم از زاری دل

و هم سخن او پس است که فرمود:

طَلَبْتُ الرَّفْعَةَ فَوَجَدْتُهُ فِي التَّوَّاضِعِ، وَطَلَبْتُ الرِّيَاسَةَ فَوَجَدْتُهُ فِي نَصِيحَةِ الْخُلُقِ، وَطَلَبْتُ الْمُرُوءَةَ فَوَجَدْتُهُ فِي الصِّدْقِ، وَطَلَبْتُ الْفَخْرَ فَوَجَدْتُهُ فِي الْفَقْرِ، وَطَلَبْتُ النَّسَبَ فَوَجَدْتُهُ فِي التَّقْوَى وَطَلَبْتُ الشَّرَفَ فَوَجَدْتُهُ فِي الْقَنَاعَةِ وَطَلَبْتُ الرَّاحَةَ فَوَجَدْتُهُ فِي الزُّهْدِ وَطَلَبْتُ الْإِسْتِغْنَاءَ فَوَجَدْتُهُ فِي التَّوَكُّلِ «2».

در طلب بزرگی و شخصیت شدم، آن را در تواضع یافتم، در جستجوی ریاست شدم، آن را در نصیحت مردم یافتم، جوامردی خواستم، آن را در راستی ظاهر و باطن پیدا کردم، در طلب فخر و افتخار برآمدم، آن را در اندک مال حلال خود یافتم، در جستجوی نسب برآمدم آن را در پرهیزکاری دیدم، در مقام شرف برآمدم آن را در قناعت یافتم، به جستجوی راحتی

(1) - عبدالرحمان جامی.

(2) - مستدرک الوسائل: 12/173، باب 101، حدیث 13810، با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 291

برخاستم آن را در زهد دیدم، در مقام بی‌نیازی برآمدم، آن را در اعتماد به حضرت رب العزه یافتم.

این چنین چهره‌های پاک و گوهرهای تابناک بر فراز این خاک بسیارند که مردم باید از زندگی آنان درس گرفته و از حال و وضع آنان عبرت گیرند.

و در مقابل چهره‌هایی در اوراق تاریخ و بر ورق آفرینش ثبت است که از رذالت و دنائت و پستی و خیانت و ستم و جنایت عجیب موجودات خطرناکی بودند که هم آنان نیز برای مردم روزگار پند و عبرتند.

شناخت نیکان و درس گرفتن از نیکی آنان و شناخت آلودگان و عبرت گرفتن از بدبختی آنان درس بزرگی است که انسان را در این دو کلاس راه رشد و کمال، تا رسیدن به مقام قرب و وصال باز است.

عبرت در قرآن

بررسی مسئله عبرت در قرآن مجید ما را به این واقعیت آشنا می‌کند که تمام آیات قرآن، برای اهل دل آیات عبرت و پند است.

قرآن در مواقع گوناگون و مناسبت‌های لازم، داستان زندگی پاکان و ستم‌پیشگان و عاقبت هر دو طایفه را به بهترین صورت بیان کرده و از مردم می‌خواهد، از زندگی پیشینیان و از به کمال رسیدن پاکان و از سرنگون شدن ستمکاران با آن همه قدرت مالی و جسمی و خدمی و حشمی، عبرت بگیرند.

قرآن، وقتی قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ستم‌پیشگان را که سرنگونی آنان را کسی باور نمی‌کند بیان می‌کند، در پایان داستان نقل شده، عبرت‌گیری از وضع آنان را واجب می‌داند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 292

[هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعُكُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ] «1».

اوست که کافران از اهل کتاب را در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه‌هایشان بیرون راند. [شما اهل ایمان] رفتنشان را گمان نمی‌بردید، و خودشان پنداشتند که حصارها و دژهای استوارشان در برابر خدا [از تبعید و در به دری آنان] جلوگیری خواهد کرد ولی [اراده‌کوبنده] خدا از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد و در دل‌هایشان رعب و ترس افکند به گونه‌ای که خانه‌هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند. پس ای صاحبان بینش و بصیرت! عبرت بگیرید.

[قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِ الثَّقَاتِ فِتْنَةُ تُفَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِيَ الْأَبْصَارِ] «2».

تحقیقاً برای شما در دو گروهی که [در جنگ بدر] با هم رو به رو شدند، نشانه‌ای [از قدرت خدا و حقایق نبوت پیامبر] بود، گروهی در راه خدا می‌جنگیدند، و گروه دیگر کافر بودند که اهل ایمان را به چشم خویش دو برابر می‌دیدند [به همین خاطر شکست خوردند] و خدا هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند؛ مسلماً در این [واقعیت] عبرتی برای دارندگان بصیرت است.

(1) - حشر (59): 2.

(2) - آل عمران (3): 13.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 293

خداوند در داستان موسی و فرعون، آن مرد الهی و آن قدرت شیطانی می‌فرماید:

[اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ * وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ * فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ * فَكَذَّبَ وَ عَصَىٰ * ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَىٰ * فَحَشَرَ فَنَادَىٰ * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ * فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَىٰ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ]

«1».

ای موسی به سوی فرعون برو؛ زیرا که طغیان کرده است.* پس به او بگو:

می‌خواهی [از آلودگی شرك و طغیان] پاک و پاکیزه شوی؟* من تو را به سوی پروردگارت راهنمایی می‌کنم تا از او بترسی [و از طغیان دست برداری].

* پس آن معجزه بزرگ‌تر را به او نشان داد.* ولی [او آن را] تکذیب کرد و سرپیچی نمود.* سپس [به حق] پشت کرد [و برای نابودی موسی] به تلاش برخاست!* پس [قومش را] گرد آورد، و ندا داد* و گفت: من پروردگار بزرگ‌تر شما هستم.* پس خدا هم [به کیفر این ادعای نابجا] او را به عذاب آخرت و دنیا دچار ساخت.* بی‌تردید در این سرگذشت برای کسی که [از عذاب خدا] بترسد عبرتی است.

شما به آیات 14 نخل، 184 اعراف، 103 اعراف، 39 یونس، 51 نخل، 40 قصص، 73 صافات، 137 آل عمران، 11 انعام، 86 اعراف، 36 نخل، 69 نخل، 42 روم مراجعه کنید و ببینید خداوند در این آیات به وضع ظالمان، مفسدان، مجرمان، مکذبان و عاقبت آنان اشاره فرموده و مردم را دعوت می‌کند از بدبختی این اقوام که روزگاری بر اریکه قدرت تکیه داشتند و تصور نمی‌کردند با افتضاح

(1) - نازعات (79): 17 - 26.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 294

و آبرو ریزی دنیا را به سوی جهنم و عذاب ابد ترك کنند عبرت بگیرند و مواظب باشند، دچار آن احوالاتی که آنان بودند نشوند که اینان نیز هم چون آنان گرفتار خواهند شد!

عبرت در روایات

در روایت آمده:

كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَصْلَتَيْنِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ «1».

بیشترین عبادت ابوذر که خدایش رحمت کند، دو خصلت بود: اندیشه و پندگیری.

كَتَبَ هَارُونُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عِظْنِي وَأَوْجِزْ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ: مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ «2».

هارون به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نوشت: مرا موعظه کن ولی کوتاه و مختصر، حضرت نوشتند: چیزی را چشمتم نمی بیند مگر آن که در آن موعظه و عبرت است.

عبرت در نهج البلاغه

کتاب با عظمت «نهج البلاغه»، جمع آوری سید رضی، گوشه بسیار کوچکی از دریای بیکران و فضای لا یتناهای اندیشه حضرت یعسوب الدین مولی الموحدین،

(1) - الخصال: 42 / 1، حدیث 33؛ وسائل الشیعة: 15 / 197، باب 5، حدیث 20264.

(2) - الأملی، صدوق: 509، المجلس السادس والسبعون، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 68 / 324، باب 80، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 295

امام عاشقان، چراغ عارفان، سرحلقه آگاهان، مغز بینش و سرحلقه آفرینش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی، آن عارف وارسته، در وصف حضرتش گفته:

جلوه‌ای از روی علی کم نبود

روز ازل کآدم و عالم نبود

آدم اگر چهره نسودی به خاک	بر در پیرم علی آدم نبود
مرغ گل دریافت بتن جان و دل	از دم عیسی به جز این دم نبود
نخله مریم نشدی بارور	سایه اش از بر سر مریم نبود
ای که نه گر کلك تو دادی نظام	دفتر ایجاد منظم نبود
کعبه زمیلااد تو این رتبه یافت	ورنه بدین پایه معظم نبود
در شب معراج که حق با رسول	گفت سخن غیر تو محرم نبود
کیستی ای آن که همه عالمی	نام و نشان زآدم و خاتم نبود
گر ننهادی تو بهشتی قدم	گر شکن زلف تو را خم نبود
فاش بگو کاول و آخر علی است	در دو جهان ظاهر و باطن علی است

در کتاب شریف «نهج البلاغة» به هزاران موضوع شگفت درباره حقایق ظاهر و باطن عالم برمی خوریم.

این کتاب اگر سرمشق زندگی جهانیان قرار بگیرد، معیشت، اخلاق، سیاست، خانواده، اجتماع، دنیا و آخرت تمام مردم به تمام معنی آباد می شود.

«نهج البلاغة»، غذای مغز، صافی روح، صیقل نفس، چراغ جان، خورشید هدایت، نشانه راه و جامع معارف و علوم عالی الهی و انسانی است.

بخشی از «نهج البلاغة» حاوی مهم ترین مواظ بیدار کننده و بخشی از آن مواظ راهنمایی های حضرت مولا به سوی عوامل عبرت و عبرت آموزی است.

در خطبه بیستم با تمام محبت و علاقه از مردم می‌خواهد از مرگ مردگان و آنچه در ساعت مرگ و پس از مرگ برای آنان اتفاق افتاده جداً عبرت گرفته و اگر می‌خواهند بیدار شوند با این زنگ بیدار کننده الهی بیدار شوند، حضرت علی علیه السلام این انسان آگاه و این مجسمه فهم و تقوی و این طایر گلشن قدس که در رأس خبرداران و آگاهان و بینایان عالم است از برخورد کسانی که به کام مرگ می‌افتند و به آنچه برمی‌خورند خبر می‌دهد و مجموعه آن اخبار را وسیله عبرت برای عبرت گیرندگان قرار می‌دهد:

فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَلَكِنْ مَخْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ، وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَاسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ وَهَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرَ وَرُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَّرٌ وَمَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ «1».

اگر به چشم ببینید آنچه را که مردگان شما به چشم دیدند، هرآینه غمگین می‌شوید و زاری می‌نمایید، آن وقت است که تمام اوامر و نواهی خدا و انبیا را می‌شنوید و پیروی می‌کنید، اما آنچه را رفتگان دیدند از نظر شما پنهان است، به

(1) - اگر شما آنچه را مردگان شما دیدند مشاهده می‌کردید به شیون می‌نشستید و اندیشناک می‌شدید و مستمع حق گشته به اطاعت برمی‌خاستید، ولی آنچه آنان دیدند از دید شما پوشیده است، و به زودی پرده‌ها برداشته می‌شود (ای مردم) بینایان کردند اگر بنگرید، و شنوایتان نمودند اگر بشنوید و هدایتان کردند اگر هدایت پذیرید، به درستی می‌گویم: عبرت‌ها برای شما آشکار است و به چیزی که عامل بازدارنده است نهی شدید و پس از فرشتگان آسمان از جانب خداوند جز انسان (واجد شرایط) تبلیغ حق نمی‌کند. نهج البلاغة: خطبه 20؛ بحار الأنوار: 244/39، باب 86، حدیث 33.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 297

همین خاطر در عمل و اخلاق و عقیده پست هستید.

نزدیک است پرده بین شما و آنچه پس از مرگ است برداشته شود.

عوامل بینایی را به وسیله آیات در اختیاران گذاشته اگر بینا باشید، آنچه را باید به شما بشنوند، شنونده‌اند اگر شنوا باشید و راه هدایت را به شما نمایانده‌اند اگر قبول هدایت کنید.

به شما بگویم که توسط انبیاء، عبرت‌ها بر شما آشکار گردید، از آنچه نمی شده منع‌تان کرده‌اند، آن چنان که دیگر جای عذری برای شما باقی نیست، از جانب حق تبلیغ نمی کنند پس از رسولان آسمانی جز افراد برجسته بشری که از جانب حق مأمورند، پس منتظر ملائکه نباشید که برای تبلیغ به شما نازل شوند، به دعوت انبیا گوش فرا دهید و از آنچه برای شما گفتند پیروی نمایید و از حوادث و وقایع به خصوص مرگ آنان که از بین شما رفتند عبرت بگیرید.

خطبه 83

آن گاه در قسمت‌هایی از خطبه 83 به مسئله مرگ و آنچه بر سر مردم پس از مرگ می‌آید اشاره کرده می‌فرماید:

مدت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته و از آثار گذشتگان برای شما عبرت‌ها باقی گذاشته، از لذت و بهره‌ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسمان مرگ نصیب آن‌ها شده بود.

پیش از رسیدن به آرزوها، مرگ همه آنان را به سرعت گرفت و بین آنان و تمام آرزوهایشان جدایی انداخت، در هنگام تندرستی توشه و زاد برای آخرت برنداشتند و در جوانی و توانایی عبرت نگرفتند.

آیا کسی که در ابتدای جوانی و طراوت شباب و زندگانی است غیر از پیری

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 298

و خمیدگی چیز دیگری را انتظار می‌کشد، آیا کسی که در کمال تندرستی است به غیر بیماری و سستی چشم براه برنامه دیگری است، آیا کسی که پا برجا و برقرار است و همه چیزش مهیاست جز فنا و از بین رفتن را انتظار می‌کشد.

با این دوری و جدایی از دنیا و همه امورش از قبیل کسب و کار و خانه و تجارتخانه و زن و بچه و دوست و قوم و خویش و انتقال و کوچ کردن و لرزیدن از اضطراب و نگرانی و مصیبت و سختی جان‌کندن و از بسیاری غم و اندوه آب دهان فرو دادن و به اطراف برای یاری خواستن از خدمتگزاران و خویشان و دوستان را دارند، آیا شیون عزیزان سودی دارد؟!

بیچاره انسان که در گرو گورستان داده شده و در خوابگاه قبر تنها مانده، گزنده‌های خاک و مار و مور، پوست تنش را پاره پاره کرده‌اند و شدت و سختی‌های مرگ، تازگی پوستش را پوسانده و از بین برده‌اند، بادهای سخت آثارش را محو کرده و مصائب دوران نشانه‌های او را نابود نموده، نه در میان قبر اثری از او هست و نه در بین مردم خبر از او باقی مانده!!

جسدها پس از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوان‌ها بعد از آن استحکام پوسید و جان‌ها در گرو بارهای گران گناه و معصیت بماند، این زمان است که این بیچارگان به تمام اخباری که انبیا و قرآن نسبت به بعد از مرگ داده بودند یقین حاصل نمودند.

بیچاره و بدبخت انسانی که در غفلت و ضلالت و گمراهی مرد، بعد از آن که در لغزش و خطای خویش اندک زمانی زیسته بود و در مقابل نعمت‌هایی که خداوند به او بخشیده بوده عوض و سودی نگرفت و آنچه بر وی واجب بود بجا نیاورد. پس در اواخر سرکشی و پیروی از هوای نفس و هنگام خوشحالی، اندوه‌های مرگ او را فرا گرفت و با دردهای سخت و بیماری‌های گوناگون که بحران آن در شب است،

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 299

حیران و سرگردان روز را به شب می‌آورد و شب را تا به روز بیدار بود، در حالتی که برادر غم‌خوار و پدر مهربان و همسری که از بی‌صبری وای وای می‌گفت و دختر که از اضطراب و نگرانی به سینه می‌زد در اطراف او بودند و آن مرد در بیهوشی جان‌کندن که او را در خود مشغول می‌داشت، در غم و اندوه بسیار و ناله دردناک و جان دادن با سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلا بود.

پس در کفن‌ها پیچیده می‌شود و در حالت نومیدی به سوی قبر کشیده در حالی که هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید، بعد او را روی تخته‌های تابوت می‌اندازند، وامانده و از حال رفته، مانند شتر از سفر بازگشته و رنجور که از سختی بیماری لاغر گردیده، فرزندان و برادران گرد او آمده او را به دوش می‌کشند و تا خانه غربت و بی‌کسی، جایی که دیگر ملاقات نخواهد شد وی را می‌برند.

چون تشییع کنندگان و مصیبت دیده‌ها از گورستان بازگردند او را در قبر می‌نشانند، از وحشت و ترس سؤال و لغزش در امتحان آهسته سخن می‌گوید.

بزرگ‌ترین بلیه در آنجا، آب گرم نازل شده و وارد کردن به دوزخ و هیجان و شدت صدای آتش است، در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد و نه آسایشی که رنج او را برطرف سازد و نه قوت و طاقتی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را از آن همه سختی برهاند و نه چشم بر هم زدن و خواب اندکی اندوهش را بزدايد، بین انواع دردها و عذاب‌های بی در پی مبتلاست، ما از این عذاب‌ها به خدا پناه می‌بریم!!

ای بندگان خدا! کجا هستند کسانی که خداوند به آنان عمر و زندگی داد و به نعمت‌هایش ایشان را متعم نمود و آنچه باید بدانند به آنها آموخت، به طوری که فهمیدند و به آنان مهلت داد ولی اینان در بازی و بیهودگی فرصت را از دست دادند، در تندرستی و رفاه بودند اما عطای حق را فراموش کردند، به آنان مدت

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 300

زیادی مهلت داد و به ایشان نیکی کرد و از عذاب دردناک ترساندشان و به نعمت‌های ابدی بهشت وعده داد، ولی از خواب غفلت بیدار نشدند.

ای بندگان خدا! از گناهان هلاک کننده و از عیوبی که خدا را به خشم آورد دوری کنید، ای دارندگان دیده‌های بینا و گوش‌های شنوا و تن سالم و مال دنیا! آیا جای هیچ گریزی یا پناهی یا فرار و بازگشتی از عذاب الهی هست یا نیست؟ چگونه بازگشته، به کجا بازگردید، به چه چیز فریفته می‌شوید، بهره هر يك از شما از زمین به اندازه درازی و پهنای قامت اوست، با رخسار خاك آلوده.

اکنون ای بندگان خدا! فرصت را غنیمت شمرد تا وقتی که ریسمان مرگ رهاست و گلوی شما را نگرفته و روح در بدنتان هست، در این زمان که موقع هدایت و رستگاری است و بدن‌ها راحت و اجتماع فراوان و مهلت زندگانی و اراده و اختیار برقرار و موقع توبه و بازگشت و بحال انجام حاجت و نیازمندی باقی است. برای آخرت فکری کنید و برای زاد و توشه جهت جهان بعد قدمی بردارید، پیش از آن که فرصت از دست برود و جایگاهتان گور شود و ترس از بیرون رفتن جان و رسیدن مرگ و پیش آمدن عذاب به کیفر معاصی، در برابران آشکار گردد.

سید رضی می‌گوید:

در خبر وارد شده: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را بیان فرمود، بدن‌ها به لرزه درآمد و چشم‌ها گریان شد و دل‌ها به اضطراب و نگرانی افتاد! «1»!

خطبه 221

حضرت علی علیه السلام در قسمتی از خطبه 221 برای عبرت‌گیری مردم می‌فرماید:

(1) - نهج البلاغة: خطبه 83.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 301

اهل گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی گیرند و دوستانی که به دیدن يك ديگر نمی روند، نسبت های آشنایی بینشان کهنه و سبب های برادری از آنها بریده شده است.

پس همگی با این که يك جا گرد آمده اند تنها و بی کسند و با این که دوستان بودند از هم دورند، برای شب بامداد و برای روز شب نمی شناسند، هر يك از شب و روز که در آن کوچ کرده اند برایشان همیشگی است.

سختی های آن سرا را سخت تر از آنچه می ترسیدند مشاهده کردند و آثار آن جهان را بزرگ تر از آنچه تصور می کردند، دیدند.

پس اگر بعد از مرگ به زبان می آمدند، نمی توانستند آنچه را به چشم دیده و دریافته اند، بیان کنند و اگر چه نشانه های ایشان ناپدید شده و خبرهاشان قطع گردیده ولی چشم های عبرت پذیر آنان را می نگرد و گوش ها خردها از آنها می شنود که از غیر راه های گویایی بلکه به زبان حال و عبرت می گویند:

آن چهره های شگفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد و آن بدن های نرم و نازک بی جان افتاده و جامه های کهنه و پاره پاره در برداریم، تنگی گور ما را سخت به رنج افکنده و وحشت و ترس را به ارث بردیم و منزل های خاموش به روی ما ویران گردید، اندك نیکوی ما نابود و روهای خوش آب و رنگ ما زشت و ماندن ما در منزل های ترسناك دراز گشت و از اندوه رهایی و از تنگی فراخی نیافتیم.

پس اگر به عقل و اندیشه ات حال ایشان را تصور نمایی، یا پوشیده شدگی پرده از جلوی تو برداشته شود، در حالی که گوش هاشان از جانوران زیر زمینی نقصان یافته و کر گشته و چشمشان به خاک سرمه کشیده شده و فرو رفته و زبانها بعد از تند و تیزی در دهانها پاره پاره و دلها بعد از بیداری در سینه هاشان مرده و از حرکت افتاده و در هر عضو ایشان پوسیدگی تازه ای که آن را زشت می سازد فساد

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 302

و تباهی کرده و راه‌های آسیب رسیدن به آن آسان گردیده، در حالی که اندامشان در برابر آسیب تسلیم و دست‌هایی نیست که آن‌ها را دفع نماید و نه دل‌هایی که ناله و فریاد کند. اندوه دل‌ها و خاشاک چشم‌ها را خواهی دید که برای آن‌ها در هر يك از این رسوایی و گرفتاری‌ها حالتی است که به حالت دیگر تبدیل نمی‌شود و سختی است که برطرف نمی‌گردد.

و چه بسیار زمین، ابدان ارجمند و صاحب رنگ شگفت‌آوری را خورده است که در دنیا متنعم به نعمت و پرورده خوش‌گذرانی و بزرگواری بوده، هنگام اندوه به شادی می‌گراییده و به جهت بخل ورزیدن به نیکویی زندگانش و حرص و کارهای بیهوده و بازیچه، چون مصیبت و اندوهی به او وارد می‌گشت. متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می‌نمود، پس در حالی که او به دنیا و دنیا به او می‌خندید در سایه خوشی زندگانی بسیار غفلت‌آمیز ناگهان روزگار او را با خار خود لگدکوب کرد و قوایش را در هم شکست و از نزدیک ابزار مرگ به سویش نگاه می‌کرد، پس او به اندوهی دچار شد که به آن آشنا نبود و با رنج پنهانی همراه گشت که پیش از این آن را نیافته بود و بر اثر بیماری‌ها ضعف و سستی بسیار در او به وجود آمد، در این حال هم به بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت و هراسان روآورد به آنچه اطبا او را به آن عادت داده بودند، از قبیل علاج گرمی به سردی و برطرف شدن سردی به گرمی، پس داروی سرد، بیماری گرمی را خاموش نساخته بلکه به آن می‌افزود و داروی گرم، بیماری سردی را بهبودی نداده، مگر آن را به هیجان آورده سخت می‌نمود و با داروی مناسب که با طبایع و اخلاط درآمیخته مزاج معتدل نگشت، مگر آن که آن طبایع هر دردی را کم‌کم کرده می‌افزود، تا این که طبیب او سست شد و از کار افتاد و پرستارش فراموش کرد و زن و فرزند و غم‌خوارش از بیان درد او خسته شدند و در پاسخ پرسش کنندگان حال او، گنگ

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 303

گردیدند و نزد او از خبر اندوه‌آوری که پنهان می‌نمودند با يك دیگر گفتگو کردند، یکی می‌گفت: حال او همین است که هست، دیگری به خوب شدن او امیدوارشان می‌کرد و دیگری بر مرگ او دلداریشان می‌داد، در حالی که پیروی از گذشتگان پیش از آن بیمار را به یادشان می‌آورد، پس در اثنای این که او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است، ناگاه اندوهی از اندوه‌هایش به او هجوم آورد، پس زیرکی‌ها و اندیشه‌های او سرگردان مانده از کار بیفتد و رطوبت زبانش خشک شود و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته، از بیان آن عاجز و ناتوان است و هر چه بسیار آواز سخنی که دل او را دردناک می‌کند می‌شنود و خود را کر می‌نمایاند و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می‌نموده، یا از خردسالی که به او مهربان بوده.

به تحقیق مرگ را سختی‌هایی است که دشوارتر است از آن که همه آن‌های بیان شود، یا عقل‌های مردم دنیا آن را درک کرده، بپذیرد! «1»!

الهی قمشه‌ای آن عاشق فرزانه می‌گوید:

چاک از غم عالمش گریان شد	هر گل که به باغ دهر خندان شد
زود از غم روزگار پشیمان شد	هر غنچه در این چمن تبسم کرد
از باد فنا برون ز بستان شد	تا باد صبا نقاب گل بگشود
بی‌مهری دهر دید و گریان شد	هر شمع وفا که رخ به مهر افروخت
در حجله ناز و باز پنهان شد	از پرده هزار نو عروس آمد
این رفت و اسیر غمزه‌اش آن شد	ای بس که عروس دهر شوهر کشت
پیری که عروس صد هزاران شد	بر عالم بی‌وفا چه دل بندی

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبْنَاءُ الْأَرَبَيْنِ زَرْعٌ قَدْ دَنَى حَصَادُهُ أَبْنَاءُ الْحُمْسَيْنِ مَا ذَا قَدَّمْتُمْ وَمَا ذَا أَخَّرْتُمْ، أَبْنَاءُ السَّبْعَيْنِ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ، أَبْنَاءُ السَّبْعَيْنِ عُدُّوا أَنْفُسَكُمْ فِي الْمَوْتِ «1».

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ای چهل ساله‌ها! محصولتان رسید، درو کردن نزدیک شده، ای پنجاه ساله‌ها! چه فرستادید و چه کردید، ای شصت ساله‌ها! آماده حساب شوید، ای هفتاد ساله‌ها! خود را جزء مردگان به حساب آورید.

(1) - جامع الأخبار: 120؛ بحار الأنوار: 391 / 70، باب 141، حدیث 12؛ منازل الآخرة: 117.

[وَيُبَدِّلُ بِهَا مَا يُقَرِّئُهُ مِنْ رِضَا اللَّهِ تَعَالَى وَعَفْوِهِ وَيَغْسِلُ بِمَاءِ زَوَالِهَا مَوْضِعَ دَعْوَتِهَا إِلَيْهِ وَتَزْيِينِ نَفْسِهَا إِلَيْهِ]

اهل بصیرت و عاشقان حق و دلدادگان به محبوب و صاحبان نظر و عبرت به عکس اهل دنیا، لذات غلط و ظواهر فریبنده و زر و زیور شیطانی دنیا را با لذات باقیه آخرت و با عوامل قرب به حق و رضا و عفو حضرت معبود معاوضه نمی کنند.

و نیز اهل بصیرت و بینایی، موضع دعوت دنیا را با آب زوال شستشو می دهند، به این معنا که وقتی به مقتضای بشریت میل و رغبت آنان به دنیا خارج از اندازه و بیرون از چهار چوب خواسته حق شود، فی الفور به سبب ملاحظه فنا و زوال دنیا آب ندامت و پشیمانی از سیل چشم عبرت بین ریخته و موضع میل به دنیا را که دل است به آب توبه و انابه و توجه به حضرت دوست شستشو داده و نفس را از کدورت و تیرگی که نتیجه میل غلط به دنیا است، به طهارت و نظافت معنوی که محصول توبه و توجه و عبرت است، پاک و نورانی می کنند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 306

[وَالْعِبْرَةُ ثُورُثُ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: الْعِلْمُ بِمَا يَعْمَلُ، وَالْعَمَلُ بِمَا يَعْلَمُ وَعِلْمٌ مَا لَمْ يَعْلَمْ]

ثمره عبرت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

نظر عبرت و بصیرت در حقایق و در عوالم و در امور دین مولد و مورث سه چیز است:

اول: علم و دانایی به افعال و حرکاتی که موجب سعادت دنیا و آخرت است و در حقیقت علم به حلال و حرام و فضایل و رذائل و مادیات و معنویات و علم به راه حق و باطل و عدل و ظلم می باشد.

دوم: محرك عمل و حرکت بر اساس آن معرفتی که از عبرت به دست آمده است.

سوم: عالم شدن به واقعیاتی است که نمی دانسته و در حقیقت عبرت درمان کننده جهل و نادانی است، فرق میان این قسمت و قسمت اول این است که در اول علم به اعمال است و در سوم علم به اعمال و حقایق علمیه و واقعیت های الهیه می باشد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 307

[وَالْعِبْرَةُ أَصْلُهَا أَوَّلٌ يُخْشَى آخِرُهُ وَآخِرٌ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فِي أَوَّلِهِ، وَلَا يَصِحُّ الِاعْتِبَارُ إِلَّا فِي الصُّدُورِ لِأَهْلِ الصَّفَاءِ وَالْبَصِيرَةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ] «1» وَقَالَ أَيْضاً عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ] «2». فَمَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَبَصَرَ عَيْنَهُ بِالِاعْتِبَارِ فَقَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَنْزِلَةً رَفِيعَةً وَزُنْفًى عَظِيمًا]

ریشه عبرت

عبرت، ریشه و اصلی است اول که آخرش خشیت و آخری است که اولش زهد است و چشم عبرت بین حاصل نمی شود، مگر برای اهل صفا و بصیرت، خداوند تعالی می فرماید:

عبرت گیرید ای کسانی که چشم بصیرت دارید و برای شما عقل بینا هست.

و نیز در قرآن فرموده:

آنان که عبرت نمی گیرند چشم های ظاهرشان کور نیست، بلکه چشم های

(1) - حشر (59): 2.

(2) - حج (22): 46.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 308

باطنشان کور است، آن کس که خداوند مهربان چشم دلش را بینا کرد و دیده باطنش را به عبرت گشوده، به طور یقین مرتبه بلند و مقام عظیمی نصیب او شده است.

تاریخ آئینه عبرت

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

هان! ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

وزدیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

یک ره زلب دجله منزل به مدائن کن

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی

کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را

تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی زیوان

دندانه هر قصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانه بشنو زئن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون

گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

آری چه عجب داری کاندلر چمن گیتی

جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

خون دل شیرین است این می که دهد زرین

زآب و گِل پرویز است این خم که دهد دهقان

عرفان اسلامی، ج8، ص: 309

چندین تن جباران کاین خاک فرو برده است

این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زیشان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد

این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن

تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان

عرفان اسلامی، ج8، ص: 310

در بیان تکلف

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 313

قال الصادق عليه السلام:

الْمُتَكَلِّفُ مُحْطِيٌّ وَإِنْ أَصَابَ وَالْمُتَطَوِّعُ مُصِيبٌ وَإِنْ أَخْطَأَ.

وَالْمُتَكَلِّفُ لَا يَسْتَحْلِبُ فِي عَاقِبَةِ أَمْرِهِ إِلَّا الْهُوَانَ وَفِي الْوَقْتِ إِلَّا التَّعَبَ وَالْعَنَاءَ وَالشَّقَاءَ.

وَالْمُتَكَلِّفُ ظَاهِرُهُ رِيَاءٌ، وَبَاطِنُهُ نِفَاقٌ، وَهُمَا جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا الْمُتَكَلِّفُ.

وَلَيْسَ فِي الْجُمْلَةِ مِنْ أَخْلَاقِ الصَّالِحِينَ وَلَا مِنْ شِعَارِ الْمُتَّقِينَ التَّكَلُّفُ مِنْ أَيِّ بَابٍ كَانَ.

قال الله تعالى لِنَبِيِّهِ: [قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ] «1»، وقال النبي صلى الله عليه و آله: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَمْنَاءِ وَالْأَتْقِيَاءِ بُرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ.

فَاتَّقِ اللَّهَ وَاسْتَقِمَّ يُعْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَيُطْبِعَكَ بِطِبَاعِ الْإِيمَانِ، وَلَا تَشْتَغِلْ بِطَعَامِ آخِرِهِ الْخَلَاءِ، وَلِبَاسِ آخِرِهِ الْبَلَاءِ وَدَارِ آخِرِهِ الْحُرَابِ، وَمَالِ آخِرِهِ الْمِيرَاثِ، وَ إِيَّاهُ آخِرُهُمُ الْفِرَاقُ، وَعِزُّ آخِرِهِ الدُّلُّ وَوَقَارِ آخِرِهِ الْجَفَاءُ، وَعَيْشِ آخِرِهِ الْحُسْرَةُ.

(1) - ص (38): 86.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 314

[الْمُتَكَلِّفُ مُحْطِيٌّ وَإِنْ أَصَابَ وَالْمُتَطَوِّعُ مُصِيبٌ وَإِنْ أَخْطَأَ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عبادت و کوشش بی شوق گرچه مطابق با دستور باشد خطاست و کار بر اساس اخلاص و رغبت گرچه از طرف شارع نرسیده باشد - بلکه آن عمل را بر اساس روایات من بلغ آورده باشد - صحیح و مقبول است.

نعمت‌های الهی

انسان از باب حکمت و لطف و رأفت حضرت حق تعالی آفریده شده و برای رسیدن به رشد و کمال و به دست آوردن مقام قرب و وصال، متنعم به دو سفره مادی و معنوی گشته، نعمت حضرت دوست، برای استفاده انسان، جهت رسیدن به لقای حق، بر سر دو سفره مادی و معنوی کامل است.

نعمت‌های مادی

نعمت‌های مادی حضرت حق بر دو قسم است:

1- متصل

2- منفصل

نعمت‌های متصل مادی عبارت از نعمت‌هایی است که ساختمان بدنی انسان را

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 315

تشکیل داده، ساختمانی که درون و برونش تمام عقلای عالم و حکمای تاریخ و اندیشمندان را به اعجاب واداشته و تا کنون کسی به عظمت این ساختمان و نظام شگفت انگیزش آگاه نشده است.

نعمت‌های منفصل مادی عبارت از زمین و آسمان و هرچه در اوست که انسان برای تداوم حیات و زندگی خویش با آن در ارتباط است و هر يك از آن نعمت؛ جهانی است حیرت‌آور و دنیایی است پر از عجایب و غرایب.

انسان را عبث و بیهوده بر سر خوان نعمت‌های متصل مادی و منفصل مادی ننشاندند، این همه گنج و ثروت را به بازیچه در اختیار او نگذاشته‌اند، این همه برای این است که راه رشد و کمال را به کمک این نعمت‌ها برابر نقشه حق که به وسیله انبیا و کتب آسمانی در اختیارش گذاشته‌اند پیموده و عبد خالص حق گردد و چون ماهی دریا در دریای توحید غرق شود و از خود بی‌خود گشته به حضرت او و عنایت و لطفش زنده شود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] «1».

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می‌بخشد، دعوت می‌کنند اجابت کنید.

اندیشه در نعمت‌های مادی متصل و منفصل، امری لازم و واجب است و آیات کتاب به تفکر در نعم و مقصود حضرت حق از اعطای نعم دعوت فرموده که تفکر صحیح، جرقه و بارقه‌ای الهی است و محرك موتور وجود برای حرکت انسان به سوی حضرت دوست می‌باشد.

نور ده اختران و نیر اعظم

بانی و معمار این رواق معظم

(1) - انفال (8): 24.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 316

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم

کشور گیتی به امر اوست منظم

صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

قدرتش آرد شکوفه را ثمر از پی

او ببرد در بهار نو اثر ازدی

جانور از نطفه می‌کند شکر از نی

مهر فروزان از او بود قمر از وی

برگ تر از چوب خشك چشمه زخارا

دشمن بد خواه و نیک خواه و موافق

آنچه به گیتی است رند و کاذب و صادق

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق

عارف و عامی فقیه و کافر و فاسق

از همه عالم نمان و بر همه پیدا

گفت که ای با هوای نفس شده جفت

خواست شبابت ثنا کند خرد آشفست

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

گوهر معنی در این بیان که توان سفت

ورنه کمالات وهم کی رسد آنجا

نعمت‌های معنوی

نعمت‌های معنوی حق نیز بر دو دسته است:

1- متصل

2- منفصل

معنوی متصل عبارت از واقعیاتی است که ساختمان باطن انسان را تشکیل داده، ساختمانی که عقول عالمیان در کیفیت و نظام آن متحیر است و هنوز کسی به گونه یکی از آن نعمت‌ها نرسیده، چون عقل، وهم، خیال، فطرت، وجدان، نفس و روح حقیقت و قلب و معنوی منفصل عبارت است از انبیاء، امامان، کتب آسمانی، به خصوص قرآن مجید.

شما برای شناختن نِعَمِ معنوی متصل و منفصل به کتاب خدا و کتب علمی

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 317

و فلسفی و عرفانی مراجعه کنید، ببینید با چه دنیا‌های با عظمتی روبرو می‌شوید آن‌گاه در این دو قسم نعمت معنوی فکر کنید که اندیشه و فکر در این دو صورت از اندیشه و فکر در آن دو صورت مادی واجب‌تر و لازم‌تر است، بنگرید و دقت نمایید که آیا این همه نعمت بدون هدف در اختیار انسان گذاشته شده است؟!

مگر نه این است که عقل و وجدان و شرع و دین حکم می‌کنند و به حق قضاوت می‌نمایند که این چهار نوع نعمت: دو نوع نعمت مادی و دو نعمت معنوی برای این است که انسان در درجه اول به این نعمت‌ها معرفت پیدا کند که از کیست و چیست و برای چه به انسان مرحمت شده و در درجه بعد این نعمت‌ها را در راه رشد و کمال خویش مصرف کند و به لقا و قرب و وصال حضرت محبوب برسد که انسان در برابر نعمت‌های مادی و معنوی دارای مسؤولیت‌هایی سنگین و وظایفی مهم و تکالیفی فوق العاده است!

[قُو رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1».

به پروردگارت سوگند، قطعاً از همه آنان بازخواست می‌کنیم.

[ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ] «2».

آن‌گاه شما در آن روز از نعمت‌ها بازپرسی خواهید شد.

آن‌گاه در روز قیامت، از جمیع نعمت‌های مادی و معنوی اعم از بدن، اعضا و جوارح، روح و عقل، نفس و قلب، مال و منال، عمر و جوانی، خوراکی و پوشاکی، مسکن و مأوی، نبوت و ولایت، قرآن و معارف به طور حتم از انسان مؤاخذه خواهد شد و او باید در برابر تمام نعمت‌هایی که به او برای رشد و کمال مرحمت شده، پاسخگو باشد!!

(1) - حجر (15): 92-93.

(2) - تکوین (102): 8.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 318

لزوم کسب معرفت

انسان جهان عجیبی است، موجود فوق العاده و عظیمی است، دلش خانه علم الاسماء، جانش منبع نور الهی، عقلش خانه علم، بدنش مرکب حقایق، وجودش خلیفه الله، راهش هدایت، صاحبش خدا، راهنمایش انبیا و ائمه، کتابش وحی، دنیایش تجارت خانه، خودش تاجر، سودش بهشت، خسارت و ضررش ضلالت و عاقبت خسارتش جهنم است.

کسب معرفت بروی واجب، معرفت برای وی سرمایه و تجارت با آن، سرمایه افعال و حرکات و اخلاقیات بر او لازم است، تا خود را و خدای خود را و دنیا و مبدأ و معاد خویش را نشناسد به جایی نمی‌رسد، بلکه حیوان متحرکی است که مزاحم دیگران است و جز فساد و افساد از وی انتظاری نیست و عاقبتی، جز دوزخ ابدی برای وی متصور نیست.

اهل معرفت و عمل، پرارزش‌ترین موجود روی زمین و به فرموده حضرت رضا علیه السلام از ملائکه مقرب برترند، اینان با تمام هستی در برابر صاحب خود در حالی که او را شناخته‌اند و به خواسته هایش جامه عمل می‌پوشانند عرضه می‌دارند:

ای گنج سودای تو را کنج دلم ویرانه‌ای شمع تجلای تو را شهباز جان پروانه‌ای

دل جای عشقت ساختم از غیر تو پرداختم حاشا که سازم کعبه را چون کافران بتخانه‌ای

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 319

در روضه فردوس اگر دیدار بنمایی دمی بیند اهل معرفت آن را کم از کاشانه‌ای «1»

معرفت نفس

ابو حامد که از متخصصان علم اخلاق و عرفان است، می‌گوید:

اگر خواهی که خود را بشناسی، بدان که تو را آفریده‌اند از دو چیز: یکی از کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را به چشم ظاهر می‌توان دید و یکی معنی باطن که آن را نفس گویند و جان گویند و دل گویند و آن را به بصیرت باطن، توان شناخت و به چشم ظاهر نتوان دید و حقیقت تو آن معنی باطن است، هر چه جز آن است همه تبع وی است و لشگر

و خدمتکار وی است و ما آن را دل خواهیم نهاد و چون حدیث دل کنیم بدان که آن حقیقت آدمی را می خواهیم که گاه آن را روح گویند و گاه نفس و بدین دل نه آن گوشت پاره می خواهیم که در سینه نهاده است از جانب چپ که آن را قدری نباشد و آن ستوران را نیز باشد و مرده را باشد و آن را به چشم ظاهر بتوان دید و هر چه آن را بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد که آن را عالم شهادت گویند.

حقیقت دل

و حقیقت دل از این عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است و به راه گذر آمده است و آن گوشت پاره ظاهر، مرکب و آلت وی است و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی و صفت وی است و تکلیف بر وی است و خطاب

(1) - منصور حلاج.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 320

با وی است و عتاب و عقاب بر وی است و معرفت حقیقت وی و معرفت صفات وی، کلید معرفت خدای تعالی است، جهد آن کن تا وی را بشناسی که آن گوهر عزیز است و از گوهر فرشتگان است و معدن اصلی وی حضرت الهیت است، از آنجا آمده است و به آنجا باز خواهد رفت و این جا به غربت آمده است. و به تجارت و به حراثت آمده است و پس از این معنی تجارت و حراثت را بشناسی ان شاء الله تعالی.

بدان که معرفت حقیقت دل حاصل نیاید، تا آن گاه که هستی وی بشناسی، پس حقیقت وی بشناسی که چه چیز است، پس لشگر وی را بشناسی، پس علاقت وی با این لشگر بشناسی، پس صفت وی بشناسی که معرفت حق تعالی وی را چون حاصل شود و به سعادت خویش چون رسید و بدین هر يك اشارتی کرده آید.

اما هستی وی ظاهر است که آدمی را در هستی خویش هیچ شك نیست و هستی وی نه بدین کالبد ظاهر است که مرده را همین باشد و جان نباشد و ما بدین دل حقیقت روح همی خواهیم و چون این روح نباشد تن مرداری باشد و اگر کسی چشم فرا پیش کند و کالبد خویش را فراموش کند و آسمان و زمین و هر چه آن را به چشم بتوان دید فراموش کند، هستی خویش به ضرورت می شناسد و از خویشتن با خبر بود، اگر چه از کالبد و از زمین و آسمان و هر چه در وی است

بی خبر بود و چون کسی اندرین نیک تأمل کند چیزی از حقیقت آخرت بشناسد و بداند که روا بود که کالبد از وی باز ستانند و وی بر جای باشد و نیست نشده باشد.

بدان که تن مملکت دل است و اندرین مملکت، دل را لشگرهای مختلف است:

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 321

[وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ] «1».

و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند.

و دل را که آفریده اند برای آخرت آفریده اند و کار وی طلب سعادت است و سعادت وی در معرفت خدای تعالی است و معرفت خدای تعالی وی را به معرفت صنع خدای تعالی حاصل آید و این جمله عالم است و معرفت عجایب عالم وی را از راه حواس حاصل آید و این حواس را قوام به کالبد است، پس معرفت صید وی است و حواس دام وی است و کالبد مرکب وی است و جمال دام وی است، پس وی را به کالبد بدین سبب حاجت افتاد.

و کالبد وی مرکب است از آب و خاک و حرارت و رطوبت و بدین سبب ضعیف است و در خطر هلاک است، از درون به سبب گرسنگی و از بیرون به سبب آتش و آب و به سبب قصد دشمنان و ددگان و غیر آن!

پس وی را به سبب گرسنگی و تشنگی به طعام و شراب حاجت افتاد و بدین سبب به دو لشگر حاجت بود: یکی ظاهر چون دست و پا و دهان و دندان و معده و یکی باطن چون شهوت طعام و شراب و وی را به سبب دفع دشمنان بیرونی به دو لشگر حاجت افتاد، یکی ظاهر چون دست و پا و سلاح و یکی باطن چون خشم و غضب.

و چون ممکن نباشد غذایی را که نبیند طلب کردن و دشمن را که نبیند دفع کردن، وی را به ادراکات حاجت افتاد، بعضی ظاهر و آن پنج حواس است:

چون چشم و بینی و گوش و ذوق و لمس و بعضی باطن و آن نیز پنج است و منزلگاه آن دماغ است: چون قوت خیال و قوت تفکر و قوت حفظ و قوت تذکر

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 322

و قوت توهم، هر یکی را از این قوت‌ها کاری است خاص و اگر یکی به خلل شود کار آدمی به خلل شود در دین و دنیا.

و جمله این لشگرهای ظاهر و باطن به فرمان دل‌اند و وی امیر و پادشاه همه است.

چون زبان را فرمان دهد در حال سخن گوید و چون دست را فرمان دهد بگیرد و چون پای را فرمان دهد برود و چون چشم را فرمان دهد بنگرد و چون قوت تفکر را فرمان دهد بیندیشد و همه را به طوع و طبع مطیع و فرمانبردار او کرده‌اند، تا تن را نگاه دارد و چندانی که زاد خویش برگیرد و صید خویش حاصل کند و تجارت آخرت تمام کند و تخم سعادت خویش بپراکند.

طاعت داشتن این لشگر، دل را به طاعت داشتن فرشتگان ماند حق تعالی را که خلاف نتوانند کردن در هیچ فرمان، بلکه به طبع و طوع فرمان بردار باشند.

شهوت، عامل خراج

شناختن تفصیل لشگر دل دراز است و آنچه مقصود است تو را به مثالی معلوم شود.

بدان که مثال تن چون شهری است و دست و پای و اعضا پیشه‌وران شهرند و شهوت چون عامل خراج است و غضب چون شحنة «1» شهر است و دل پادشاه شهر است و عقل وزیر پادشاه است و پادشاه را بدین همه حاجت است، تا مملکت راست کند.

ولیکن شهوت که عامل خراج است، دروغ زن و فضولی و تخلیطگر است و هر

(1) - شحنة: داروغه، پاسبان شهر.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 323

چه وزیر عقل گوید به مخالفت آن بیرون آید و همیشه خواهان آن باشد که هر چه در مملکت، مال است همه به بهانه خراج بستانند و این غضب که شحنة شهر است شریر و سخت تند و تیز است و همه کشتن و شکستن و ریختن دوست دارد و هم چنان که پادشاه شهر اگر مشاورت همه با وزیر کند و عامل دروغ زن و مطمع را مالیده دارد و هر چه وی برخلاف وزیر گوید نشنود و شحنة را بر وی مسلط کند، تا وی را از فضول باز دارد و شحنة را نیز کوفته و شکسته دارد، تا پای از حد خویش بیرون نهد و چون چنین کار کند، مملکت به نظام بود.

هم چنین پادشاه دل، چون کار به اشارت وزیر عقل کند و شهوت و غضب را زیر دست و به فرمان عقل دارد، عقل را مسخر ایشان نگرداند، کار مملکت تن راست بود و راه سعادت و رسیدن به حضرت الهیت، بر وی بریده نشود و اگر عقل را اسیر شهوت و غضب گرداند مملکت ویران شود و پادشاه، بدبخت گردد و هلاک شود.

جهان آفرین کین جهان آفرید

سراسر همه بحر جان آفرید

که در جان کند عشق را استوار

وزان عشق گردد جهان پایدار

تن زنده را عشق چون آذری است

کز آرایش مرگ و پیری بری است

تنی را که این عشق سوزنده نیست

چنین تن جز از مرگ را بنده نیست

از این جمله که رفت بدانستی که شهوت و غضب را برای طعام و شراب و نگاهداشتن تن آفریده‌اند، پس این هر دو خادم تنند و طعام و شراب علف تن است و تن را برای حمالی حواس آفریده‌اند، پس تن خادم حواس است و حواس را برای جاسوسی عقل آفریده‌اند، تا دام وی باشد که به وی عجایب صنع خدای تعالی بداند، پس حواس خادم عقلند و عقل را برای دل آفریده‌اند تا شمع و چراغ وی باشد که به نور وی، حضرت الهیت را ببیند که بهشت وی است، پس عقل خادم دل است و دل را برای نظاره جمال حضرت ربوبیت آفریده‌اند، پس چون

بدین مشغول باشد، بنده و خادم درگاه الهیت باشد و آنچه حق تعالی گفت که:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] «1».

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم.

معنی وی این است:

پس دل را بیافریدند و این مملکت و لشگر به وی دادند و این مرکب تن را به اسیری به وی دادند تا از عالم خاك، سفری کند به اعلیٰ علین.

اگر خواهد که حق این نعمت بگذارد و شرط بندگی بجای آرد، باید که پادشاهوار در صدر مملکت بنشیند و از حضرت الهیت قبله و مقصد سازد و از آخرت وطن و قرارگاه سازد و از دنیا منزل سازد و از تن مرکب سازد و از دست و پای و اعضا خدمتکاران سازد و از عقل وزیر سازد و از شهوت جایی «2» مال سازد و از غضب شحنة سازد و از حواس، جاسوسان سازد و هر یکی را به عالمی دیگر موکل کند تا اخبار آن عالم، جمع هم کنند و از قوت خیال که در پیش دماغ است صاحب برید سازد، تا جاسوسان، جمله اخبار نزد وی جمع همی کنند و از قوت حفظ که در آخر دماغ است خریطه دار «3» سازد، تا رقعہ اخبار را دست صاحب برید می ستاند و نگاه می دارد و به وقت خویش بر وزیر عقل عرضه می کند و وزیر بر وفق آن اخبار که از مملکت به وی می رسد تدبیر مملکت و تدبیر سفر پادشاه می کند.

چون بیند که یکی از لشگر چون شهوت و غضب و غیر ایشان نمی شده اند بر پادشاه و پای از اطاعت وی بیرون نهاده اند و راه بر وی بخواهند زد، تدبیر آن کند

(1) - ذاریات (51): 56.

(2) - جایی: تحصیلدار و مأمور وصول مالیات.

(3) - خریطه: کیسه چرمی.

که به جهاد وی مشغول شود و قصد کشتن وی نکند که مملکت بی ایشان راست نیابد، بلکه تدبیر آن کند که ایشان را به حد اطاعت آورد تا در سفری که فرا پیش دارد یاور باشند به خصم و رفیق باشند نه دزد و راهزن، چون چنین کند سعید باشد.

و حق نعمت گذارده باشد و خلعت این نعمت به وقت خویش بیابد و اگر به خلاف این کند و به موافقت راهزنان و دشمنان که یاغی گشته اند برخیزد، کافر نعمت باشد و شقی گردد و نکال عقوبت آن بیابد.

طالب توحید را باید قدم بر لا زدن	بعد از آن در عالم معنی دم از آلا زدن
تا نگوپی ترك سر اندیشه زلفش مکن	سرسی دست طلب نتوان در این سودا زدن
شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست	طرح کردن هر دو عالم را و پشت و پا زدن
رنگ و بویی در حقیقت گر به دست آورده‌ای	چون گل صد برگ باید خیمه بر صحرا زدن
دامن گوهر به دست از کمال معرفت	تا توانی هم چو در لاف از دل دریا زدن
ای نسیم با مقلد سرّ حق ضایع مکن	از تجلی دم چه حاصل پیش نابینا زدن ¹

(1) - عمادالدین نسیمی.

بدان که دل آدمی را با هر یکی از این دو لشگر که در درون وی است علاقتی است و وی را از هر يك صفتی و خلقی پدید آید، بعضی از آن اخلاق بد باشد که وی را هلاک کند و بعضی نیکو باشد که وی را به سعادت رساند و جمله آن اخلاق اگر چه بسیار است اما چهار جنس اند:

اخلاق بهائم و اخلاق سباع و اخلاق شیاطین و اخلاق ملائکه، چه به سبب آن که در وی شهوت و آز نموده اند کار بهائم کند. و چون شره «1» نمودن برخوردن و جماع کند و به سبب آن که در وی خشم نموده اند کار سگ و گرگ و شیر کند، چون زدن و کشتن و در خلق افتادن به دست و زبان و به سبب آن که در وی مکر و حیل و تلبیس و تخلیط و فتنه انگیزختن میان خلق نموده اند کار دیوان کند و به سبب آن که در وی عقل نموده اند کار فرشتگان کند، چون دوست داشتن علم و صلاح و پرهیز کردن از کارهای زشت و صلاح جستن میان خلق و عزیز داشتن خود را از کارهای خسیس و شاد بودن به معرفت کارها و عیب داشتن از جهل و نادانی.

و به حقیقت گویی که در پوست آدمی چهار چیز است: سگی و خوکی و دیوی و فرشته‌ای که سگی نکوهیده و مذموم است نه برای صورت و دست و پای و پوست وی، بل بدان صفتی که در وی است که بدان صفت در مردم افتد و خوک نه به سبب صورت مذموم است بل به سبب معنی شره و آز و حرص بر چیزهای پلید و زشت و حقیقت روح سگی و خوکی این معانی است و در آدمی همین است و هم چنین حقیقت شیطانی و فرشتگی این معانی است که گفته آمد و آدمی را

(1) - شره: حرص و میل شدید.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 327

فرموده اند که به نور عقل که از آثار انوار و فرشتگان است، تلبیس و مکر شیطان کشف می کند تا وی را رسوا شود و هیچ فتنه نتواند انگیزختن، چنان که رسول صلی الله علیه و آله گفت:

هر آدمی را شیطانی است و مرا نیز هست لیکن خدای تعالی مرا بر وی نصرت داد تا مقهور من گشت و هیچ شر نتواند فرمود و نیز آدمی را فرموده اند که این خنزیر حرص و شهوت و کلب غضب را به ادب دار و زیر دست تا جز به فرمان وی نخیزد و ننشیند، اگر چنین کند وی را از این اخلاق و صفات نیکو حاصل شود که آن تخم سعادت وی باشد و اگر به خلاف این کند و کمر خدمت ایشان بریند در وی اخلاق بد پدید آید که تخم شقاوت وی گردد «1»!

تکلف در اعمال

انبیای عظام و ائمه بزرگوار و کتب آسمانی و ناصحان مشفق و عارفان پاک دل مردم را به عقاید صحیح و ناصحیح، اعمال خوب و بد، حسنات و رذائل اخلاقی آشنا نموده و راه آراسته شدن به تمام نیکی ها و پیراسته شدن از تمام بدی ها را به انسان آموخته اند.

انسان غرق انواع نعمت های متصل و منفصل مادی و متّصل و منفصل معنوی است و هیچ جای عذری برای او باقی نیست، با این لطف و کرمی که حضرت حق، در حق او روا داشته روا نیست که این نعمت های گران را در راه رسیدن به کمال مصرف نکند و از آن بدتر اگر بخواهد بر عبادت و اطاعت بر نخیزد از روی جبر و تکلف و بی رغبتی باشد که به فرموده حضرت صادق، در ابتدای روایت باب تکلف:

(1) - کیمیای سعادت: 10- 18، عنوان اول.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 328

هر که خود را به زور به عملی وادار کند که در شرع مطهر آمده باشد، گرچه اصل عمل به دستور انجام گرفته ولی آن عمل را ثواب و اجر نیست، بلکه کننده عمل خطا کار و آثم است!

و هر که از باب، رغبت و شوق و عشق و محبت به حضرت دوست عملی انجام دهد، هر چند از طرف شارع نرسیده باشد، بلکه آن عمل را از روایات باب «من بلغ» گرفته باشد به ثوابش می رسد و اجرش در پیشگاه حضرت او ضایع نشود.

مثال در توضیح جمله اول: مثل نماز شب یا سایر واجبات که در آیات قرآن و روایات صحیحیه حکم دارد، اگر کسی آن را از باب اجبار و زور و بی میلی بجا آرد، خطا کار و بی ثواب است.

مثال در توضیح جمله دوم: مثل شخصی در حدیثی دیده یا شنیده هر کس فلان عمل را انجام دهد فلان ثواب را دارد و یا اتیان واجبات و ترک محرمات این اجر را دارد و او آن عمل را که در آن روایت رسیده، گرچه در حقیقت شارع نگفته باشد، با خلوص و رغبت انجام دهد دارای همان ثواب است و این ثواب از باب لطف و مرحمت و محبت حضرت حق به عبد است.

آری، عملی که پایه در معرفت و عشق و خلوص نداشته باشد عمل نیست و آن کسی که به زور و جبر و از روی تکلف کاری می کند در حقیقت کاری نکرده، تمام ارزش عمل به معرفت و عشق است.

نعمت ها از خداست، به این معنی توجه کنید، این نعمت ها با هدف هایی عالی و مثبت در اختیار شما قرار گرفته بدین حقیقت هم توجه کنید، این نعمت، را با کمال شوق و رغبت و در عین عشق و محبت تبدیل به بندگی کنید تا به خیر دنیا و آخرت برسید و سعادت ابدی را دریابید، راستی به دور از فتوت و جوانمردی و صفا و وفا و مروت و شرافت است که از انسان به خاطر خیر و سعادت خودش

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 329

بخواهند، نعمت ها را با کمال رغبت، در راه حضرت حق خرج کن تا به مدارج ترقی به فضای ملکوتی قرب و وصال و لقا و رضوان برسی و انسان از اجابت این درخواست سستی کند، یا اگر به انجام امر برخیزد با کسالت و سستی و تنبلی و تکلف اقدام کند، بدانید که عمل با تکلف منفور پیشگاه مقدس او است.

حضرت حق به قول فیض در مسئله انجام امر و به پا کردن عمل به بنده اش خطاب دارد:

به یاد عشق ما می سوز و می ساز	به درد بی وفا می سوز و می ساز
سفر دیگر مکن زینجا به جایی	در اقلیم بلا می سوز و می ساز
چو پروانه به دل نوریت گر هست	به گرد شمع ما می سوز و می ساز
چو بلبل گر هوای باغ داری	درین گلزار ما می سوز و می ساز
دلت از جور ما گر تیره گردد	به امید صفا می سوز و می ساز
به حلوی وصال گر امید است	درین دیگ جفا می سوز و می ساز
وفا از ما مجو ما را وفا نیست	در این جور و جفا می سوز و می ساز»1«

منفعت عظیم اهل شوق و محبت

آنان که پس از سفر فکری، با عشق و محبت و شوق و ذوق به دنبال معرفت رفتند و سپس سرمایه معرفت را با حرکات و اعمال و جهد و کوشش خود و در کمال نشاط به کار انداختند، از طرفی سود دنیا و آخرت نصیب خود کردند و از جانب دیگر، منفعت عظیمی عاید امت اسلامی کردند.

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 330

قضاوت سید علی شوشتری

به داستان شگفت آور زیر عنایت کنید، شاید برای ما و شما جرقه‌ای باشد که از پرتو آن دل ما نورانی گردد و ما هم چون اولیای الهی به راه کمال و رشد، قدم گذاشته و به وادی قرب و وصال حرکت کنیم.

وجود مبارك سید علی شوشتری در شهر شوشتر عالمی بزرگ و مبسوط الید بود.

وقتی نزاعی درباره يك قطعه ملك وقفی به حضورش آوردند، عده‌ای مدعی بودند که این ملك وقف نیست، در حالی که وقف نامه آن را در صندوقچه‌ای گذاشته و در محلی مخصوص که از هر چشمی دور بود دفن کرده بودند. و گروهی مدعی وقف بودند ولی سند و مدرکی در دست نداشتند، چند روز این مرد بزرگ الهی در حکم این واقعه مادی حیران و سرگردان بود و نمی دانست به کدام طرف حکم کند، طرفین دعوا هم اصرار داشتند مسئله با حکم سید پایان پذیرد.

رفت و آمد هر روز طرفین دعوا، برای سید ایجاد مشکل و ناراحتی کرده بود، تا روزی کسی به سوی خانه سید رفت و در زد، از افراد خانه به پشت در آمد و گفت:

کیستی؟

آن مرد گفت: به آقا خبر بده مردی به نام ملا قلی جولا می‌خواهد شما را ببیند، درب را باز کردند، ملا قلی وارد خانه شد و به نزد سید رفت و گفت:

آمده‌ام به شما بگویم باید از اینجا سفر کرده و شوشتر را رها نموده به نجف بروی و در آنجا برای همیشه اقامت کنی و بدان که وقف نامه ملك مورد دعوا در صندوقچه‌ای در فلان مکان دفن است.

سید علی شوشتری، ملا قلی را تا آن وقت ندیده بود و او را به هیچ عنوان

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 331

نمی‌شناخت، از دستورهایش یکه خورد، دستور داد موضعی که گفته بود حفر کردند و وقف نامه را آوردند، پس از این واقعه عجیب از قضا و قبول مرافعه دست کشید و شوشتر را به دستور آن مرد الهی ترك کرده رهسپار نجف شد تا در آنجا برای همیشه اقامت کند.

در نجف با کمال تواضع به درس فقه استاد بزرگ، فقیه سترك، خاتم المجتهدین مرحوم شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و مرحوم شیخ هم متواضعانه‌تر به درس اخلاق سید حاضر می‌شد.

برنامه به همین صورت ادامه داشت، تا این که مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی به دنبال حقیقت برخاست و در طی راه دنبال هادی راه قرار گرفت، از شهر همدان کوچ کرد، چندی نزد یکی از علما به سر برد ولی از او چیزی نیافت، به سوی نجف رخت کشید، در محضر شیخ انصاری و سید علی شوشتری حاضر شد و از محضر هر دو بزرگوار استفاده کرد و آنچه خواست نزد آن دو یافت.

به هنگامی که شیخ انصاری از دنیا رفت، آخوند ملا حسینقلی همدانی در پی نوشتن مطالب اصول و فقه شیخ برآمد.

سید شوشتری وی را از این کار منع کرد و فرمود: این کار تو نیست، دیگران هستند که فقه و اصول بنویسند، شما باید مستعدان در راه خدا را دریابید، آخوند به دستور سید، تمام نوشته‌ها را کنار گذاشت و از این مسئله قطع علاقه کرد و در پی تربیت قابلین برآمد.

آن مرد بزرگ الهی، عده‌ای را از صبح تا طلوع آفتاب و گروهی را از طلوع خورشید تا مقدری از برآمدن روز و جمعی را از سر شب، تا این که با لطف و مرحمت و عنایت حضرت ذوالجلال توانست سیصد نفر را تربیت کند به طوری که هر يك از آن تربیت‌شدگان به مقام با عظمت اولیای الهی رسیدند.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 332

از جمله تربیت شدگان ملا حسینقلی همدانی می‌توان مرحوم شیخ محمد بهاری، سید احمد کربلایی، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، شیخ علی زاهد قمی و سید عبدالغفار مازندرانی را نام برد.

حالات سید احمد کربلایی

صاحب «تفسیر المیزان» مرحوم علامه طباطبایی درباره سید احمد کربلایی می‌گوید:

مرحوم سید اصلاً اصفهانی بوده، ولی نشو و نمای وی در کربلای معلای بود و بعد از ادراک و رشد به تحصیل ادبیات پرداخته و چنانچه از انواع مراسلاتی که به شاگردان و ارادت کیشان خویش نگاشته، پیداست قلمی شیوا و بیانی معجزآسا داشته.

پس از تکمیل ادبیات وارد علوم دینی گردیده و سرانجام به حوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی رضوان الله علیه ملحق شده و دوره تعلم علوم ظاهری را در تحت تربیت ایشان انجام داده و اخیراً در بوته تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت، شیخ بزرگوار آخوند ملا حسینقلی همدانی قدس سره قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده و از همگان گوی سبقت روده و بالاخره در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردید و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود و بعد از درگذشت مرحوم آخوند، در عتبه مقدس نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم ید بیضا نشان می‌داد.

جمع کثیری از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار، قدم در دایره کمال گذاشته، پشت پای به بساط طبیعت زده و از سکان‌داران خلد و محرمان

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 333

حریم قرب شدند که از آن جمله است سید اجل آیت حق و نادره دهر، عالم عابد فقیه محدث شاعر مفلح مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبایی تبریزی که در معارف الهیه و فقه و حدیث و اخلاق، استاد این ناچیز می‌باشد!! «1» خوانندگان ارجمند! با تمام وجود به این داستان عجیب دقت کنید، عاشق شایقی مثل ملا قلی جولا از سید شوشتری می‌خواهد به نجف برو، سید با کمال شوق و عشق به درس فقه شیخ انصاری می‌رود، شیخ با محبتی جانانه به درس اخلاق سید می‌رود، شیخ و سید با آن شوق و عشق، آخوند ملا حسین قلی همدانی را تربیت می‌کنند. او با کمال شوق و در عین عشق سیصد نفر را تا سر حد اولیای خدایی به کمال می‌رساند، یکی از آنان سید احمد کربلایی می‌شود، او

تعداد زیادی را در دایره شوق و عشق به مقامات الهیه می‌رساند، یکی از آنان مرحوم قاضی می‌شود، قاضی بسیاری از قابلین را تربیت می‌نماید، یکی از آنان علامه طباطبائی صاحب «تفسیر المیزان» می‌شود، علامه از نجف به قم می‌آید، بالاترین تحول را در حوزه علمیه در معارف الهیه و در توجه به قرآن ایجاد می‌کند، تا جایی که در بحرانی‌ترین شرایط یعنی در زمان هجوم مکاتب مادی که نزدیک بود مانند سیل، اسلام و مسلمانان را در کام خود فرو برد، با قدرت حکمت و دانش و بینش خود و تربیت شدگانش در برابر آن طوفان به مبارزه برخاسته و برای همیشه خیمه لامذهبی و مادیگری را از این مرز و بوم بر می‌چینند!

علامه شاگردانی بزرگ چون متفکر شهید مرحوم استاد مطهری تربیت کرد که منافع وجودی آن شهید بزرگ گمان نمی‌رود بر کسی پوشیده باشد، نوشته‌ها و نزدیک به هزار سخنرانی استاد، در طول سی سال در دفاع از اسلام و ملت اسلام

(1) - یادنامه علامه طباطبائی: 98.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 334

در سطح بسیار وسیعی غوغا برپا کرد، نوشته‌ها و سخنرانی‌های آن شهید هم چون بنیانی مرصوص به سوی ابدیت راه می‌پیمایند و در هر عصری از اعصار آینده، تشنگان حقیقت را سیراب خواهد کرد.

استاد علامه طباطبائی نزدیک به هزار نفر از مستعدان و قابلان را در مدرسه تربیتی خود به رشد و کمال رساند که هر یک جهانی از علم و اخلاقند، این فرومایه ناچیز وقتی که در قم مشغول تحصیل بودم، در موقعیت و سنی نبودم که مستقیماً از محضر پر نور او درك فیض کنم، من جز دیدار او در حرم حضرت معصومه و حضرت رضا علیهما السلام بهره دیگری نداشتم اما نزد تربیت شدگان آن استاد، مقداری فقه و اصول و حکمت و عرفان خواندم و به همین مقدار فیض که از خرمن تربیت شده‌های مستقیم او بردم از شکرش در پیشگاه حضرت حق عاجزم.

راستی، شوق و محبت و عشق و ارادت چه می‌کند و تا کجا پرتو خود را می‌گستراند؟ عقیده و عمل و اخلاق اگر بر پایه عشق و معرفت و محبت باشد دنیای قلوب و فضای جهان را روشن می‌کند و دریا دریا هدایت و معرفت به سوی جان‌ها سرازیر می‌نماید که نمونه‌ای از آن را در داستان نقل شده دیدید!!

بیایید با کلمه قرآن و روایات و راهنمایی عالم ربانی وارد معرفت شویم، در وادی معرفت، خدا و خود و دنیا و آخرت و اهداف عالی را خواهیم شناخت، این شناخت و معرفت در خانه دل ما آتش عشق و محبت برمی افروزد، چون نور عشق در دل جلوه گر شود، عمل و اخلاق ما آمیخته با عشق گردد، عمل و اخلاق عاشقانه سریعتر از سیر نور به پیشگاه معبود خواهد شتافت و در آنجا به حریم قبولی راه خواهد یافت، چون عمل قبول شود، در توفیق بیش از پیش به روی ما باز می شود، آن زمان است که به وادی سعادت دنیا و آخرت وارد شده ایم و به مقام قرب و لقا و وصال محبوب نزدیک گشته ایم، در آن وقت است که پشت پا به

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 335

طبیعت زده و در حرم هستی، جز جمال او چیزی نخواهیم دید!

رو وصال خدا طلب ای یار	بگذر از خویش و بگسل از اغیار
چشم جان برگشا بین در دل	متجلی است جلوه دلدار
جان حجاب است در ره جانان	خویش را از آن حجاب برآر
رو به پای حریف سر مستان	خوش بینداز این سرو دستار
دور بر دور نقطه توحید	خط کشان می درآی چون پرگار
موج و بحر و حباب هر سه یکی است	جز یکی نیست اندک و بسیار
وحده لا شریک له خواهی	خوش بشنو گوش و بشنو این گفتار
که همه صورتند و معنی او	وحده لا اله الا هو «1»

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 336

[وَالْمُتَكَلِّفُ لَا يَسْتَحْلِبُ فِي عَاقِبَةِ أَمْرِهِ إِلَّا الْهُوَانَ وَفِي الْوَقْتِ إِلَّا التَّعَبَ وَالْعَنَاءَ وَالشَّقَاءَ، وَالْمُتَكَلِّفُ ظَاهِرُهُ رِيَاءٌ وَبَاطِنُهُ نِفَاقٌ وَهُمَا جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا الْمُتَكَلِّفُ]

نتیجه عمل با تکلف

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت باب تکلف می‌فرماید:

هر کس عملش از برای خدا نباشد، بلکه از روی بی‌میلی و بی‌رغبتی و سستی و بی‌حوصلگی انجام گرفته باشد عاقبتی، جز خفت و خواری ندارد؛ زیرا خداوند عمل آمیخته به تکلف را نمی‌پسندد و صاحب عمل بعد از مردود شدن عمل دچار خفت و خواری خواهد شد، متکلف در وقت عمل هم حاصلی، جز زحمت و تعب و سختی و مشقت ندارد و در حقیقت متکلف زیانکار دنیا و آخرت است.

ظاهر عمل متکلف ریا است، چون متکلف به دور از چشم مردم خود را به زحمت عمل نمی‌اندازد و باطن عملش نفاق است؛ زیرا در وقت انجام عمل بی‌میل و بی‌علاقه به عمل است پس دلش با ظاهر یکی نیست و این عین نفاق است، ریا و نفاق دو بال پری است که متکلف به وسیله آن دو پر به سوی غضب حق و نفرت ملائکه و افتضاح و رسوایی و در پایان کار به زندان جهنم پر می‌کشد!!

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 337

[وَلَيْسَ فِي الْجُمْلَةِ مِنْ أَخْلَاقِ الصَّالِحِينَ وَلَا مِنْ شُعَارِ الْمُتَّقِينَ التَّكَلُّفُ مِنْ أَيْ بَابٍ كَانَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ: [قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ] «1»، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَمَنَاءِ وَالْأَتْقِيَاءِ بُرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ]

برائت از تکلف

تکلف و بی‌رغبتی در ایمان و عمل از اخلاق شایستگان از عباد خدا و پرهیزکاران نیست، آنان در هر بابی از ابواب عبادت و خیر با کمال رغبت و شوق و عشق و محبت عمل می‌کنند.

عاشق که بود غلام معشوق	سر مست علی الدوام معشوق
از خویشانش خبر نباشد	دایم مست مدام معشوق
مستی نکند زآب انگور	مستی‌ش همه زجام معشوق
برخاسته از سر دو عالم	پابنده شده به دام معشوق
از کام و هوای خویش رسته	کامش همه گشته کام معشوق «2»

خداوند مهربان به پیامبرش فرموده:

به مردم بگو من از شما برای این همه زحمت و رنجی که در راه هدایت کشیدم مزدی نمی‌خواهم و من در این بیست و سه سال آنچه انجام دادم به هوای خواسته محبوب حق و باکمال میل و رغبت انجام دادم.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن چنان عاشق اجرای برنامه‌ای الهی بود که در برابر هجوم اهل مکه که از هیچ جنایتی نسبت به اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روی گردان نبودند و این همه ظلم و ستم را برای تعطیل کار پیامبر می‌کردند، پیغام داد.

لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَنْفِذَهُ أَوْ أَقْتَلَ دُونَهُ «1».

اگر آفتاب را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید، دست از برنامه‌ام بر نمی‌دارم، تا حاکمیت الله مستقر گردد، یا جانم در راه هدفم قربان شود.

اهل نظر که عالم تحقیق دیده‌اند	عشق تو را به ملک دو عالم خریده‌اند
صاحب‌دلان به ملک کسان دل نمی‌دهند	آنها که از کمال تو رمزی شنیده‌اند
آهسته رو که مرکب مردان مرد را	در سنگلاخ بادیه بی‌ها بریده‌اند

ناگه به يك خروج به منزل رسیده‌اند

نومید هم مباش که رندان باده نوش

دانی که صابران چه بلاها کشیده‌اند

انصاری از بلا چه بنالی صبور باش

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ما گروه انبیا و امنا و تقوا پیشه‌گان از عمل تصنعی و کار بدون عشق و برنامه بدون محبت و شوق بیزاریم.

مگر می‌شود کسی اهل معرفت و به دنبال معرفت، مرد عشق و شوق باشد

(1) - المناقب: 58 / 1؛ بحار الأنوار: 86 / 35، باب 3، حدیث 31.

(2) المناقب: 58 / 1؛ بحار الأنوار: 86 / 35، باب 3، حدیث 31.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 339

و عمل خیری را متکلفانه و عبادتی را به تصنع به جای آورد، مردان راه دوست، مرد عشق و شوقند و مرغ باغ محبت و دوستی، قرآن و روایات وقتی آثار وجودی مردم با معرفت و عاشق و در حقیقت علائم مردم مؤمن را بیان می‌کند انسان از آن علائم و آثار می‌فهمد که درون مردم مؤمن و با معرفت دریایی از عشق و علاقه به حضرت حق و عبادت و اطاعت و آراسته شدن و پیراسته شدن است.

پنجاه صفت مؤمن

قرآن و روایات این چنین اوصاف مردان راه عشق را بیان می‌کند:

1- در ادای نماز سخت اهتمام داشته و دارای قلبی خاشع به وقت نمازند.

2- به ادای زکات شوق وافر دارند.

- 3- از شهوت رانی غلط و گناهان مربوط به غریزه احتراز جسته و در عوض به سنت ازدواج اهمیت می دهند.
- 4- متعهد به قول و وفا کننده به عهد و پیمانند.
- 5- حافظ و راعی امانتند.
- 6- آنچه برای خود در راه صلاح و سداد و حق و حقیقت دوست دارد، برای دیگران هم به همان صورت دوست دارد و هر چه را برای خود نمی خواهد برای دیگران هم نمی پسندد.
- 7- برادران دینی خود را دوست دارد و خیرخواه همه برادران و خواهران مؤمن است.
- 8- اصرار به امر به معروف و نهی از منکر دارد.
- 9- در اطاعت از امر حق و خودداری از نواهی بی نظیر است.
- 10- علاقه عجیبی به انجام هر کار خیری دارد.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 340

- 11- موجودی است منبع خیر و پاک از شر، خیری از او فوت نمی شود و شری از او به کسی نمی رسد.
- 12- کار خیر دیگران را زیاد دیده و همه جا تعریف می کند و کار خیر خود را کم و اندک و ناچیز می بیند و به زبان نمی آورد.
- 13- همیشه در پی علم و دانش است و از تعلیم و تعلم و اندوختن و یاد دادن ملول نمی گردد.
- 14- از تحمل زحمت و رنج و مشقت و ذلت در راه دین باك ندارد.
- 15- نصیبت از دنیا فقط از حلال است و از هر حرامی فراری و گریزان است.
- 16- خود را از هیچ کس بهتر و بالاتر نمی داند.
- 17- قلبش به نور ایمان و عقاید حقه و عشق و محبت حق، منور است.

- 18- عارف و آگاه و بینای به اوضاع زمان است.
- 19- در هوش و فراست کم نظیر است.
- 20- پاک و پاکیزه و تمیز و نظیف است.
- 21- همواره به یاد حق و برای حق و در راه حق است.
- 22- در بلا و مصیبت صابر و در خوشی و لذت شاکر است.
- 23- به هیچ کس حتی به دشمنانش ظلم نمی کند.
- 24- برای خدمت به مسلمانان و مردم خود را به تعب و رنج می اندازد.
- 25- دوستش دانش و مشی او دانش اندوزی است.
- 26- وزیرش حلم، امیرش عقل، برادرش رفق و پدرش نیکی است.
- 27- بر روزی مقدر که به وسیله کوشش و زحمت خودش به دست می آورد قانع و بر اضافه مال دنیا حریص نیست.
- 28- خوش رو، گشاده چهره و شیرین است.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 341

- 29- صابر و ثابت قدم در امور دین و کار خیر است.
- 30- گریزان از هوا و هوس و خواهش های غلط نفسانی و شیطانی است.
- 31- از هرچه که لغو و بی معناست، محترز و روی گردان است.
- 32- اول فکر می کند بعد می گوید، یعنی زبانش پشت قلب اوست.
- 33- غضبش برای حق و نسبت به امور دنیا عصبانی نمی گردد.

- 34- در دنیا غریب است، یعنی کم نظیر و بی همراه و از این غربت و از این که هم دل و هم زبانش کم است شاکی نیست.
- 35- به تمام امور با کمک نور خدا می نگرد، یعنی دارای ایمانی قوی و قلبی منور به نور عشق و معرفت است.
- 36- در امر دین چون کوه پایدار و هیچ حادثه‌ای قدرت بیرون آوردن وی را از فضای ملکوتی دین ندارد.
- 37- به اقبال دنیا مغرور نشود و از ادبار دنیا محزون نمی گردد.
- 38- به عواقب همه امور فکر کرده و به این خاطر در عاقبت کار از حسرت و ندامت و پشیمانی در امان است.
- 39- از هر امری درس و عبرت می گیرد.
- 40- دلش از یاد خدا روشن و از مقام حضرت رب خائف است.
- 41- حقوق دیگران را در تمام امور حفظ کرده و از غیبت کردن سخت پرهیز دارد.
- 42- در هیچ يك از امور دینی اعم از واجبات بدنی و مالی و اجتماعی، خود را آلوده به ریا نکرده و از اخلاص خالی نمی کند.
- 43- در معاملات مادی جانب احکام فقهی را رعایت کرده و مطلقاً بنده خداست.
- عرفان اسلامی، ج 8، ص: 342**
- 44- عمرش را غنیمت شمرده و از بیهوده تلف کردن می پرهیزد.
- 45- از تهمت به مردم خودداری می کند.
- 46- به خدا و رسول و قیامت ایمان یقینی داشته و شك و تردید و وسوسه در خانه قلبش راه ندارد.
- 47- خود و عائله‌اش در خور شأنش از نصیب دنیایی بهره‌مند است، در حالی که دنیا را مقدمه آخرت قرار می دهد و محرومیت خویش و عائله‌اش را از مباحات هم چون بعضی از جوکیان و صوفیان نمی پسندند.

48- عاشق پیامبر و امیرالمؤمنین و یازده امام و مؤمن حقیقی به ولایت حق و پیامبر وائمه علیهم السلام و فقیه جامع الشرائط است.

49- به تعمیر مساجد و بناهای مذهبی اهتمام شدید دارد.

50- مجاهد در راه حق و عاشق شهادت و مراعات کننده حقوق اقوام و اصدقا و اقبیاست «1».

آری، صدور این پنجاه برنامه از مؤمن دلیل بر این است که مؤمن در فضای شوق و محبت و علاقه و نشاط، دست به هر عمل خیری می‌زند و محال است در چهار چوب تصنع و تکلف، این همه خیر از انسان مؤمن به منصفه بروز و ظهور برسد!!

عارف عاشق حکیم صفای اصفهانی می‌گوید:

افراد که همدم جلیلند	پیران مراد را دلیند
هم صاحب نفخه سرافیل	هم محرم راز جبرئیلند
بر گوهر جود بحر عمّان	بر کشت وجود رود نیلند
از گوهر پاک گنج پنهان	از مشرب صاف سلسیلند

(1) - ایمان و وجدان: 81.

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 343

با قطب برادر سبیلند

خارج همه از اداره قطب

هم صاحب ثروت خلیلند

هم مالك ملكت سليمان

خاموش ولی زقال و قیلند

دارند به حق هزار برهان

بعد از انبیا بی بدیلند

در مملکت وجود باقی

یوسف رخ و دلبر و جمیلند

در مصر ولایتند والی

پر قیمت و قابل و قلیلند

اکسیر سعادت مند افراد

برخاتم انبیا سلیلند

از خُلق نه از عروق و اعصاب

با کوه به نغمه هم رسیلند

داود زبور خوان توحید

در فقر برهنه و ذلیلند

آنان که لباس جاه پوشند

کاین قوم ضلال قوم پیلند

بینند حجاره های سحیل

بر نفی بقای خود دخیلند

نابرده به کعبه فنا پی

در مسلخ عشق او قتلند

آن فرقه که زنده اند دایم

امرند که خلق را کفیلند

خلاق معانیند و صورت

با خاتم انبیا اکیلند

قوت دل اولیاست تهلیل

غوشت و خدای را وکیلند

بر مسند حق خلیفه الله

مستغرق بلکه مستحیلند

از اسم گذشته در یم ذات

هم لم یلدند و هم معیلند

ایجاد عیال جود افراد

بحرند که حاوی لالی

ابرند که راوی غیلند

هستی است زجودشان وایشان

در معرض امتحان بخیلند

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 344

[فَاتَّقِ اللَّهَ وَاسْتَقِمَّ يُغْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَيُطْبِعَكَ بِطَبَاعِ الْإِيمَانِ. وَلَا تَشْتَغَلْ بِطَعَامِ آخِرَةِ الْخَلَاءِ، وَلِبَاسِ آخِرَةِ الْبَلَاءِ وَدَارِ آخِرَةِ الْحُرَابِ، وَمَالِ آخِرَةِ الْمِيرَاثِ، وَ إِخْوَانِ آخِرِهِمُ الْفِرَاقِ، وَعِزِّ آخِرِهِ الدُّلُّ وَوَقَارِ آخِرِهِ الْجُفَاءِ، وَعَيْشِ آخِرِهِ الْحُسْرَةَ]

نصایحی از حضرت امام صادق علیه السلام

در پایان روایت، امام به حق ناطق، سر حلقه اهل عرفان و امید هر عاشق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام چه عاشقانه و عارفانه و چه دلسوزانه تمام بندگان خدا را به اموری عالی و مسائلی متعالی نصیحت و سفارش می نماید:

استقامت

در راه خدا از هر نوع حال و فعل شیطانی پرهیز و بیا و به خاطر خیر دنیا و آخرت، در راه حضرت او برای انجام هر عمل خیر و مثبتی پایداری کن و استقامت به خرج بده و انحراف از حدود الهی را واقعاً برای خود جایز مشمار، تا به توفیق حضرت رب العزه از تکلف و تصنع در عبادت و عمل خیر آزاد گردی و محبت و عشق حضرت او در دلت خانه بگیرد که اگر عشق بر کرسی دل نشیند، به خاطر میل سختی که به ملاقات با معشوق دارد و به علت رابطه ای که هم چون

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 345

رابطه شعاع آفتاب با آفتاب بین عاشق و معشوق است، تو را به مقام قرب وصال حضرت دوست می رسانی، آنجا که جز او چیزی نبینی و غیر او چیزی نخواهی.

هر کجا می نگرم حسن توام در نظر است

می نمایم که مرا حسن تو نور بصر است

قصه هر دو جهان پیش نظر مختصر است

به جز از قصه موی تو که می‌رفت دراز

شرط ایمان نه به ذکر شب و ورد سحر است

بنده باید که نهد گردن طاعت در امر

پرهیز از غذای زیاد

به بیش از اندازه حاجت، خود را مشغول به خوردن، آن هم غذاهای رنگارنگ و چرب و شیرین مکن، این نوعی خوردنی که موثر انواع امراض و باعث تردد زیاد به محل قضای حاجت است، مگر بدن چه اندازه نیاز به مواد مادی دنیا دارد!!

پرهیز از لباس رنگارنگ

فریفته لباسی مشو که آخرش کهنه شدن و بی‌قواره شدن به بدن است. جسم را آن ارزش نیست که وقت گران را خرج فراهم آوردن لباس رنگارنگ و گران قیمت کنی، لباس را ساده و کم خرج بگیر به اندازه‌ای که تو را از سرما و گرما محفوظ بدارد و آبرویت را در برابر برادران حفظ کند.

مسکن لازم

خانه و مسکن را به اندازه لازم برای خود و عیالات فراهم کن که عاقبت تمام

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 346

این خانه‌ها خرابی است و چیزی که پایانش خرابی است ارزش آن را ندارد که قسمت عمده‌ای از عمرت را بر آن ضایع کنی.

فریفتگی مال

فریفته مال مشو، مجذوب درهم و دینار دنیا مگرد، به اندازه لازم دنبال مال باشد که سودت از مال همان مقدار خوراک و مسکن و پوشاک است و اضافه آن اگر به وسیله خودت با خدا معامله نشود به ارث می‌ماند و به اکثر وراث اطمینانی نیست که با مال بر جای مانده چه کنند؟

اگر مال را صرف طاعت کنند، در قیامت برای تو موثر حسرت است که با مال دیگران ثواب اخروی بردند و تو بی بهره ماندی، اگر صرف معصیت کنند تو را به عنوان شريك گناه به محاکمه می کشند!!

دوستی‌های ناپایدار

به دوستی‌ها و رفاقت‌های ناپایدار مخصوصاً دوستانی که مگسانند گرد شیرینی مغرور مباش که عاقبت این روابط فراق و جدایی است و به عزت پوچ و توخالی که سرابی بیش نیست گول مخور که عاقبتش ذلت است و به وقاری که آخرش جفا و حیاتی که آخرش حسرت است مغبون مشو.

مؤمن، دل به آنچه فانی است نمی بندد و عشق به مصرف آنچه زوال پذیر است نمی رساند. مؤمن، عمر را در راهی خرج می کند که در آن راه کسب خیر دنیا و آخرت کند و از آن راه به رضایت و خشنودی حق برسد.

مؤمن، فریب نمی خورد، مغرور نمی گردد، به ذلت و هوان و خواری نمی رسد به حسرت و ندامت و پشیمانی دچار نمی گردد. مؤمن با هر چه در ارتباط شود آن را

عرفان اسلامی، ج 8، ص: 347

وسیله‌ای برای رسیدن به حق قرار می دهد.

مؤمن، دنیا را مزرعه آخرت دانسته و هستی خود را در راه عشق به حضرت حق خرج کرده و نثار می کند.

گر رسد دست مرا در سرگیسوی تو باز مو به مو شرح دهم قصه شب‌های دراز

سازد آشفته تو را از موی توام باد صبا هر سحر که که نماید گره از زلف تو باز

محرم کوی تو را دل نرود جای دگر من و طوف سر کوی تو و حاجی و حجاز

بی نیاز از همه درهای جهان گردیدم تا نهادم به سر خاک تو من روی نیاز

روز وصل و شب هجران تو ای صبح امید عمر کوتاه مرا ماند و امید دراز

مطرب این نغمه جانسوز که در پرده نواخت ترسم از پرده عشاق برون افتد راز

ای مهربان خدای عزیز! ای رفیق دنیا و آخرت من! ای محبوب و معشوق دل، نسبت به تمام امور الهیه دلم را غرق شوق و نشاط و عشق و محبت کن و توفیقم رفیق راه فرما تا بقیه عمرم را در راه عشق تو صرف کنم و حالی به من مرحمت فرما که جز تو نخواهم و جز تو ندانم و جز تو نبینم و جز تو نخوانم، من با تمام وجود، در عین این که سراپا آلوده به جرم و گناه و تبلی و کسالت و تکلف و معصیتم، به تو که منبع لطف و کرم و مبدأ جود و فیضی، امید دارم و هرگز با داشتن چون تو مولایی کریم و مهربان، امیدم ناامید نمی گردد.